M88

Khayru't-tajārib,

on treatment of diseases,

by Muḥammad Akbar Arzānī (lived in the beg. of the XII/XVIII c.)

See EIO 2341; Mehren No. 27; Pertsch, n. 579; JASB 569-70.

The copy dates from about the end of the XII/XVIII c.

M 88

رسالهٔ ... طب فارسی

~~خواجه باقر ... ابن ...~~

بسم الله الرحمن الرحیم

باب اول در امراض سر و این باب مشتمل بر بیست و پنج فصل فصل اول در صداع یعنی درد سر اگر از خون باشد
علامتش آن است سرخی روی و چشم و پری رگها و درد پیشانی و خواب بسیار و شیرینی دهان و گرانی سر و گرمی آن علاج فصد
قیفال باید فرمود و آش ... صندل و کافور و گلاب بود و یا صندل تنها با سرکه طلا کنند
و در کنجد ... نفع تمام دارد و دیگر افیون ... چند ... طلا کنند و اگر از صفرا بود
علامتش آن است زردی چشم و روی و تلخی دهان و ... و تشنگی و بیخوابی و شورش سر و راحت یافتن
از ... علاج ... با ... که بقدری تا سر ... بخورند و دیگر اسغول هم درم قند ...
نبات آمیخته شربت ساخته بخورند و سکنجبین بقدری آب ... ساخته نافع است دیگر ... خشخاش ...
... صندل سفید افیون ... گلاب ... صندل ... بوده بر پیشانی طلا کنند
دیگر ... کاغذی ... چند قطره در گوش چکانند و دیگر ... که ... باشد
... پیشانی ... دیگر ... یا ... و ... بخورند ...
... نافع است دیگر ... اگر از ... علامتش آن ... و ... در ...

علاج خوردن گشنیز خشک یک مثقال بعد طعام و وقت خواب هیچ بادام خوردن نفع تمام بخشد
و اگر از بلغم بود علامتش آنکه گرانی بود و چشم دوره و دلیس بیخ و خواب بسیار و لسان علاج آن قی کردن با آب
ترب و سکنجبین و بعد از آن آنکه در آن تخم سیب بعضی جوش بینده با سیر بخور آنکه با قی مسهل و قی شود و حب و بر
لکن اصل بلس باشد روز دیگر مرغ سیاه بوران سرخ در انبوبه گهر در بینی پر دو روغن نیم بعضی از آن بود بشکند
دلو بکر لذیذ باشد علامتش آنکه انتقال در و از موضعی بموضعی دیگر و حس دهان و غیر آن علاج آنکه بیخ بید انجیر
رحبیلک با بعضی دیگر کهربا مساطلاد کنند بحسب صداع حار و بالا هیچ قطره بینی بکره بیز و بیخ قطره
بیدو محلوط باخته باشد بعد و قتی بعوط کند در بینی دالقلالگاه بکره خساک باشد یا بیزن باید ده
ده قطره بعوط کنند دیگر دادو کهلیس نرو باشد بیش زله بود با عران از روغن لکاه دالقلا افیون بقدر
بکدر در نار انار ریت خاه حل نموده گاه دالقلا دیگر انار روغن کنجد و دار اغفرا لیه گرم نمایم و آب
افیون با سباغ بیت یک کرده آنکه که بکمال بعد روغن رکود خنا بچه تمام از آن صحیح شود بعد از آن
صافی کرده لکاه دالقلا و بر بر بحالد و بعوط کنند و یک سر طای از اطراف دوره کرده اند اخت تا که
نموده باید بیخ بیمو با بمحسند از روغن کنجد و اینت سر دهن آن بعضی یوف جا فسون که کاه والقلا
وقت حاجت بر بر بحالد و بعوط کنند دیگر در بینی ریک آن الیه الکفاره لذیذ بیت آن خشک بود و برد
با روغن گل حار ورام از بیخ بوس آسمانگون و دو حیند او روغن مخلوط کرده به یک روز آب
نماید زو روغن بپخته یکی و بعد از آن بمحند روغن از آن مریکوش لیمی و لوقه مروا به یک روز آب
بی دو بپخته روغن بکر و وقت حاجت نوشادر و سیاه دانه از هر یک دو درم حلس که اش کرده بروغن
مذکور ضم ساخته ده قطره در بینی بر اجع بچکانند دیگر نوشادر و سیاه دانه از هر یک سه درم
با آب بابید بروغن گاو امنخته بعوط کنند مجربست دیگر فلفل سه عدد کافور ربع درم مصری یکماشه

اسم فارسی ... باشد

بکماشه بهم باید آسا بیده در هر دو سوراخ بینی سعوط کنند و بعد سعفه هم دفع شود ایارب زلیست قطور ربانه باشد

دیگر برای سعفه سیح قطره سیره با بوره تمعشق در منخر راست سعوط کنند اگر در طرف چپ باشد و بیمحس بالعکس دیگر

فلفل تخم سیحه سفید یکماشه باسه درم روغن گاو در بینی چکانند بهمه اقسام صداع و درد سعفه را نافع است

لکن سعوطان را ضلمائید بهتر باشد دیگر روغن کنجد سیاه هفت درم بید الخبر بگرشت رویش ...

در انتها نمک سنگ و مازو یک حبه بیده تحلیل هر یک یکدرم سیره نهکه و سیر با سس از هر یک ... دو تولم یکجا

کرده روغنی بر بدو فوق جانب ... شش قطره در بینی چکانند با مراض دیگر که از گلو بالا باشد بیشتر نفع طاری شود دیگر

خوردن افیون خورمندی یک شانک در سه روز نفع طاری شود و برای سعفه ... نفع والله دیگر سر گاو ... باشند

بعسل ... کرده بخورند تا سه روز در دوم سر ... نافع است دیگر برای سعفه رایانع است عوالان را با بار ...

بر دو طلا کنند دیگر سعوط روغن بادام در آن ... گوش ... حاصل شود دیگر جهة درد

سر ... سه ... بار ... استمعوا لی

اللهم نجنا من كل كرب عظيم ... سفید ... شود

و ... بیاید ... دیگر ... دست

... دیگر ... سفید ... دیگر

... دیگر احتیاج ... در چشم و گوش ... زیان

و دیگر ... که از گلو بالا باشد ... فصل دوم در برسام ... حارست

که از ... حاصل شود ... دماغ با حرارت ... اگر ... دماغ ... نوع

... در ... دماغ باشد ... و ... سات ... جهات

... باید ... و صداع و صفر ...

تنفس در وقت نوبت نفس منتشر یا مرضی و عتبا مایل بوذ و اگر چیزی با عضا فرو برد بر ولد شور بخت
بیخوابی و رزد و نشم دیگر علامات صفراوی علاج صندل سفید و کافور جوداند در گلاب و سرکه
سایده بعوط کنند و اگر از دو یه بشنود پس القعا حجامت کنند یا فصد قیفال و خون را بسیار دفع نماید گرفت
با سعف طار بشود و اگر در سرسام خون روان کرده آن را بحران گویند و نمیکند موجب صحت و اگر از حد
اعتدال در گذرد بیماریست و حد اعتدال است باشد دیگر آب جو سرشت بر مدها
و شیره خرفه و آب انار بغیر بجوشش نیز یا واقع آفه بیجنین لعدلار یک باشد که آب جو بمقدار بعد و کفه بکار برند
خورده با غنیم در سکنجبین ساده در آب حل کرده بخورند و اگر اسهال بسیار باشد آن گاه بریان کرده بحد دارم
خرفه جو درم در آن ساییده با فکرده با معدن مکلبا بوده بخورند و پیشتر و بتاکه گل بنفشه در آن
جوشانیده باشند و اگر اسهال باشد ترک بیذر نشش کنند کلسرخ پاره و صندل سفید و گلاب و کافور
در حلق اکلید القه و اگر رسال باشد سکونت در سر معتدل باشد و بسیار زبان لحره که باب السعوال
و قیدیکه باشه بماند عند الیور بار کند و در ... نیک مرافق بود علامت سرسام دموی و احیا
و بریان و سرخی زبان و چشم و ... گمان ... معصوره و حسته دیگر علامت بلغمی
علاج آن خوردن شربت ... و تحلیه قند ... درین لوجه ... و جهار تولد آب گشنیز تر
و دو توله گلاب ملکرده در شیشه کنند و ... علامات سرسام صفراوی و دموی گل نیلوفر درم
عناب ... الو ... انار ... درم ... درم ... باشد
صندل ... درم ... آب ... سرسام ... با سکر
... علامت ... علامات بلغمی
... علاج ... علامات ... سرسام ... آب

فصل سیوم شده بیرون باده لوحه بماند آنکه بواسطه سبوب بست والست آب ریزد بول لعنت سبت

بات با بلغم یا خون قصور آن سبب باشد رفتن بوقت کشم سر و بارکی یعنی گردید سر والوس و سفو

وطبوع لعده کشاید گل لک باری باشد با حجامت آب قسد و فصد بود ظاهر با خون صفرا تا علت لک

ابرو زد بحیه زرو روز هر حشحاش بیت اروی صنوالعا بشو نوشته کیابت درو الا آن منحه بید خبر جبار

دیگر صندل و کافور باحس بارده شایسته طلی و مفسه و ممسوی بود بدان نافع و اگر از بلغم باشد بعد

تحجم بابونه بسندو الآن خوابد وار فلفل بلبلی لب بوده بهموزن الآن فند سیاه کهنه امیحه علو لمعد

هم درم هند و بابک کوبد بهار بخوبد و دور الآن شود و بکار اهن سرکه اندیدی یا بر کبش روغن استعمال نماید

علاج روغن کنجد یک آثار تخم دو توره اکر سیاه یا نیم آثار کوبیده و کاهل بود پوست بیخ اثر هزار بک

نیم باو کوبیده کرده در آن بحوشاند صاف کنند تا صف آب بجا ماند صاف نموده با روغن آمیخته بجوشند

و این ادویه بیامیزد بود یک دار چینی و عاقر قرحا زیره سیاه فلفل کرد مول همه یکدرم چون آب بسوزد

روغن بجا ماند صاف نموده بکار برد **دیگر** سیاه دانه در سرکه تر کرده در سایه خشک کنند یا دود درم سر عورت

بیامیزند و طلا کنند بغایت نافع و خوردن فلفل با کچه بلیل با کپه تر نافع است احتراز از خوردن لوبیا

روغن کنجد نمایند **فصل چهارم** در باب ریختگی علتهائی که از زیادتی بیدا شود مثل داء الثعلب

که در جمیع اجتماعات کوبند و جهوله تمام باشد فالج کرده و تشنج و مانند که عبارت است از کشنده سد آن

و داء است که از عضو یا سینه و لقوه و رعشه اطبا بیند حدوث آن هم از زیادتی بیدا شود و در عضو

که بی علامت خلط از اخلاط باشد و الا شیر از اضطرابات رو کسست علاج آن اگر سیر ده درم یکو

و انگور دو زیره سفید یک سنگ نمک سیاه فلفل بی از الکوفته بحبه یکجا کرده شیر بندکو ممزوج نموده

یکدرم یاد و درم بخورد و خوش بوست بعد آخر با الله الآن بخوراند یا پات یاد حمله بالکل

و درد پشت و کمر را نافع است دیگر از صاحب نسخه پالکی تخم دهتوره هر چهار وزن برابر لطیف کوفته سوده

چکانند خوراک ایشم رنج برای شوله و شبات و ارده نک و دیگر امراض بادی و بلغمی را نافع است

دیگر برای شوله پالکی حب ترنج تخم دهتوره کلونجی موصد ماه تخم کنوچه از هر یک درم کوفته سوده

در سی درم روغن کنجد خمیر کرده در شیشه چکانند و بر روز بمالند و از سر پای بالای سر بمالند و فالج را نافع

دیگر معجون سیر نافع است سیر مقشر ده درم شیر گاو دو آثار پخته سیر را در شیر بجوشانند چو غلیظ شود سیر را در

دور کنند شیر آثار بعد از آن سوده کف چه بریزند با تمامی خورد غلیظ شود و حل کرده لکا بر آن خورک الک یک

با نمک با منس ملایم بعد لعل لفع طاقی سود دیگر برای ریش و تضا کتول و خود بر آن بمالند بسیار نافع است

سوده بمالند علاج کنوک پوست ریشا کهجور سوده بمالند دیگر پوست درخت سرس

سوده بیخته چسبک بر عضو درد به بندد به شود دیگر پوست کهجور و زن برابر کوفته بیخته بمالند بالا

آن پنبه کهنه به بندد و سب کوارد صحی دود کند حست تمام قسم بمالند دیگر برگ آک در یک سیسه

صاف کرده رنج و به چسبک کوفته بیخته برای کهان آثار که مو زنم باشند با شند که نسوده به بندد دیگر

برای بادکو به که در اعضا باشند سکرف با روغن کنجد لیاه و در عضو که درد از باد باشد بمالند و فی الحال

صحت شود دیگر موم چهار درم سکرف یک درم موم را گداخته از آن سکرف سوده در آن حل نموده

بر پارچه بکشند و هم گرم بر عضو درد به بندند فصل چهارم در فالج این علت باد در بدن

حکما کلمات دراز و مگف گویند که همه بین لدم را اندر طول سمت و در آن لای باشد و جهت

علاج آن است که نخست تمام سال به درم ... سوده نیم باشد سوده لعل محلول ساخته تا آب

هکن سه بر روز شود تنقیه کند معنت بعد از آن ربع ... و باز دالاو قیجا کالب ماء العسل ابه رید

نسخه دیگر عسل الکحو و اب بحو باشد بالکلی و دو نسخه دیگر که از کتاب بو سیف عسل آلکحو و آن فرد جدید توبه

نوشته که مجموع بارده مرات شد و بعض بعث هر بامداد بمکی با ... روز بخورد و اگر لسان ... باشد
آب شود لذا از نسخه اکر الحمل القبعه و در سه روز با ولد الاصول آبه هر صفت لا آلوبیت ...
نوشته کرفس لوبیت کند لوبیت کی ... حوز باک ... در شانوده آب بجوشاند
صاف نموده ده درم او بمر آب باده درم عسل آن نسخه بخورد و بعد اکوت کو ... بایه و در
بروغن و ... در روز دو بار ... ... نسخه اللادر کتابات نوشته میشود دیگر نسخه ... فالج السبار
بعقب سنبل ... ... را ... ...
بعقب و ... ... روغن کنجد سیاه ... ... روغن کنجد
... ... روغن کنجد ...
... ... روغن ... ... همه سیاه و سوخته شود بعد ... ...
بر آورده ... ... نموده ... ...
بالک ... ... علاج فلفل ... ...
بمکانک ... ... درم ... ...
کوفته بیخته قند سیاه ... ... آب ... ...
... ... دیگر ... ... آب کم ... درم ... ... بخورد
... فلفل ... ... درم ... آب کم ... بخورد ...
... ... فصل ششم
در سکته مخوف است ... ... حس و حرکت ... ...
است که ... ...

مگر شود و بر دکان یا نه فرو منیان سکوت و سبب آنست که اگر عکس بکام انداز افکنند از درد و بره او دوبره شود

زهره شود و کالایست مقدمه نیست مس از حدوث این سکوت بسر وی اطراف و نفس ضعیف بدو

ولا و ظلمت چشم و بیم بود از آن در خواب [illegible] بود گفته اند از دوره عسیر بسر رفتن سکوت را

وفی کنند و لعلاج [illegible] علامت دلوی [illegible] روی سیاه و [illegible] صبحی بگیر سود و طلوع [illegible] سای

و نفس [illegible] بود و افعال آن بود که کسی در حول آن بود با تشنج علاج رگ سر [illegible] دست بگشا

و با حجامت یا فصد کنند تربیت و [illegible] و بار [illegible] محکم بندد و بعد از آن [illegible] جغره در [illegible] طلوع

و مداوا کرده [illegible] در مقوی [illegible] الصندل و کمال کنند و علامت بلغمی بعد [illegible] جهره و رهبر [illegible]

و دهان و کف آن و علامت علاج در روغن بنفشه معطس [illegible] در نسخه مثل [illegible] و [illegible]

و اگر سکوت صحیح نوع موسیار شود [illegible] بار [illegible] یک [illegible] الف آن کلاط

فصل هفتم حلیل [illegible] موسی [illegible] علاج [illegible] علاج [illegible]

در قوه و العلقیت کر [illegible] شود و جسم را گرد [illegible] اندر فانوس [illegible] کرده نا به روز

مخوف نیست علاج آن در باب [illegible] گفته اند [illegible] ضربت [illegible]

از یاک یکی [illegible] که [illegible] در [illegible] آمیخته [illegible] کنند علاج [illegible] گاو [illegible]

با همه بخورد و دیگر [illegible] روغن [illegible] همه روغن کنجد گرفته

[illegible] و در [illegible] کرده [illegible] محکم ببندد و دیگر روغن [illegible] روغن [illegible]

در [illegible] کنند با [illegible] و فاریون [illegible] دیگر [illegible] کنند

فصل هشتم در [illegible] مخوف نیست و آن [illegible] در علت [illegible] که چون [illegible]

[illegible] که باز [illegible] علاج آنست که فلفل [illegible] در [illegible] دیگر

بلغمی که گشنیز کتای زیاد بوده در بینی چکانند یا عطسه آید هر دو با وجود محکم مندوه اگر مزمن شود الود دیگر سعوط

دوده در بینی و سعلبت مرکب که حلوم کوفته در لیست بحد آنکه جوب مانده مانده را بجای تر خام تر

کرده حقنه کنند با نجارات ارز فروق ابن مر بلد در فالج بحرکه ایمن بینی بعض اثر مفید

فصل نهم در کابوس که آنرا بفارسی خفتک گویند سبب آن اخلاط بلغمی بود و علامت علامت آن آنکه

مریض چنان خیال کند که چیزی گران بالای سینه او افتاده و گرفته مرده که نفس تنگ است و آواز برنمی آید و گویی

منقطع گردد این پیش لرزه بود یا سکته علاج اگر علامات غلبه خون باشد فصد و اسهال و اگر علامات

غلبه بلغم بود حب قوقایا بخورد و بعد ازآن ایارج فیقرا بدهد بلغم و بادیان و سکنجبین باعسل و روغن

بادام و محنه بکوفته با سکنجبین بخورند دیگر یک درم تخم کرفس بلبله کابلی هلیله سیاه نوشش ریحان بر تارا

به یا سفید دو درم زنجبیل چهار درم ترنجبین بکوبند و سفوف سحیقه با روغن گاو چرب کرده در چهار درم آب تمحند بریزد

تن نشین دیگر بخورند یا قی علاج تقریب دیگر حب الشفا القدر بخورد سه چهار کره شب ابن حلوا زیاد فرمود

پیاله تمر هندی نقیع کرده با سکنجبین سفارش نیست بر سر اسهال کنند و با فلوس خیار شنبر بخورد و اغذیه

سبک و خوش طعام خاصه در شب فصل دهم در صرع یعنی مرگ اندک علامات چیزی مثل چتری در کف آمدن برود

لعاب کف و مصمت کند یا کف بر آید و گاهی باشد سه روز مست و ممتلی باشد و بعض هم

علاج حب الشفا و حب القدر بخورد و ایارج فیقرا بخورد و ... که این جمیع از هر نوع

نافع است علاج مو نجم فهو ... تا شب ... با آب ماندن و ... در تنوع یک قطره بچکانند دیگر

قدر ... ماه سعطه که ... ماندن ... ده روز یا الک و شیار کیسه است دیگر ... جسته ...

علاج کرد با آن بوده ... که ... سفیدی ... سک ... کرده دیگر

هر ... کر ... با ... یک قطره در بینی بچکانند دیگر ... تا ... گوید ...

یکی بند عاقرقرحا سیر پاک کرده در جوال یا مانند بر بالا افکنند و بعضی صرع مابین بودن لعوا کنند دیگر اسپند کوفته

سبب و یک بعضه سوده بعد هر و نقش سرشته از ده درم تا سه درم با دریاه نخود عدد ایج و تبر

دیگر عاقرقرحا اسطوخودوس تعالج کوفته منخته بوده مزینه بر القوه مقداد جهار معز منتشی

انذ نوبت بخور و ران مفصه بوده کنند و الطبیعة مل بالبدن و باس کرفتن نیز نافع است لکن صرع

ابتر کست بعضی نظر امعی و نیست و با با علامة العفونیة بیش از نوبت چنانچه لعاب است

دیت و بالجسد فی صرع بود علاج للنا در وقت نوبت بالادرار العضو محکم مدبر بالخارج باع نعوذ کند البول

داغ نهند و بد جابر ملا هر با الحمام دفع شهوه هر مرا بخور ببرن کرفتن و از حمام و با مدد و زرایت روانا

و دیار و ازدو یرن کرد ث اهمای بلند ی بوار شده باشی یک دامش و لکن در کابوس که بیند

بر برالدن جمع لقا صرع للکام است علاج در وقت صرع ایشان در کوش است و کوش حب بر اطر

که صرع و لعوو در رد شود کفته بیت بهانو قریه بود بار بیمار لکل اما تماهن لکل در کوش حب بعد للان

در کوش راست محل است فصل بیان در الم در رشته لعبی ایر مرا عضو سبب آن الم بود با ماکر

نیز سبب شراب با الباد جماع و اکبر لعمی و جمله بال رباکه با شیر بعد اندامه بود علاج آنکه بر دی با و

باشد عمل عناب بعد و حب الغیضی و رمان لعاب نافع است نسخه آن صبر بغو طریاده درم حنظل

نه درم خند بید سته سحد درم مقل المرق بکدرم حب کنند چنانچه رسم است دو و درهم تا سه حب بر کاه باد

کرم بخورد دیگر دارع جهولی در عشه برگ مقل داود و برگ بعده بر بالت بکدام اسنید و در اکم دی مور

نیم دام سعلا کوفته نخته العدر کار صحرایی کوی مقدر بر روز دو کلی بخورد دهد باشد دیگر حب الصفاد

و بعد بخود الصحت خوردن نافع است و اکر از حسع و ابد جاع بر باشد استعمال بر حلات کنند و موسیای فام

العدد بخورد بکدم روغن کاو بخورد و از العد بهر اب عرق علاج اللا در فصل الدراهم برد کفته

می آید فصل دوازدهم در مالیخولیا و الفساد فکر و گمان و در تدبیر آن معنی این در لغت یونان خلط سیاه است

از آنکه صاحب این مرض متغیر فکر و غمگین و وحشت و سودا متغیر از حال و دور شدن از خلوت و تنها باشد

علاج فصد قیفال بعد تنقیه بود از ... معتدلات بدان یعنی سر و دماغ را از استعمال عود و عنبر و مشک

و محرور را آمده دیگر صندل سفید کافور و گلاب ... دهن ... و شربت خشخاش از نیکی ... بنفشه

یا دو تولیه گلاب حل کرده خوردن نافع است دیگر ... کوبیده با آن ... با ... و ...

خشخاش خوردن نیز مفید است نسخه لا ... خشخاش و شکر ... در جلاب و ... آب

بجوشاند ... القدر یک ساله ... خوردن تمام ... هم کم بخورد تا آنکه ... از آن ... فصل

سیزدهم در صداع ... که از ... در گرم خوردن ... نافع است ... آب

... و دیگر ... نمک ... و ... با ...

از ... کوفته بیخته ... در روغن گاو ... مانند

بخورد و دیگر جگر گوسفند در روغن گاو بریان کرده چند روز بخورد ... گوشت و گردن

گوشت ... بخورد و دیگر ... فلفل ... انگوره ... گشنیز ... و تخم کرنب

... کوفته بیخته با ... در ... کاو در چشم کشد و دیگر ... بالیدن در سر و

... دیگر نسخه ... و افیون ... با ... بکوبند و روغن گاو

... بوقت خواب ... دیگر ... که ... خوردن نافع است

دیگر قرص ... با ... حل کرده ... طلا کند دیگر قرص ... الفتو ... الصحیح

... از ... بکوبد ... با ... قرص ... در ...

... و ... نافع است فصل چهاردهم در ... سمت ... علاج ... النهار

خوناب ولیجه یسمور در مجلس واحد قوللنورسه کهنه علاج لا یکند ربعد اولی وسکر بعد مرتاث بکدرم
باکنیم ورم کوفه حسنه بهارلر سب بجوید اودمت عامه [illegible] طفل سعیدلا کند ربعا مرباک سبت درم
باک کود ه مر روز بکنیم ورم باب بجوید دیگر تخم [illegible] السعفه وید سعفت باسه باب بجوید
دیگر روغن بالکنکی برک تنبول بجالند جاب [illegible] باک حبه [illegible] بجالند یاوسکر باهد بود
لازا باهره تیبت جنانجه رسم ابجو منو بداوس نما مفصل ازنهم و رزکام وزله جو نجلا ازن فرفعه ارکام گوید
حول الکام روغن کوست علاج از اکار جهار روز ربر ا ادویه ن و جرب بست ورس و مجر الکند تادر
ومبجی بادرع دیکر بنود دیگر قشمه بوزیا جوربرع روغن و آب کم خوانده حصوص رب سرینا در موالو
ولازینفکت دالن سیوم روز و ربیب دوخی خو ربب ابزاب کم کمردوش جهار حصه باده باشد
لقنه بسی دس نیم اطلی بو بعد بخواه وقتی فناه سک لوسنده بجاله بالوق کنند و ارسهد و بالله
لا اکور اب بجوله دیگر روغن کنجد و فرجوارنک وباعالند و درو فی بالعداد نیست را نکرباس کرم کنند
علامه زکام حلاطات ورکاب و بوار ابتدار علاج نیست ملو و جولو و سرب حسحاس کم بوله
در دوام اب باکلاب حلکوه بجوله دیگر ابب خیار و عدلموبک و جو مقشر دیگر تخم خسحاس
بکدرم یا مده مروارم سکر بوا العوام آورده بجوله دیگر آب خیار بحدارم مرکه ده منو بسد و هم حسن بکدر
دیگر زکام از سرد و باحکاط سوار در بطر فرفعه و برکرلا نو علاج خوه کرام رب بکدلا ته
بالق الا مریلوع رسد مکله الفس کبا الدب بی آید دیگر بومر و رسر که بکه بر الشب لقب دلو
درباعه مالنه بوکیند دیگر کا سهل کوفه دره بکنید دیگر سد سبت روفاد و لوله وسد سبت حشخاش
بکنیم بوله و رد عدوام اب باکلاب حلکه بمکل کهد دیگر بمکر باسه در حعوات کاو یا مده مجمه
بجوید مع ابر خمیر زکام مر مصر فوی ابهر لو کرنت جو ابا زکام وزله زکسل کل دهارا کوکا بلاز ربکدری باک

یک دانگ در پانزده درم آب بجوشانند تا ربع بماند در شب لوقی خواب بمانند بعده بخورند تا سه شب ... تا دو روز
بر محمول ... ست دیگر نسخه زنجبیل و فلفل ... یک ... بلیله ... همه برابر ... بلیله
خوب بود قدری میخ مویز البلیجا کوفته بیخته با آمیزد و در حب ... همه قند محلول ... زرد و درم بخورند ... دو
... دفع بود حب الشفا ... معجون صحت ... لعابات ... علاج ... لوقی خواب
... از دو درم تا سه درم خوردن ... کردن ... بلیل و ... ضعف البصر
به بود زرد کرده ... عدس ... افیون ... بر ... کوفته
بیخته ... پارچه کاغذ ... دست ... کرده ... کرده ... پاره ...
کنند عطسه علاج زنجبیل کوفته بلیله زرد ... روغن ... فصل ...
در ... سرکه ... علاج ... الفلفل ... همه ... در
... دو ... الدیوان ... دیگر ... ماده در
... فصل ... شب ... در سر و رو
... علاج ... بکشایند
... حجامت ... مسهل ... فصل ... دیگر ...
که ضماد کنند دیگر ... شیره ... لیمون کاغذی ...
... کشیده ... دلم ...
دیگر ... دانه ... درم ... بعده ... درم ...
... درم روغن ملح ... دیگر ...
... در روغن ملح ... روغن ملح ...

بحاله و دیگر طلا کردن سرگین تازه گاو و آب البصل که در مدتی کاسه کومید و ریزه مجرب نوشته است و باد خوره فصل مسلم
در داء الثعلب و داء الحیة یعنی باد خوره این علت بیشتر در موی ریش روی و کم در سر حدوث این از اجتماع
رطوبت فاسده که منحرف گشته موی را ضعیف کنند و بیاید علامت آن اگر از خون بود رنگ الموضع
سرخ باشد و در بلغم سفید و در صفرا زرد و اگر سودا سیاه علاج نخست فصد قیفال و حجامه زیر زنخ
و گلکی در این موضع زند در یکماه سه کرت و بنفسج و خبازی و بابونه آنجا مالند و مداومت کنند دیگر گل کرنب تازه
بهر دو دست مالیده رطوبتی که از آن برآید تا سه روز بهم منفعت رسد مالیدن این موضع را احمر تا
سرخ کنند دیگر بعد گلکی زدن سرگین موش با روغن مرهم کرده طلا کنند و دیگر دارچینی با شراب مالند
دیگر ... وقند سیاه هر دو بوزن متساوی سائیده طلا کنند که این علاج از خون تکسیر شود موی با
ظاهر شود مجرب است دیگر قند سیاه و سیر را کوفته با عسل سائیده طلا کنند و اگر از بلغم باشد بلحم خنظل
سه تا سه کند بعد در آب بوده سیر گرم بجوشانند سه مثقال مرطبه یکروز و بعد خوردن ادویه این موضع را با
درست بحاله و سرخ شود بسیار دور کاله کرده بحاله دیگر کچسات ... که به هندی ... کویند بای
موی سیاه بود را بار در روغن کنجد بریان کنند چند انکه بسوزد در روغن مذکور هر روز این موضع طلا کنند
للواسع باد خوره دفع شود دیگر روغن حسبه الکونیا مکرر نه بمانند بر این جا طلا کنند ... روغن
حسبه ... را روغن آن است که حسبه را لطیف ... خورده نکنند دیگر موضع را گلکی زده ...
خراشیده حنه یعنی کملی با آب ... کرده طلا کنند دیگر ... ال فصل بمطلی بسوزند که موی ...
بیرون رود فالکه ... اسپرمس ... کرده طلا کنند اگر ... بود دیگر ...
در ... روز روغن کنجد پخته و صاف کرده طلا کنند دیگر ... عسل هندی ... کار ...
شوب سر ... است ... ورق ... در ... حساب کنند بعده ... بعسل طلا

طلا کنند فصل دوم در انتشار الشعر در ان علامت است که تمام موی سر و ریش ریختن گیرد و سبب حدوث آن عفونت

عفونت ماده است علاج فصد ... دیگر فصد کنند بعده با ایارج بلیله بلیله سیاه بشویند بالله ... روغن کنجد طلا کرده

سر و ریش بمالند و موی ... سر ریختن ... دیگر ... جو ... با سیحی کرده شانزده درم آب ... ویت

روغن کنجد بجوشانند تا آب تمام شود و روغن را صاف کرده نگاه دارند و بر موی مالند ... کنند دیگر روغن گل

با نمک ... بمالند دیگر ... ریختن موی و ... موی سر و ریش ... آمیخته ... نمک

بکوبند ... که ... با ... کرده و ... بمالند دیگر

بکند ... فصل سیم در شقوق یعنی ... موی ... حدوث ... علامت ... موی ... بود

علاج ... بعد ... کل ... با ... طلا کنند دیگر ... اهل ... سرشک ... آب

... کنند ... هلیله ... و ... روغن گل

... روز ... فصل ... است ... دار ... که ... ملکد

علاج ... با ... در ... با آب ... گشاده شود دیگر لعاب

اسپغول روغن بادام ... کنند فصل ... دوم در ... یعنی ... علاج رو ... عن

بادام ... و ... دیگر ... مرغ ... رده ... در پیشه

... بمالند ... علاج روغن ... دم ... حسب

... بمالند ... هر روز سه مرتبه بمالند علاج

... فصل ... در ...

... علاج ... طلا کنند ... بعد ... ان

... علاج ... بمالند ...

دفع کند فصل بیست و ششم در خضاب مژه علاج دیگر جهار درم حنا محمر [illegible] تر و عیکل حب

سیاه و نافه و پاک کن حمیر نموده بر مالیده بالای رگ مدد الحجر لیسه بجوال صباح پاک کن نیز دیگر آملج [illegible]

و هیج صل پوست بلیله بهکره بیوس اسن و ابر سوده با آب حمیر کند بربام الف و باریست و برو آس طلا

کند و برک بیله با مداد الحج صباح بشوید فصل بیست و هفتم در فصل بیست علاج بیماری زرد

در روغن کنجد دوا کنند با حلت و صندل بمالند بر ما لکه با هر بد نبود در سر و بر مالند بشیش بمرد دیگر گلاد با ماست

بر سر مالند [illegible] در امراض چشم مستعمل است و هیج فصل فصل اول در رمد [illegible] در چشم

که از حوق با شیشم بور [illegible] صحیفه علاج رگ قیفال از هر دو دست بکشایند و اکر مالع بود

بر کف الکحل کشایند [illegible] کن بجانب شاخ ها کند و کند بعد مطبوخ بلیله مطبوخ خیار طبیع

رلام کنند و بعد [illegible] در [illegible] نوشته میشود دیگر [illegible] که چشم [illegible] در حال رگ [illegible] شود

بنا و شیره او [illegible] کلا چشم [illegible] باشد در کوش جب بمحس عکس [illegible] دیگر ادویه دفع [illegible] چشم

در ادر چشم مجرب است علاج قدری [illegible] و قدری افیون [illegible] که بریان نموده باشد

و زرده پوست خشخاش [illegible] و آلو [illegible] کم [illegible] کرفته در [illegible] نموده در چشم میکنند

بود [illegible] دیگر معتدل [illegible] چشم [illegible] مجرب است زعفران [illegible]

[illegible] اصل السوس [illegible] مغول [illegible] کتیرا [illegible]

بورده [illegible] نموده [illegible] کرده [illegible] چشم

و بالای [illegible] طلا کنند دیگر افیون و [illegible] از هر یک [illegible] و [illegible] حوب [illegible]

در چشم کشند و [illegible] طلا نماید دیگر [illegible] و افیون [illegible] یک [illegible]

[illegible] در [illegible] نماید و [illegible] باشد [illegible] در چشم طلا نماید دیگر [illegible]

در اغفار سپیدی زخم [illegible] اگر که در سه لای [illegible] باشد اگر در چشم راست باشد در ناخن انگشت پای چپ

و اگر در چشم چپ باشد در ناخن انگشت پای راست و اگر هر دو بود در هر دو ناخن حنا کند دیگر در اغفار

جهت دفع [illegible] گوفته [illegible] در روی [illegible] و گوگرد [illegible]

و اگر کاغذ [illegible] باشد [illegible] لیمو [illegible] باشد [illegible] و لطف الله [illegible] چهار [illegible] کند بعده

بر آن [illegible] اطراف چشم طلا کنند و دو سه مرتبه تکرار کنند و [illegible] دیگر در اغفار

پوست بلیله کابلی [illegible] ساییده مالیده و [illegible] طلا کنند دیگر نمک [illegible] و در بلیله پوست [illegible]

بر آب یکدرم [illegible] ساییده طلا کنند دیگر برگ [illegible] تازه مالیده و [illegible]

صبح دو سه قطره در چشم بچکانند [illegible] عمل کنند [illegible] چشم [illegible]

بهر [illegible] معالجه دیگر [illegible] ساییده طلا [illegible] نظر [illegible]

بصر [illegible] پوست دیگر پوست [illegible] بوده [illegible]

از هر یک دو درم کوفته [illegible] پوست [illegible] زبان [illegible] در چشم [illegible]

و [illegible] هر روز [illegible] و دیگر [illegible] در اغفار بلیله سیاه یکعدد کافور

و دو [illegible] ساییده گرد چشم طلا کنند در یکساعت نفع آن ظاهر شود

دیگر اگر [illegible] طلا [illegible] کنند و گرد چشم [illegible] اگر بیمار [illegible] خوش [illegible]

در چشم ظاهر بود علاج [illegible] فصد کنند و فاقه تمام بعده [illegible]

[illegible] بوده [illegible] در چشم کشند و اگر [illegible] ساییده در چشم کشند

دیگر [illegible] طلا کنند و اگر از بالای چشم

[illegible] تمام درد [illegible] باشد [illegible] چشم [illegible] و اگر [illegible] چشم کند [illegible]

زوفا صابون کوبیده و علاج سیم بعد الحجر بوده هر دو را جدا جدا بلور روغن گاو و جان زعفران بریان کنند

که بوحمه بود در عجان روغن سائیده طلا کنند و دیگر بلعود از هر یک نیم درم با انیسون سحق کرده

کرم نموده طلا کنند دیگر صندل سفید و رک نیم و بوس عود بلسان بابونه کم کرده طلا کنند

دیگر زنجبیل نمک هندی صبح نوشیدن بوده همه را نرم کرده با روغن گاو در چشم کشند دیگر نوشیدن

ترکیب طلا دار الصحة نوشیدن جمیع امراض چشم را المعتقد است دیگر در چشم از گرمی

آفتاب یا آتش باشد در بلبله کلی کحل کنند دیگر بلبله زرده لیمون ممزوج کرده در چشم

کشیدن نمک منفعت دهد دیگر اگر کسی را در چشم کهنه شده باشد سرخی کهنه بود در چشم

فی الفور نیک بود و چون سیر کرده باشد در چشم کشیدن برای ... کهنه و اگر ... چشم را

نفع تمام دارد دیگر برای تحت چشم و دمعه و دیگر ... چشم که کهنه ... استعمال ...

مزاج ... شده باشد اگر بران آمده ... اقوی ... در ظرف مس ... باد ...

خوب است ... بسرمان و میل کرده باشند سوی یک میل که نرم باشد ... مفصل ... کنند

... مذکور ... خطا بود دیگر ... در ... سال ... بود در صندل ...

... انگشت ... در چشم کشد و اگر ... نبود در ... بنفشه و روز ... قرص

نموده ... استعمال کند ... فصل دوم در ... چشم ...

این علت از ... باشد و اخلاط مادی ... از عقب ... با ... باسطه

واقع بود در سایر طبقات حادث گردد اما ملتحمه ... در ... چشم ...

... بود ... در عینیه ... حدقه ... نقطه ... بود ... که ...

گاه ... به نقطه ... بود ... چشم ظاهر گردد و ... طبقات ...

اندکی لیکن در چشم ... عظیم شود و طبیب بسیار انکار بدت و چون اشتداد کند ... گردد و درد [illegible]

یعنی سبل ... علامات در جمیع اقسام در ابتدای مدت درد و ... کند و ضربان

و سیلان اشک علاج نشاسته انزروت از هر یک ده درم سفیده بیضه قدری [illegible]

بیاشند و دیگر افیون زرد آب ... زیست جسم طلا کنند و دیگر تخم کتان مسحوق ... در آب [illegible]

و لعاب آن در چشم چکانند و زرده بیضه مرغ در عود آن سوده طلا کنند فصل سوم در ... ثقل [illegible]

علاج آن اگر از ابتدا ... با فراور ... اگر مزاج گرم بود علیه ... با فصد رگ قیفال یا حجامت

[illegible] کنند ... بخار ... دیگر ... شیر ... مسحوق کرده در چشم کشند چند روز

دو ... ... دیگر ... مسحوق کرده به کحل در چشم کشند و دیگر [illegible]

بوزن ... روغن ملح ... سرخ بود و کف ... [illegible]

و ... ... در چشم کشند و اگر ... کنند ... [illegible]

ضعف ... دیگر ... فصل ... کرده ... [illegible]

... در چشم کشند ... فصل چهارم در ... [illegible]

... ... [illegible]

... در ... [illegible]

در ... علاج رگ قیفال ... و ... [illegible]

... بوده ... در چشم کشند ... [illegible]

... فصل پنجم در ... رگ قیفال ... [illegible]

... در چشم کشند و دیگر ... سنگ ... [illegible]

باحت سازد و هر روز نبات سفید سوده در چشم کشیم و دیگر بوره سفید کشیدن باحیت و دیگر موی چیده الله

کمیسه موی چم بلیله و حصه موی تخم بلیله سه حصه کوفته تمه را با لک ال کنند و ضماد سازند و در چشم کشند

درس و آب روشن چشم باز دارد فصل هفتم در سلاق یعنی بالمهه و آن رحمتی است که موی پلکها افتد و سطبر

شدن پلک چشم باشد در آغاز علاج هر دو پرهیز بر غیر العلاج اعلاج اول دماغ را بعوارض

پاک کنیم ای خورد پاک کنند باز بخارات گرم و الله اول دماغ حب ایارج بخورد بعد از آن سه نفعه

دماغ بود والکاه لوهای سرو نبات بصل ما بیند برای در طلب یکو سحق کرده لکاه الله والله

ملکدره در چشم کشند بالله بدر لباقی باشند چشم را با لد بالا آن به موی الام کوفته بدر عورت اصحبه

بریشت چشم طلا کنند و بدارو بپت کنند دیگر سیره برگ دالوره و سیره برگ بیک شبه

بکرده در سایه خشک کنند در روغن گاو مغز بزرد و دود آن به نفعه در چشم کشند موی ارجمنه

بیاید و دیگر پس بو خفته چهار باکسبی سوخته نیست ما شمه زعفران چهار باکا مرغ چهار با

بطر لوکیحل سحق نموده لکاه الله و بر سلاق کنند دیگر لجور در الوده سفید سفید مرغ منحه

بر سلاق کنند فصل هشتم در معنی یعنی زبانی گویت که در گوشه چشم نوعی گوشت چون المقدر

کنار ز کنار و نوبار بر دو ماه بعد بروی یکدانه اگر دفعه نبود بهتر فلاک گوشت هیر د

وسیدی مصه روبالد فصل نهم در بیان یعنی دمیدن و آن ریاضه در پلک باللک

علامت گر ابلاک در و درمان کردن این علت را دوا به بود از اول دست آمد آن ما آغاز

بدر دوا به بود علاج نو باش و مانی سر بعد با بعینه بروی طلا کنند فصل دهم در

یعنی البلهجه الله اکس باشند در اسه دراز هستم هر لیت علاج بر جا یک کرده با حجامت کردن

مای محلیه و دیگر اکحل چشم را ببت ما بر کشت زبانی جب نمیحبل عکس ریته جام معقب با احصو لاسه هرد

بندند دیگر عکس را به سر کرده در لعاب ماده دیگر در اسهال مو گرم کرده بر روی بندند حسد گرم

حل کنند دیگر کشمش دو باره کرده یک پاره از گل گرم کرده بر آنکه لالف دیگر سکه با بقول بیحی کرده طلا کنند

دیگر زالک با صبر سوده به ماده دیگر زوفت با بوره تو بندند و گرم کرده ضماد کنند دیگر بلیله زرد بعد

باب چهارم در علاج بکر و دیگر امراض رمد یا خون باید فصل یازدهم در طرفه

یا خون علاج نخست دماغ را پاک کنند بلعوط بار کناها مایزم کوبس با بندند در چشم کنند دیگر

کندر کاکلا سوده در چشم کنند بود لعع طباشیر سوده دیگر عمک رسند جولوک مردو

بستانوی کرفس نیم سوده الکا ملله و در چشم کنند فصل دوازدهم در طرفه و آن خط سرخ با کمود است

بر بعضی چشم علاج بمکر یا زیان کرده با حلی بالوده نیم کرده به بند دیگر کبوتر بر کنند چون کا

لالا در چشم کنند فصل سیزدهم در سبل و آن پرده است شبیه به کهای در چشم با فیه در سفیدی چشم

که از خون جمع شود علاج فصد و فصال با حجامت ماک گردن لعد اطریفل هر روز لقدر دو درم

بخورش بخوانه دیگر کحل ملفلد را نیم میل بمالت اطریفل کهف در یا ریاک ریح سرخ میل کوت

بیضه بر این بیمه را صاف سوده به بالوده هر روز در چشم کنند و لکه در باب رب بسته سد

بمانی با بانگ و حولفو یا وسطر و کمه سوده سکاری کنند فصل چهاردهم در شترا که لعی زوال

علاج افیون خالص یا خون یا خفه حل کرده الکاه را لعو بر کنند ریح موی طلا کنند دیگر دو دما

و بیضه مورچه افیون با سیر الحد نیم سوده کوبی لسته الکاه را لعو کو بی با خون یا خفه نیم سوده موی

کرده میح او طلا نماید دیگر مور الحو جفه کنند میح مور النفور را داغ کنند و بیضه مورچه

بر سرو داغ کنند دیگر کلو کلال که در کوش بمکش سیاه خو لس را باورده بروغن طلا نمایند در

دو سه مرتبه دفع میشود دیگر کف دریا شبه نجم نیست در ظرف بحک فیه بر کمها ملیس

ریزان لبابه و کوفته و بیخته صوری و قلی نموده در چشم کوفته گوگرد خالص آن
دو سه بار موی زوید فصل یازدهم در غشاوه است که آنرا آنکه گویا و ضمید قیقال و بادام
مفید بود و دیگر بالون باب بیخته کرده در چشم کشند در ساعت رفع بود ... البیاض
فصل دوازدهم در علاج کوری روز صدف زنجبیل فلفل صندل زرچوبه دار فلفل همه یار
سوده همون همه حکر جسک کرده آمیخته با آشیته با اهن تر روز در چشم کشد غذا گوشت
و در لسه سیاست فصل سیزدهم در نزول آب و در آن آب در چشم حدوث آن علی
از رطوبت ما تنکه بیش منعقد نور چشم باشد و از دیدن بازماند علامت نزول آب است
که پیش از نزول آب آلد سر و در چشم مشاهده کند مثل پر کاه مگس و پشه و مور و امثال
از آنجا معده سر مبارک قرا الست که معده در علوم اسفل معده کم و زیاده بود و در باب
ملک و معاد در سرد و مشا و سر شده عصب مناسب نزول آب رود و درین نفع بر الله و فرو ا لست
که آنکه چشم را موشد و چشم کشاده را نکه هر آنکه مرد و باب ...لج دیده بود آب و الا بد
عصب علاج در ابتدا لا حب اللذیب هر ... بود با ... کند ... و منیک
در روغن ... که ساده بود و بیاز در آتش سوخته هر دو را جدا جدا ... سا کنند
اول بیاز در چشم کشند بعده مردار سنگ چند بار ... نماند نافع دیگر جهت نزول
آب پیش از آنکه قوی بود ... سیم سفید ... که ... با ... در چشم کشند ... را
مرباء نافع دیگر ... بوته ... کمه ... نابات ... کلان ... نابات ...
... نابات ... دو ... در ... نموده و
حاجت باب ... در چشم کنند ... فایده آن باشد که علیل را در ...

در شب [illegible] پلک بالا را لب نهند و با فشار چشم را باز و ورد آن

و چشم باز گردد [illegible] نوع قدح سعد افتد و الله اعلم و هر قابل قدح

آن [illegible] بود و رنگ آن کبود و نیز آنکه روشنی آفتاب و چشم در یابد لکن [illegible] عطش رسد

در پیش چشم روشنای ظاهر بود و آنکه صلاحیت قدح ندارد و سفیدست و مثل گچ و یخ

و پاره ای نقطه سیاه و آنهای سیار رنگ و [illegible] کنده که زود جمع نشود و باید که بعد تنقیه بدن

و دماغ قدح نمایند بهتر آنست که [illegible] و از بعد پس ایام که یکسال بر سر کرده باشد [illegible] کنند

نیسان تمام آنست که تمام هر دو باشند **فصل نوزدهم** در دمعه یعنی دویدن آب از چشم

علاج دوا که در [illegible] رگ [illegible] باز در ریات تجربه رسیده دیگر [illegible] بصری بود

در [illegible] انداخته [illegible] گرفته در کوزه [illegible] و بعده [illegible] سایه خوده در چشم

کشد دیگر فلفل گرد [illegible] کوفته بیخته با [illegible] و فتیله [illegible]

بسته یکبار بدو کند بعده خشک نموده روغن گاو [illegible] در چشم کند **فصل [illegible]**

[illegible] صلابت گرد و سفید در باطن پلک و بعضی اوقات درد کند و در بعضی مجاور

علاج [illegible] در باد [illegible] بصری نماید و [illegible] جا که [illegible] بود چون [illegible] در چشم کند

فصل [illegible] در انتشار یعنی گشادگی مردمک و آن گشادگی [illegible] طبعی

پس نور بصری پراکنده شود [illegible] مجرد [illegible] نماید [illegible] حصری [illegible] شود

از [illegible] علاج [illegible] بصری [illegible] بکند [illegible] سحقه

در چشم کشد **فصل بیست و دوم** در [illegible] یعنی [illegible] چشم در آغاز که [illegible] نشده باشد علاج

زرچوبه یکدرم با نخواه چهار درم همه سائیده هر روز بر وی بپراکنده کند دیگر [illegible] بسته بقدر
معصفر زرد با بول ستبر زرد ورا سائیده با فتیله کرده در ناصور نهد و اگر ورم سده بود و گوشت
دیگر صبر سقوطری کندر انزروت چون سیاوشان شب تمام در ریسمان بر یکدیگر و مازو یک
سوده ریسمان سخت تافته با ادویه آلوده کرده در سوراخ فرو نهد ۲ احوس نماید دیگر
سفیدی تخم کباب و مثل آنکه در ناصور طلا کند در استعمال چند روز زایل شود
دیگر صبر انزروت چون سیاوشان فربه کند گلنار از هر یک و زرباد یک بوده هر دو را چهار
سوده با سرشته شیاف سازد با بوره در ناصور حکانند در همه اللدوح ناصور نافع دیگر
چنان بسوزند که خاکستر شود سائیده بلعاب [illegible] کرده در ناصور نهد بر نوعه مداومت کند

فصل بیست و دوم در [illegible] جسم [illegible] چون سده [illegible] چشمهای مدنور
بار بوند علاج [illegible] رفع و کشیده کرده سائیده [illegible] نوشند دیگر [illegible] و سفید [illegible]
حلکرده اندکی [illegible] چشم طلا کند فصل بیست و سوم در [illegible] شب [illegible]
[illegible] بسیار [illegible] علاج [illegible]
سوده در چشم کشد دیگر [illegible] کباب و [illegible] و [illegible]
[illegible] هر کدام که درست [illegible] در چشم کشد دیگر [illegible] در چشم کشد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] سیماب [illegible] یک [illegible] درم [illegible]
[illegible] سحق [illegible] در چشم کشد [illegible]
[illegible] کند بهتر بود دیگر صاف کردن [illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]

کند آنگه سه بار در روغن کنجد سه نوبت در دوغ همچنین سه نوبت در بول گاو و کاکج و

کحلی پر کنند صافی اگر در **فصل بیست و چهارم** در ضعف بصر آب سازند مساوی ممزوج کنند

وقت خواب در چشم کشند دیگر بلیله زرد آب درو را در شیر زنان سوده در چشم کشند

اگر از این رفع نشد دیگر سلیم حال خوارکیه خوردن نجاست نافع است دیگر مغز خسته بلیله پوست

فلفل دار چینی سنگ بصری مهر ... را سوده چنبه بندد در چشم کشند دیگر زعفران کافور سوده

صندل الدحن ... با کبر دار چینی صندل سفید ... سوده حب بندد و ضعف بصر را نافع است

دیگر ... چشم سنگ بصری را در سنگ که سوده شود سخت ... نموده سفت ... بیره کوبیده

... صاف نموده صاف سازد و با سنه سوده در چشم کشند دیگر ... هفت روز

در آب کوبیت و هفت روز در روغن گاو بدارد بعد از آن در ... سیاه اندازند و ... را

به بندد و باز بدر کوزه را در کاه ... یکماه بدارند باز برآورده ... کلیجا و نمک سنگ

یکجا کرده لبابد و در چشم کشند مرض اگر چه قوی و ... باشد دفع کند دیگر پوست بهله و ...

این کشته مس کشته ... در چشم ... عوض کشته مس حب کشته همه را کوفته بیخته بدارند

در روغن گاو و شهد ... در ... روز مدام بخورند خوراک از دو درم تا سه درم دیگر کحل

روشنائی ... باشد ... از ... سفته و درم ... سه درم

سنگ ... چهار درم ... زعفران ... از هر یک یکدرم همه باریک سوده

بجامه ... بیخته در چشم کشند مدام دیگر سنگ بصری درم و همین قدر ... در آب

سفال ... سوخته شود و از آتش فرود آورده ... کنند بعده

در ... گاو و عسل خالص از هر یک ... درم ... ساخته ... در لوبه کرده ...

و در و بر نیاید یک مگس زلیش دید بعد بر شدن دهان لوله گشاده سر کو بگیرد که حبث جمع شود
سیر و بادیان طاق تو دول چون بکشو له بر لب لوح جمع شود در چشم کشند دیگر روغن بابونه کرد در طبل‌ها
هند مشهور است لکن اول بالحساد ماسه باشد پیش از طعام یک درم بخورند و ترهم جالینوس باب
سیوم در امراض گوش لکن از مو تباشد علامتش حی التره و دی رگ پیا گوش علاج
فصد قیفال و ملین طبیعت با اطریفل صغیر کنند دیگر روغن گل با روغن بادام و سرکه انگوری
دو درم زرنیخ لوزه جوشانند تا روغن بماند صاف کرده یک دو قطره در گوش چکانند مفید بود
و اگر کرد و هم رسند از رگ او باشد علامتش صفرا اولست که سر و چشم زرد نماید ملین و مسهل بود
علاج تمر هندی که زیره و شیر پای در گوش در بیندن مفید است دیگر بلی و رد گوش در دار و طلا
مجرب است اوست باشد سیر با اول دو دست با مدد شیح بماند چهار چند لدم بدر کور روغن کنجد
بگیرند و بالیده روغن نقل بر و مغز پیش اسفنجه تبر بند چون سوخته شود صاف نموده دو قطره الف چند
قطره در گوش چکانند دیگر آب دیگر سیر لیمو در گوش رکبن یا موقع باقی است دیگر زنجبیل دو درم روغن گاو
چهار درم روغن گاو دو درم بجوشانند چون روغن بماند صاف نموده روز بروز در گوش چکانند
علامت آنکه در گوش که از باد باشد فایش و صدای مختلف چون آواز طبل و طنبور
و حرکت در دیگر جای علاج اوست سیر به زنبور ناول زبوده کلک کنند چهار چند کلک
روغن تلخ بکنید و بالای روغن لوا بی ایرو و مه سیر چون روغن بماند نیم قطره چند روز در گوش
چکانند دیگر بس افکنده مگس که در کاه جمع شود با شیر مکمم در گوش ریزند دیگر پیه
و نیز روغن کنجد یک درمی نمک ننک ربع درم سوده و هم اسفنجه سیر کرم در گوش
چکانند و یکپاس بدارند دیگر زنجبیل قسط شهد یک درم با ریک سوده با آب سازند

عرق کهوکرو   عرق برگ نیم   گوبر بهینس   روغن السی
نیم پاو   نیم پاو   نیم پاو   نیم پاو
اول ۳ ۳ بار آب کرده در عرق سرد کنند بعد ازان یکجا ملا
کیب و همه عرق دران داخل نموده در آتش جوشانند

سازند و بعده در روغن کنجد بپزند چون شود روغن را صاف کرده نیم گرم در گوش اندازند و ساعتی توقف

دیگر روغن لیمو و بوره ارمنی ... بوره بریان با ... و بر آتش گذارند تا گرم شود قطره چند از آن در گوش

چکانند سودمند است. درد گوش که از بلغم بود درد و حکه و ماش آگاه رسم و در مواسیر تشنج بود

علاج حکم کند ... حساب بود ... خطمیه ... دیگر ... زقوم گوزنه در روغن کنجد بریان کند

چون تو حصه سیاه شود روغن مذکور نیم گرم در گوش ریزند ساعتی توقف کند دیگر مرارت ... در گوش

ریزد ... گوش و درد دیگر که از بلغم و باد باشد و حرکت رفع کند دیگر برگ لک بخته در روغن

روغن تلخ ترکنند در آتش نهند چون نیم گرم شود بمالد و بسایند و آب آن در گوش چکانند ... گوش

... فصل دوم در درد ... کرم که در گوش رفته باشد یا در گوش پیدا شده باشد ...

... در گوش ... علاج بوده باشد که در گوش ... کنند دیگر آب برگ شفتالو ...

... که مخلوط کرده در گوش ریزند دیگر ... باب ... در گوش ... کنند دیگر آب پیاز نیم گرم

در گوش چکانند ... حساب ... در گوش

... فصل سوم در قرحه ... گوش علاج ...

... در گوش نهند دیگر ... در ...

بوده در گوش ... قرحه قدیم و جدید ... دفع ...

... در گوش ... دیگر ... اسپند ... در ... باشد

... روغن کنجد ... روغن ... چون روغن ...

... بریان ... روغن ... کرده ... صاف کرده ... قطره

در گوش چکانند فصل چهارم در ... گوش ...

... ضعف ... لطیف ...

علاج روغن و افیون و علکه پاره قدری بر پنبه در گوش چکانند و اگر از بادی بود بدان مالش کنند و گرم کنند

علاج روغن بلوط [illegible] در گوش چکانند و روغن زیت در گوش چکانند تا نافع باشد و اگر از علت بود ثقل

سمع گوش است که از رطوبات [illegible] باشد و علامت آن [illegible] طعام آنکه خوردن عادت کنند و اسهال [illegible]

نیز مفید است و اگر در [illegible] باشد بعد [illegible] [illegible] علاج آب [illegible] در گوش چکانند

چند روز بعد [illegible] بماند فصل پنجم در طنین یعنی آواز گوش چنانکه کسی آواز [illegible]

که بر [illegible] رسیده باشد [illegible] [illegible] در گوش چکانند دیگر بول [illegible] در گوش چکانند

دیگر [illegible] که خورده باشد [illegible] [illegible] و در [illegible] روغن کنجد [illegible] قدر [illegible]

و چهار [illegible] آب [illegible] را مخلوط کرده بجوشانند تا صرف روغن بماند هر روز در گوش [illegible]

اقسام [illegible] دفع شود دیگر [illegible] در گوش [illegible] را با [illegible] کرده و با [illegible] در گوش

[illegible] دفع شود دیگر آب [illegible] و [illegible] از هر یک دو درم روغن کنجد یک درم [illegible]

چون [illegible] بماند [illegible] چند قطره در گوش چکانند [illegible] و قند سیاه [illegible] کوفته [illegible]

[illegible] که از بادی و بلغم باشد دیگر [illegible] در گوش چکانند دیگر [illegible]

و قند سیاه با آب [illegible] در روغن پخته [illegible] در گوش [illegible] و سه بار

[illegible] و از بادی مخلوط باشد [illegible] فصل ششم [illegible] گوش که [illegible]

علامت آن [illegible] علاج [illegible] چون [illegible]

[illegible] علاج [illegible]

[illegible] طلا کنند علاج [illegible]

علاج [illegible] طلا کنند علاج [illegible] طلا کنند [illegible]

[illegible]

بپنجه کرم ساخته چنان طور سیاه بسینه کهنه لعبه نماید بعد از آن رگ تنبول بندد و تا سه روز عمل نماید اگر
موسم برسات باشد کاهل بهتر است باب چهارم در امراض دهن مشتمل بر شش فصل فصل اول در رعاف
لعاب خون آمدن علاج زنگ بریان نموده دو حصه افیون یک حصه باریک سوده قدری در ناسور
نهاده در بن دندان علاج گلنار سرخ دو باب ... باریک سائیده طلا کنند و دیگر پوست انار خون بند شود
در بن دندان علاج مازو و پوست گلنار از هر یک ... کافور ... باریک طلا کنند و اگر
سائیده باب ... کند ... و دیگر ... دیگر ... کرده ... در بن دندان اگر ... عمل ... کار
... دیگر ... در ... آب ... کنند ... زم ... در ... داخل کنند
... دیگر گل ملتانی و ... سائیده و قدری آب ... کرم کرده
... طلا کنند ... سنت علاج ... ماحب ... بر کاغذ نوشته ...
و ... رعاف ... نویسد ... دیگر ... رعاف ... نویسد ... بعد ...
... فصل دوم در ... باطل شدن ... علاج ...
سنبل الطیب ... دو ... باریک ... کنند دیگر ...
... دیگر ... دیگر ... ملح ... کرده ...
... ساخته ... کرده ... بعد از آن
... کنند دیگر ... بوده ...
و ... کنند دیگر ... قند سیاه ... در علوله ...
... خوردن نافع است دیگر ... فلفل ... از هر یک ...
و ... قند ... خوردن ... قند سیاه

شیرین کرده بخورد بهتر شود و بسبک بیج و علب ابدال الدیه باز داللّه [illegible] وزن

الف یعنی بدبوی قلیه سنبل و قرنفل بود همه را کوفته بیخته در سایه بهاده [illegible] دیگر بخورد

برنگ سنگرف و جوارش زرد یاسار زعفران همه را با آشنه ها کوفته چند درم بقدر طاقت کنند بهتر شود [illegible]

دیگر عود لوا آسه کوفته و واقع دیگر خردل با آب لوده به ذرره چکاند و دیگر انار دانه بست چهار درم شکر

و نوشخص درم زنجبیل فلفل زنجبیل هر یک دو الده درم مرغ الدجاج هر یک چهار درم همه را

آش کرده از بس بانشه باده باشه بخورد بهتر شود و برفیه رفع شود از جای چون کوبند دیگر بعار

آب کدو و ملح یعنی نوبری را با آب قطره در زنان الف و دیگر کدو با بازه ما کدو با ملح حسک را

در آب بی نموده در سنیم لکاید الالف بعد از طلوع آفتاب یک قطره در چکاند و اگر روزبان بخورد

دیگر ماذریون زرجوبه دیگر بسباسه قرنفل وزن را لیموده بیخته از یکدرم یا دو درم با سعد امعنیه

بخورد و خلط کنند و کنند از رعش باز دالالف فصل چهارم در لوبیا دال کو بیت ریه

سرغ یا سفید در برفند علاج و ضدمعال کنند در الکار یکدرم بعسل ابجنه فسله از زر السمان

با بار به ساخته و بدال الوده کرده در شیره بهند ریم در زرلات برآمد ریش کهنه ناک کنند اگر فقدر ما

از زروت و احل کنند بهتر باشد و کهنه را علاج گفته اند دیگر کحل کنند لعل و کلا حشا و کحل بود

همه را با جامه و چهار حبه دادویه روغن کنجد بکرو و چهار چند روغن آب همه را بجوشانند

تا روغن صاف کرده در چکاند و دیگر بوده الهم را بکند دود خانه مس بر زرجوبه از هر یک یکدرم

بسفوف نموده با بهند امحنه طلا نماید دیگر اکر درون حسک بایست و چون لسته اند و بکار

زعفران بوده در روغن گاو مخلوط کرده بعوه کنند بینه با کتان یا موی گاو بمالند فصل پنجم

در فرجه الالف یعنی ابس لکر حساب نود علاج بینه با کتان و موم و روغن گاو هم را

ازمجته فسله [illegible] دیگر بعده همان و بیمه با کیبان با مرغ ضم ساجه طلا کنند

نامت [illegible] سفید او دیگر [illegible] و بیمه با کیبان کند [illegible] بنهد [illegible] دیگر کهو [illegible]

سوخته روغن گل و روغن گاو حب [illegible] بکر بیس [illegible] سیاه [illegible] تا مدو بران [illegible]

دیگر مردار سنگ [illegible] کو [illegible] روغن گل هم [illegible] سال [illegible] کرده [illegible] نهید

فصل [illegible] در [illegible] و [illegible] علاج [illegible] یکدام در [illegible] دار [illegible]

[illegible] سیاه [illegible] بوده [illegible] طلا کنند [illegible] و در [illegible] بود دیگر [illegible]

[illegible] کنند و چهار [illegible] روغن [illegible] بود و بار [illegible] کرده [illegible]

و [illegible] طلا کنند باب [illegible] در امراض [illegible] و زبان و دندان [illegible] مشتمل [illegible] فصل فصل اول

در [illegible] دندان [illegible] علامت [illegible] گوشت دندان و در [illegible]

[illegible] و [illegible] علاج [illegible]

[illegible] قدری کافور [illegible] کرده [illegible] کنند دیگر [illegible] کنند [illegible]

[illegible] قدری [illegible] قدری کافور [illegible] کرده [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] بنهد [illegible] چهار [illegible] عاقرقرحا چهار درم [illegible] بوده [illegible]

[illegible] بنهد و [illegible] دیگر روغن گل و سرکه [illegible] درم [illegible]

یکدرم [illegible] روغن [illegible] دندان

[illegible] علامت [illegible] خوست [illegible] بود [illegible] سعوط

[illegible] سهل [illegible] بوده [illegible]

[illegible] دندان [illegible] بنهد [illegible] بلیله زرد [illegible]

نهند و دیگر عاقر قرحا و سعطرج برابر بوده بپزند و دندان بمالد و دیگر قرنفل کرم و عاقر قرحا کوفته برابر کوفته بیخته بکار
برابر بوده بیخته بسنهد علوله بنه در سایه خشک کنند انگاه بدو دندان را مالند و بس از آن بمالد بزید
دیگر بر عاقر قرحا بیل جوز بو کوفته بیخته بسر دندان بمالد و دیگر که درد و ضعیفی دندان را نفع تمام
دارد کاته فلفل دراز بسیاری الذر باک سیح تا باک نیله سوخته یکیا باک اول کاته و بسیار بایل کنند
در اتش سوخته خاکستر کنند و فلفل دراز را همچنان خام ببایند و نیله سوخته را در روغن زرد بریان
چنانچه بوی او نیاید هر چهار ادویه یکجا ممزوج ببایند و هر روز یکباره بر دندان بمالد و بان مالدن
بجو ابا دو سه گهری آب نریزد و دیگر از مجربات حکیم عبد الرزاق نیله سوخته پوست مرغ بند
کنند سفید شکری زیره سفید بهاکه نمک سنگ مصطکی مورچ رباک برابر پوست درخت
برابر همه را کوفته بیخته بر دندان بمالد در شب ملک اشتغال نماید مضمضه کنند و دیگر گل انار پوست
مازو نانخواه سفید کنجد کنبر بابک کوری سوخته عود هم سوخته نمک سنگ سنبل الطیب کوفته بیخته
سنون سازند که جلا را بار یک سازد و درباره لثه بر دندان بدمالد و لعاب مبارک برای
و همچنین بادیان زیره دندان انگاه در سنون دوا برای السلا ثابت است و دیگر ضمغ بدرش و برگ کوفته
بر دندان و ااطراف دندان دردو حرکت نفع تمام رساند و دیگر تخم سرش درآب پوست داده جوشید
در شب مضمضه کنند همان نفع دراد بسیار در دهن بمالد فصل دوم در حرکت الاسنان
یعنی جنبیدن دندان انگاه از بیخ برآمده باشد باربکار فسی محکم شدن دشوار است اگر جار انگلده شده
و سست شده باشد بدوا محکم شود و علاج بیت لعی همگی ایان کرده و سوده دو درم سرکه دو درم
عسل جا دو درم بهم بجوشاند و بارکه خشک شود پس بیخ دندان بمالد دیگر قوفل لعی بسیار ایا سوخته
یکیام فلفل دراز فلفل گرد نمک سنگ مصطکی الذر باک دو دام همه را سنگ سیح کرده

کرده بر دندان بمالد دیگر گل سرخ مازو بلیله نمک سنگ سبب علاج مرض مصطکی خوکنار از هر یک برابر باید کوفته بیخته
بر گرد دندان بمالد یا بصورت [illegible] دندان سنون سازد دیگر نمک سنگ سوده در روغن کنجد انداخته گرم ساخته
مضمضه نماید دیگر [illegible] کند [illegible] دیگر عاقرقرحا در سرکه انگوری [illegible] اندازند تا آنکه نرم بود
و [illegible] کرده بر دندان [illegible] که [illegible] و احتیاط که بدیگر [illegible] رسد قلع بود فصل سوم در کرم
خوردن دندان بخور آب و کندر [illegible] ناصور لثه پای خروس با شیر گاو بجوشانند و بدان مضمضه کنند
و [illegible] شیر [illegible] ریم خوردن دندان دفع شود دیگر مصطکی در روغن گاو انداخته مضمضه کنند
کنند دندان دفع شود دیگر از ناصور لثه که ریم می آید مازو [illegible] مساوی کوفته در [illegible] که جوش [illegible]
فصل چهارم در بیان جنبیدن دندان علاج زنجبیل [illegible] نمک [illegible] مساوی سوده بیخته [illegible] دیگر [illegible]
سوده بر [illegible] کند فصل پنجم در قلاع [illegible] و [illegible] سه نوع است سرخ و سفید و سیاه
[illegible] سیاه بد بود علاج [illegible] گشنیز [illegible] سوده و بیخته قدری
کافور [illegible] بر زبان و دهن [illegible] دیگر [illegible] قلاع سفید بود [illegible] یکدرم [illegible] سوده [illegible]
در دهان و زبان بمالد دیگر قلاع سیاه [illegible] درم [illegible] آب [illegible]
بار هر روز [illegible] بر زبان بمالد دیگر [illegible] با جوش [illegible] غرغره کند [illegible] قلاع [illegible] سفید [illegible] دیگر کافور
یکدرم کافور نیم [illegible] درم پوست درخت [illegible] خشک [illegible] از هر یک دو درم همه را کوفته
بیخته بر قلاع [illegible] دیگر [illegible] که [illegible] قلاع
[illegible] دیگر [illegible] کرده [illegible] که [illegible] بماله دیگر [illegible]
[illegible] ولی [illegible] دیگر [illegible] قلاع [illegible] که [illegible]
[illegible] قلاع [illegible] دیگر [illegible] کافور [illegible]

طباشیر سماق اگر سماق بهم نرسد الست بگیرند و سفوف نموده بوزن چهار رنج در دهان اندازند و در
روزی یک مثقال بخورند فصل ششم در ترکیدن لب و دهان علاج همه اقسام فصد چهار رگ کرده بروغن گاو
مضمضه کنند دیگر گوگل خولنجان در فلفل با بعضی بر لب طلا کنند دیگر زنجبیل سفید اطریفل صغیر
بالا بوزن دو دام و ربع و دو دام آب بجوشانند چهار دام گرفته قدری ملیله زرد در روی خلک ده مضمضه کنند سبوس
دهن و زبان و گلو و زبانگه لذا کجعی کوفته باز و الله و دیگری اسبغول تخم سپر بامی در چهار جند
با چهار حصه بمانه باز سازده دام کنیر بار لیعه کانه زعفران بجوشانند با غلیظ شود بعده کافور حسبه و کباب
و فلفل و الثنا سنه هر یک یک درم سوده در روی کهنه و گرد لبنه تا نان بخورد و در چهار زبان و دهان
و جوش ال قسمیکه باشد دفع شود دیگر پوست باب خلک ده و کرم هموده نموده کنند مفید است
دیگر بادی یک ملیله بلیله آمله سوده وزن باد کوفته بیخته لعسل آمیخته بر لب طلا نماید جوشش
و آماس و رفتگی لب را نافع است دیگر کجوس دار بلد گل و رگ حبیبا جور بار امله ملحه
نیمه کوفته بجوشانند بعد در دهان نهد با هرز و بلا نموده کنند بحیکی دیگر امراض دفع گردد
فصل هفتم در رفتگی لب و آن دو نوع است یکی از رطوبات دوم از خشکی علاج اول اسهال دهند
و لغعه صفرا و بعده آن را ته و کتیرا و سفیده لذر یکجا کفه لبنا رو سیه با لبان آنهد با کدر حنه
با ایم مرهم سالار وری رفتگی لب طلا کنند دیگر قدری السیاه و بارو عن کهنه در رفتگی مرهم سازد
و بر لب و هر عضو زده بمالد علاج دوم فصد خون آمده در این نوع فصد چهار رگ کنند
بعده سیاه ملیله با بلیله سوده طلا کنند فصل ششم در ورم اللسعت یعنی آماس لب
حدوث این مرض از اغلاط باشد لیکن از خون و صفرا باشد علاج نرم ملینا منجاه مثقال یعنی یازده دام
عناب بهیح تازه سحار عدد شب در آب کنند و وقت صباح صافکرده و لعبد سفید

سفید بیرون نموده میل نماید و غذا شوربای مقشر و کشنیز و زرد آب مدبی بعد از هفته بلبله بلبله

بجوال بلبله دیگر سوده طلا کنند و دیگر سپیده ماکیان مرداسنگ چهار ماشه موم کافور نیم تولہ موم را با

یکدیگر سوده از پارچه صاف کرده مرداسنگ سوده اندک اندک در وی موحل کنند باهم سوده

طلا نمایند دیگر بازو سوده شهد را طلا کنند و ناف و مقعد و غیر بقبته و بادام چرب کنند دیگر اکرکره

باید السعوال در رکه کرده را کند الفه و اگر رو با شهد و اگر ریوت با سوده یکم ضماد کنند

فصل نهم در علاج خشونت و سوختن زبان و این علت که در دکمن میشود چون روز علاج

مهلکات علاج شود بالقدر که در یک بار زبان توان خورد و دانه حونه سائیده القدر که در دور

در قدری آب مصمصه بودن کرم مصمصه سه مرتبه مصمصه کنند در روز سه مرتبه هر نظر تو

باشد روز از گوشت و روغن احتراز لازم دارد و در اثنای مصمصه قدری عسر و از غذا ضکه و معرات

و سبحه بجای بلد و لد بلدر ابر لعع میشر کفته دیگر مرداسنگ در ریت هر دو را با عساره بزبان مالد

و لعاب اندانه دیگر شیره لیموی کاغذی تا اللقد که شیر شود و اخلکرده هر لحظه در دهن والد و هم چنین بکنند

لیمو با فلفل کرد فصل دهم در ثقل اللسان یعنی گران زبان که سخن بدشواری گوید علاج خردل دو درم

در لعع للا نیم کوفته در یک عاقله اکجا نهد تا به همه اندمیک فائق هرکه اضافه نموده زبان زبان هم کرد

غرغره کنند عدای شوربا یکو بخته باید نخود و دلچینی و در عوالا نماید دیگر کبیبه هم در یک حصه

ده درم درست دارد که بجوشانند جون به همه آید غرغره کنند دیگر شونیز فلفل و لد سوده بزبان

مالد و لعاب ... آس و بستن زبان دفع شود دیگر کونته رحسل ... و فلفل مطرح احمود

بلبله نمک ساکب هر یک چهار درم سوده بیخته هر روز یکدرم با دو درم روغن کاو آمیخته

بخورند تا هفته اندر شب و با کی را هر کنند بسیک و کر ... زبان که از فالج و لقوه باشد این باشد

باشد فصل یازدهم در عظم اللسان یعنی بزرگ شدن زبان علاج فصد از هر دو رگ زیر زبان کنند و بعد از آن

بکنی آموده بمالد دیگر عاقرقرحا و نوشادر و زنجبیل کوفته کرده چند لقمه و بعد از آن قدری بر زبان بمالد دیگر

ملح و تخم کتان آب گرم جوشانیده با روغن گاو نیم نموده مضمضه کنند فصل دوازدهم در

زبان علاج اگر ماده گرم و خشک باشد کنند او نمک لیسان برابر کوفته در دهن بمالد و اصول کرده جرعه

جرعه بیاشامد غرغره نیم گرم و از حبس ها سکنجبین ساده بخورد دیگر زنجبیل و فلفل دراز

فلفل سیاه هر یک برابر کوفته جوشانده با علوله کرده در دهن بمالد و مقشر بدلو ... نماید یا

دارچینی یعنی خون بهم در اعضای زبان دفع شود دیگر پوست درخت گردو کاره ساخته کنید یا ز

شنبلیت و گوگرد ... مضمضه کنند سوختگی زبان هر قسم دفع شود دیگر کنید ... باشد

بر زبان مالیده شود دیگر لعاب اسبغول با شیره خرفه مضمضه کنند سوختگی زبان دفع شود فصل سیزدهم در

یعنی خون رفتن از دهن این علت از لثه و گلو و سینه و شکم و دماغ عارض شود آنچه از دماغ باشد

نقل دماغ فرود آید و آنچه از سینه باشد با سرفه برآید و گلدر رنگ بود و از شکم باشد و سیاه

برآید و با القی از گلو سرخ و از لثه بیفتد علاج آنچه از لثه باشد یعنی گوشت سرخ زیر لثه ...

علاج صندل سفید و ... سوده بمالد دیگر آنچه از گلو و سینه و شکم باشد خوردن آب هر قدر که تواند

بسیار مفید است دیگر انار ترش و کلنار خام با پوست و تخم یکجا کوفته آب او یک سیر باشد

نبات آمیخته صبح و شام تا دو هفته اگر انار نیم رسیده یک انار یکدانه با نبات و ...

سیر باشد نبات آمیخته بخورد اگر انار خام باشد آمیخته هر دو مفید است و البحث و کباب ... دیگر آنچه

ولعاب ... خام گلنار با نبات با عطار با شیره ... کرده در ... که تا نیم که سیر ... باشد

... شراب ... با نبات بخورد ... در مزاج گرمی باشد ... غسل نبات داخل کنند دیگر

دیگر مویزی آنکه کوفته خوردن نافع است دیگر همه اقسام زنا نافع است اکل این نسخه که اطبا بسیار اتفاقا با همه منوال که
اوست عصاره لحیة التیس کثیرا صمغ عربی نشاسته اکحبار از هر یک دو درم همه را کوفته بیخته با آب
خرفه بوزن سه درم حب کنند دیگر برگ مازو کحسات نافع باشد با هلیله نیم کوفته بخورد و شیره او نکو باشد
دیگر کحل ملما صمغ عربی در بادروج بلغه القدر دو درم بخورد دیگر مرچ یکدرم دانه الدحی دو درم بکر
سه درم صندل چهار درم کهربا یکدرم طباشیر شش درم اصل السوس مقدم مغز تخم ملوپر
آنکه سه درم کبابه ده درم قند سفید پنجاه درم همه را کوفته بیخته مثقال القدر چهار درم با شیره تخم
بخورد دیگر کندر سه درم خون سیاوشان سه درم دم کهربا یکدرم سادج کل مختوم دو درم هر یک
دو درم کوفته بیخته با آب سه افراض سازد هر روز چهار درم با آب درم آب انار بالیمو بخورد همه انواع
خون رفتن از دهن باز دارد فصل چهارم در بخور یعنی کند علاج مقعد و بعد کباب و خورد
نشاسته عود بولا بوده با آب بخورد چند دو در بانه شاک کند یکی در دهن دارد دیگر سنگ
دوقه جو هر بویان جا در آب بوزن یکسیر حب کنند دیگر صبح یکی بوقت شام در دهن دارد دیگر
با تمام آب نافع است دیگر و همه رحیل کابیل هشت ح زیره سفید کوفته بیخته یکدرم
و بعد او بیست نامدار در دهن دارد دفع از امر نافع است فصل یازدهم در آماس گلو این علت از باد
و بلغم و از خون و صفرا هم رسد در دار آماس لحیه بود که کدورت النفس بار کرد اگر علامت است
فصد قیفال از زیر زبان در دست کنند یا برچا پاک کردن و پاهای حجامت کردن و خوردن مرغابی
نامعتاد شود و بعده طبع را مطبوخ بلیله و حب ایارج کنند که نسخه آن در دیگر کتاب نوشته شود
علاج از بیرون گلو را با بلیله و بالبلیله رسا زند و قولونه دیگر اعره و سرشت عناب و ربّ توت
نفع تمام دارد و اگر از بلغم و باد باشد اگر علامت مناسب کرم باشد دیگر دارا فلفل و سبید صرف قسط

زیره سفید مرح قرنفل بلیله سوده بعسل آمیخته و در دهن بجوز زرنباس و ورد و کلو بستکاو از رفع بود و دیگر آنکه

اسپند در آن جوشانیده با آن غرغره کنند و چون لینه بود آب آلو جوشانیده بجای آن بود بعد حب الشفا و در بیست و از

ولعاب آن فرود و فصل یازدهم در ذبحه یعنی حقه بستن حلق که مخوفست علامتش آنست که مریض بگلو درد آید

فرود و اگر صد لعداد آن برابر حرف نه تواند زد و چشم فرود و رنگ گوش ما گوشت و دیگر اماس مرح

بشکل ملالی عارض شود و ضیق النفس علامت حرارت اگر از خون باشد و اگر از بلغم بود سفیدی باشد

وضیق نفس و سردی ملمس علاج بد نوبه خون بگیرند یا فصد قیفال نمایند و اگر سکنات آب سعوال

و بلو فرو با روغن بادام غرغره کنند بلغم را بلین طبیعت و لعاب غرغره باکامه و عفو فرجا کنند و عدس آب بخورد

و باش مقشر و رب ابی مرح و از علامات ردیه آنست که خون و لوحه بخیا ماند همه سمن مو خورد اگر بخورند وصل

سیزدهم در بحة الصوت یعنی گرفتگی آواز علاج مریض کسوفه ماسه چهار ساله را در زیر زبان ما کشید و رو در

و اگر دیگر بلیله و نبات بیک و از قلقل یا او کوفته بیخته مرح با بیته لعسل یکهفته و دو هفته بخورد و اورا امر صاف کند

دیگر فات اهلب مبت سید ملقلس سرمک ما کنسر پر بیش نوص حبه همه برابر و بیدری مج

و مرح ارسکوه بیامیزد و برابر دو اصند امیخته حبها سازد و در دهن بخورد بیست مثقال و علیه بلغم جز عشیر

طعام را امیر باوقع ایت دیگر بلیله نبات بیک ملقلقل را زسوده یا وقع بخورد و یا اینقدر که هندی و دیگر الکیرو ملح حک

باشد مسکه بامات خوردن اسعت بیست فصل مرده هم در قرحه الحلق یعنی ریش گلو علامت آن

درد و جوج رثم بیست علاج رگ کس کنون فالفلر ملایا سوده از هر یک درمی و در مایه بخورند دیگر قلعیر

۱۹

هر یک درمی خواه کلنار با زدان از هر یک دو درم سوده حب سازند و در دهن دارد و فصل نوزدهم

در خناق و علت یک خارج حلق پیدا می‌شود و کرد اندران کردن و دوار باشد علاج اگر در بدن

فضول مختلفه میل امتلا باشد فصد و شافی کنند و مسهل و مندو بکر در ابتدای حسنه تمر هندی را بلا

و البته مائده قدری زعفران از آن خمیره غذا کنند و دیگر مرهم نوبت در حبت کنجال سفید و زن بدان سوده
سحیه دو درم با نمک بخورد و دیگر عقرب پنجاه عدد در یک ابار روغن کنجد و یک ابار آب [illegible]
بپزند چون سوخته شود روغن صاف نموده نگاه دارند و پرستار زرنیخ کرده کند و دیگر حب مرهم
با کمی کاو سوده طلا کنند تا دو هفته و دیگر برگ لیموی سوده پنج بار بر تخته یا ده روز بپزند و دیگر [illegible]
آن پس کرده بر مرض طلا کنند و دیگر کورموش را بکشند و پوست دور کنند و در روغن کنجد بپزند چون
تخته شود روغن صاف کرده طلا کنند استعمال هندی بهترین علاجست و دیگر هندی نیم درم با آب بخورد
تا سه ماه مداومت کنند با حسک هندی را با آب و در آب ترکنند صباح اثر کرده داده آب برار
که برآید بخورد و بدان مداومت کنند و دیگر سیاه کوفته بعسل ضماد کنند و چون را اثر آید نافع است

باب بیستم در امراض صدر یعنی حلق بیماری سینه مشتمله بر فصل فصل اول در سعال یعنی سرفه و آن علتیست
مخصوص بتنفس و انواع او بسیار از بلغم و صفرا و خون و باد و دق پیدا میشود اما علاج سرفه
مطبوخ زوفا نافع است علاج کلی کان جرمانه بلبلدار مرهم از یک تخم همه را کوفته بعسل سرشته
حبها سازد و بوزن یک مثقال صبح و یک شام بخورد و دیگر مجرب برادر حافظ اعظم برای سرفه کهنه دیوار
دیا چراغ و شیر با هم و شیر با آتش کرده قرص ساخته حبان زرد که خاکستر شود مرض را نافع
بلکه از آن پس بکذارند از روغن و شیر و بادام پر کنند سرباح یا هفت روز و دیگر دار فلفل
تنها کوفته را با آب در می موزیم دو درم ادویه کوفته تخته با منضج سحق کرده باشند
ادرک سوده حبها سازد و بقدر دانه بیفت خوراک دو حبه یکی را دو باره نموده بخورد
و دیگر شب در روز دال فلفل نافعست ابتدا طعام از مرنافع و دیگر سحق لوبه نمک بلا مور
دار فلفل موم همه را با کوفته تخته لکه ابر الامر که سرفه علیه کنند قدری در دهان اندازد

دیگر انار دانه چهار جنبه دو درم نمک یک و دو جمه را در آب ساید معجون سازند و مک نمود بخورد
دلالوه دیگر کندر یک جزو عرق السوس چهار ماشه کشنیز چهار ماشه یازده عدد نبات هم دیگر وله درهم انار
ار بجوشانند گاه نیم پاو بمانده صاف کرده بخورد دیگر دار فلفل بجسم کتان نمک ماشه وزن برابر کوفته
بیخته نگاه دارد وهر گاه که سرفه بود قدری در دهن دارد دیگر اطفال و جوانان که از بلغم باشد نافع است دیگر
دار فلفل پوست بلیله کابل وزن برابر قند سیاه برابر دوا ... ساخته حب بندد هر حب
بوزن نیم دانگ یک حب وقت صبح بخورد دیگر عرق السوس فلفل کرد سکر اجزا برابر حب بندد و در دهن دارد
هر روز صبح و شب ... بسیار نافع دیگر برگ اک یکقدر بعده نمک کاهی یکی انار ... درو
با نمک ... بجوشند و سر دیگ محکم کند و گل ... آتش در بیاید چاکسر بود ... نافع است دو ماشه
بخورد دیگر برای سرفه ملغم برگ اک بحبه یکیا فلفل گرد ده عدد همه ساییده بقدر کنار خورد حب کنید
یک حب بخورد دیگر گل اک تازه با یکصد ... وزن برابر ... ساییده همراه گل ... حب
کرده حب بندد بقدر فلفل دو وقت صبح و دو وقت شام بخورد للشفا ... دیگر ... صاف کنند ... سرطان عرق السوس وزن برابر قند ... حب بندد وقت
خواب ... نفع دارد دیگر جوشانده ... سرفه باور د
مجرب ... پوست ... بلیله
نیم دانگ ... کامله چهار حصه با پنج حصه ... صاف کرده
در شیشه نگاه دارد و خوراک ... تا یکدانگ ... سرفه ... ده
هر روز ... دار فلفل ... پوست بلیله زرد چهار درم بلیله
... عرق السوس ... همه را کوفته ... بخورد

سوری [illegible] جوشانیده پوست معالجه که علاج شده باشد ایست بیت و دیده و حک کرده
با شهد معجون کنند یکدرم صباح و یکدرم شام بخورد دیگر بلیل گوشته درم بلیل و زرنیخ هشت درم و دانه انار
دوازده درم قند سیاه بیست و چهار درم جو اکمار یکیم درم جمله را کرده با قند بکوبند آمیخته غلولها سازند
و بوزن یکدرم هر روز یکی بخورد دیگر سرفه قوی که می آرد دفع شود دیگر برای سرفه کهنه بلغمی که سینه از آن مجروح گشته
ترمال ماربک سیاه ده وار سینه فتیله ها سازد و هر فتیله را با آن آلوده کرده به روغن گاو تر کرده دو چوب لاکچینه
بدرجای [illegible] چنانچه تنور باشد نقبه برابر دهند آن کثیر سینه در حلقوم دود آید و دود بکشد دیگر قرنفل [illegible]
بلیل گرو از هر یک هشت درم زنجبیل چهار و نیم درم یکجا کرده با ربک [illegible] بدهند همه
ادویه نبات به اندازه [illegible] ماشه تا هفت ماشه [illegible] بخورد [illegible] طعام [illegible]
دیگر حبوب دافع سرفه و ضیق النفس که عدیم المثل است موبوج پوست بلیله قرنفل هر یک یکدرم
کهنه سفید سه چند هر سه اجزا کوفته بیخته در آب جوشانیده پوست [illegible] بقدر نخود حبه بندد دیگر برای
سرفه خشک که از زکام پیدا بود میان دو شانه بجایی که دست مریض برسد از سه تا هفت دانه [illegible]
خون بگیرد بعد از سه روز قلفل زرچوبه سفید بخورد تا که زرچوبه را با [illegible] بریان کرده به نمک [illegible]
زیر دفع [illegible] دیگر سرفه خون آلود [illegible] یکی [illegible] درم [illegible] چهار درم [illegible] انار
ابدا از [illegible] جوشانیده [illegible] صاف کرده یکماشه دار قلفل یکدرم [illegible] کرده [illegible] بخورد
تب دق خون و سرفه و سوزش سینه دفع شود دیگر کافور یکدانه زعفران [illegible] کند [illegible]
[illegible] ام [illegible] یکدانه [illegible] آمیخته [illegible] باشد [illegible] دیگر سرفه کهنه را [illegible] ماده [illegible]
[illegible] دانه [illegible] درم [illegible] کند [illegible] عدد [illegible] و بدستور کوفته [illegible]
[illegible] جوشانیده [illegible] ممزوج نموده وقت خواب [illegible] بخورد
و غذا [illegible] و [illegible] وقت صبح دیگر [illegible] گاو [illegible]

آمیخته بخورد و دیگر حب السعال صمغ عربی کتیرا صمغ بهک نشاسته مغز کدو رب السوس شکر سفید
از هر یک درمی مویز منقی سه درم بلعاب بهدانه بوزن یکدرم حب کنند یکی در دهن دارد و دیگر رب السوس
کتیرا صمغ عربی نشاسته افیون همه را با لعاب بهدانه آمیخته با بقدر نخود حب سازند بوقت خواب یک بخورد
دیگر برای ارقه و نزله و سرفه خشک مغز بادام پوست خشخاش تخم خطمی از هر یک شش درم اصل السوس
یکدرم تخم خشخاش نیم درم صمغ عربی کتیرا از هر یک درم و نیم درم آب عناب ... ماده ... نماید
صاف کرده دو درم قند سفید ... بقوام آرد ... نیم درم با ... لک ...
بخورد و فصل دوم در منع الدف ... در روغن گاو ... از هر یک یکدرم آمیخته بخورد
... ماده بلغم رقیق و غلیظ ... علاج کردن خون ... و شانه ... دست ...
رسد ... چهار روز ... بلغم ... دیگر ... که در کتب یونان ... گویند
... هر قدر ... بخورد ... دیگر ... سیاه ... روغن ... از هر
یکدرم است و دیگر بخورد ... بریان کرده ...
هر صباح بخورد ... بخورد ... دیگر
کنند ...
...
در ... معجون ... یکدرم ... درم ... دیگر ...
...
ده درم ... صاف کرده ... بخورد ...
و بخورد ...
بخورد ...

مالیده وانگاه باشد که شیر بعضی مرضعه مموزوج شکرها ابلکه چیست برآب بگذارند یا کمی یکا کرد یک براید دوران بکار جهت

دلایل معلوم و تپید نموده لکن اگر هوی تون بگذارد باب که بخورند و مغز تخم مولیسری بابا بعد گاه کاه کاس باشد

بکند با عسل روز لازم دار منه و ترکان وصل النقل الی دواء فصل سوم در دردکه طفل باشد

خروس یکسیم و برای حوران در روح بدرنزد قمان کم بعد گفته یا شیخ گرده بدرید علاج کل المعصوم

کمر درماند و کشند کو بدیکا نشسته در درد کرام بول طفل خوشا مدیار بع باره نعناف نمود و طفل

بکیساله یا نبوشیده خورد و بزرگسال از این قیاس کم یا زیاده کنند و دیگر مهلاحبت دنعان گول طفل م

سوده در ناف طلا کنند یا کلمه را بر عادت دم طفل رفع شود و دیگر برای دم طفل یکساله نجیب

چهار ربع تخم حنظل کوب لیسانه و بابونه با مبالغه در سحق نمایند با چهار کری ملکه یک باس سحق نموده و عمل

کرده بنوشانید با سه روز و دیگر تخم لسان و نیم ربع و ماخوار یکسیم در شیر یا در یارک یا بنده عمل کورد

لکن طفل یکساله و برای زیادو کمی یا زیاده کنند و دیگر بومادای ابهر گیر و بات مخی ملح نموده حب العدس گاو در

بندد بر یر شیر یا در بده سه روز و دیگر گاو روغن و لیعوابن و فر لفل تخم ربع مساک در یح بدرید

رفع کرده و دیگر یکیف یح بومادای بسیر بسته لفد رس طفل دو بیماد سن با آب عمل بدید الحلال

وفور شده دمه منی نا محریست و یکسیم عمل قدری در رفع زیر بارک نموده از سیاه دارد وصل چهار

در بیولا جحی نخواست علامه الا چون حرکت کنند ما عاده رود نفس تنگ کرده و رز در ده سه

در زفه و لفف بهرسد علاج ملیح سه درم گاو زبان و برسیاوشان و بیخ سنبل حالا زبان ک در

لیکن معجون سیسیا یا پانزده عدد مویز منقع سه درم در دره عنداب یا بدیاملک بازصافی کرده

بدهند و دیگر بسلاه دانه و دو درم که گفته لعسل انجیر مخه خورد و دیگر رتهت بزرنا و تکمیل عرض یا یدفع

و دیگر نفع دماغ و بیش پیر گفته از فصل تخم در فزایح الکر ز نبه فرفره الکا کو بد که یزیست و هد بسیار آمد

مخصوصیت علامت علی نفس بدانگونه بود که گوئی خفه میشود و سرخی چهره و بیت تحرف ... ویسعه

واستسقاء بول خشک ورفع سخت وورم اجفان علاج لاسعد حول ... رو زیا بهم

و قصد الکحل را با سلیق کنند و طلب از ملوخیه و بنفشه و تخم خطمی و خیارین الاریاک سه درم

عناب عدد و سبستان شش عدد مویز منقی بیست درم الحبر بسعد بر شیاف بسان و درم

جو مقشر نیم کوفته ده درم در یکیم سیر با بخته و چون سالند با شمه صاف کرده لکاه لازا آنها بلیغ

آن را با شهد یم شربت بنفشه که مثل طلب بسیار زبالو یک تدکور روغن بادام ساده ابهم

مثل نماید دست زیست بنفشه و لعاب ماوایل کنند و بکارد جو یابد اسهال لعی حب نیز سیند

و یستش تخام سازند و بکار اصل السوس ربع بلیغ بر اسید علی قبه جهلهم الحوز حیار خیر موکی

هر یک ده درم بول اخیار خبیر زعفت نیم سیر با بخته آب بجوشانند با ربع بماند صاف کرده

بگذرد بعد البیضات حر با بنفشه و ملوخیه عناب شکر روغن بادام و سوس ربع لکو کنند حرکید

بر وره بالک با جبار شاول کنند و از حرکت سخت و شراب و غذا بو تا وداد بر منه

کردن بد بر هیز نماید و چون پخته ملین یبرد و به نشود و بعد سیل شود پس با ید که زود تعلاج آن

پردازد فصل سیم در سل یعنی ریش شش مخصوصیت حدوث این علت از نزله بود و علامت

بود تسمیت ... یلع با زر ... و ما لعت ... و کاه از اسهال و ... و ذلک التحیات

میشود علامته ... بسیار ... با ... حون اندک و سرخی رخسار ه وفلت ... نوا

... وکثرت استسقاء بهواء خشک و ... یلعم البنت که انحم ... ابدر

لکر بوی ... را بلعم و چون در ... و سبا لکد ... در آب ... بسد کرم

والله یلعم و در ... کنج با قوه ... نامند میشود علاج ... بترک ... علاج ... بالکتوله

تا کشوله بهات روز نافع است لکن حرارت فرو نشاند دیگر یک مثقال بنفشه ده درم شکر و دو درم آب کدو با هم

تا چهار بهر حصه که آب در وی حل کرده نیم دانگ عسل آمیخته بخورد دیگر خشخاش سفید ده درم طباشیر عفص نسته

کتیرا صمغ عربی لک مقشر از هر یک سه درم تخم خرفه تخم خطمی تخم خیار بادرنگ از هر یک دو درم تخم خیار تخم کدو مغز مقشر دانه

ده درم رب السوس ده درم کافور یک درم همه را کوفته بیخته درم ما بین قرص سازند

شربت خشخاش که با گلاب حل کرده باشند بخورد و دلک در لیف خون ظاهر شود

داخل کند که طریق خشک باشد دیگر قرص کهربا لیمو زنده در آن

پر فروه با آنکه کثرت بود بلکه در ایام بود که افتاب حرارت شدید باشد قرص بر دو

گذاشته باشد دیگر شیر تازه که شکر و روغن بادام چرب کرده بخورد دیگر لعاب اسپغول بسیار بنا

کاهو خوردن نافع است دیگر آب برفه و دوغ وصل آن قرص کافور خوردن منفعت عظیم دارد

و طلا کشنیز تر دیگر شیر حیوانی که در دوغ نوشته مشود و شیر بز نوشیدن نافع است و در ...

که شیر داده شود با اشتها خواهد و از دستی و با بخورد دیگر سدیس که لک بار بمکه ...

بوی آبها را شسته دریا و آماز کم نموده عوامل بود و دو دانگ ... ده دانگ گلاب داخل

نموده صاف کرده در تمام روز نه تا صد و هفده و آثار گلاب لعوام از دهد وزن دو دانگ

نوبت هیچ و تمام طعام و هر که خواص آن بخورد نوشند و قرص کافور نیز لازم داند

و هر که ده کنده ظاهر بود از خون صاف نموده با نادر فرماید بسیار مجرب است دیگر طلا

نانخواه درم نشاسته صمغ عربی مغز تخم خیار کل ارمنی از هر یک مثقال هر یک رب السوس کتیرا درم

تخم خشخاش سفید مغز بادام مقشر به دانه هر یک ده درم با رب سوده هر روز دو درم با آب کدو

سپید و سفید زالزالک ده درم رخته ما آب لیمو و سرکه قرص محمود و مغز تخم کدو تخم کتان طباشیر شربت موبه دانه

از هر یک دو درم درین ترکیب ضماد مثل منفعت و بعد از اغذیه بود و علف طلی و حلیق و صمغ
شیرین و محسب و عصب و اسفراج و جلاب و حمام و سر برهنگی و امثال آن نویسند للادیم داخل
فصل ششم در ذات الجنب موصوفست و الا آنها باشد در پرده پهلو حادث در پهلو صاحب او را
نوبه تیر کوید علامت آن تب و سرفه و ضیق النفس و درد و جریان و جلد در پهلو
و رنوت ... علت از خون و صفرا و بلغم بود علاج دموی و صفراوی فصد باسلیق از او کی آورد
تا سیوم روز از جانب مخالف و بعد از آن از طرف موافق باید و سقف ابر یک ... درم
عناب ... و ... بادیان از هر یک سه درم جمله باب السیاه ... و بلعاب ... کنان ... ول
سپستان ... بار ... هر روز دو درم بخورند ... دیگر ... جام در رباب ... و در
کشته ... علاج ... صفراوی ... و ... فصد ... و ... هر یکدام ... درم
... دیگر ... بخورند و ... از ... باشد ... باشد در ان ... آورده
دیگر ... بوده ... ملک ده بخورند دیگر ... فصد ... و ... نافع و ...
... خشک ... و ... لازم ... بکند ... ساشد
... علاج ... یا پهلو ... کرد ... از جمله ... علامت
... فصل ... در ... و ... باشد ... بود
که در پرده سینه ... و ... بود ... الا ... النفس ... و ...
و در سینه ... سکم ... و ... علت ... بود
... بود و ... در ... السبت که در ...
اول علت بود و ... که ... علت سلیم العقل بود و ...

در بیان ثقل و تولد القمل و کسی که چشم طرف بالا داشته باشد علاج بعد فصد با بلغم اگر رفته باشد
شربت خشخاش از نیم دام تا یک دام در شیره خرفه حل کرده بدهند و یا شربت بنفشه با عناب از یک دام
تا یک دام در بیان السعال علاج حل کرده بخورند و اگر سرفه با تشنگی باشد و با سکنجبین ساده از یک دام
تا دو و نیم دام در آب حل کرده بدهند اگر طبیعت قبض شد لعاب فلوس خیار چنبر دو توله یا دو دام در
آب ... عیار مذکور حل نموده بدهند تا ملین شود و در کمر ... در بیان الکار ... در آغاز علاج
بر شود و ... للاوجاع ... و اگر بلغم با ... کردن بدو ... خورند یک
دیگر گوشت بکفاخته ... ریزه دالان خورند تخم کدو تخم ... سیره تخم
از هر یک درمی جوشانیده و صاف کرده بخورند و روز ... تمامند ... بجا ... دیگر را
قوت ... در بیان ... وجع الصدر ... تا علامت ...
درد ... علاج ... تخم ... زعفران افیون ...
... و ... طبیعت بخورند دیگر ... در ... و ... کتان ... کلو
... از هر یک درمی کوب کرده در چهار ... با چهار حصه
... بخورند دیگر معجون ... بلغم باشد یا ...
... اگر ... باشد علامت ... خشخاش تخم خرفه از هر یک ... ریزه
... بخورند دیگر ... و نیم ... باشد ... کوفته ... حلوا ...
... در ... باب ... در امراض قلب مشتمل بر چهار فصل فصل
اول در خفقان ... با ... وآنچه ... اگر ... علامت ... سبب
... اگر ... نامد ... بالعکس بود ... و ... مولعو ... علاج

ازو ست را ست سناء بود و بلیله طبیعت ما کنند و گل سرخ و بادیان حیار صبر کنند دیگر زرشک

کوفته یک درم شب در آب ترکرده صباح شیره الا کشیده صاف کرده با یک درم نبات بخورد دیگر مروارید

سفته یک درم با چهار یک درم شیر یکهفته بخورد دیگر شربت صندل یک درم در دو سه دام گلاب حل کرده

بخورد دیگر پوست هلیله کابلی و نبات هر یک دو دام با بیده بخورد و اگر از بلغم باشد علامتش

گرمیست و اعضا سنگین باشد رب او کوه که دل در زمستان نیست دیگر قرنفل بس باشد دارچینی مسبک

با ابوده دو باشه بسد و در بود اوی فساد فکر و فرح و تنهائی مسهل بالیحو لمائی

بدن و غیره علاج مصطکی دارچینی قرنفل سنبل کبابه بهمه لسان الثور توبه قافله فلفل کرد اذخر

پوست ترنج عود خام تخم بادرنگ تخم شبت تخم مرزنجوش دار فلفل از هر یک دو درم

بسد کهربا مروارید با سفته ابریشم مقرض تخم باو صندلی هر یک دو درم و نیم مشک نیم درم

همه را بوده بعسل بلیله تربرورده شفه سعد هر روز یکدرم بخورد دیگر مارل خوردن مفید است

و یا ماکیان مرا دیگر ربت گاوزبان از یکدام تا دو دام در قدری گلاب حل کرده بخورد

بسیار نافع است دیگر علاج جمیع اقسام خاصه برای رطوبت گاوزبان یکدرم قرنفل سه ماشه

در سه و نیم دام گلاب در ظرف لوه بجوشاند تا نیم دام بماند صاف کرده در شیشه نگاه دارد

یکدرم صبح و یکدام شام شیر کرم بخورد بعد صبح کهری قدری شیر پاره از گاو بخورد دیگر علاج جمیع

اقسام ربوند با یک ماده میان دو شانه بطول یک وجب بلاد کنند که از بهترین معالجات است و ربوند

خطای قوی اثر است دیگر علاج خفقان و ضعف دل ابدا خوردن آب اثر تمام مفید است

بیچو آنکه بلکه السورد و از اغذیه غلیظ و مولد سودا از بخارات و بلادت الا

خوف و غم و از غضب و مصیبت پرهیز کنند فصل دوم در ضعف القلب است

7

دل مفرح القلوب و دواء المسک موافق مزاج مفلوج است نسخه آن ها و را در رساله علیحده در کتاب

نوشته میشود علاج مربای املج و بار سیب و به مفلوج است و حب [illegible] در بن مانده نافع تمام دارد نسخه آن در مرکبات

نوشته میشود و دیگر ادویه در فصل خفقان گفته شد الکبد دارد فصل سوم در [illegible] میشود و علامات است

که اطراف یعنی دست و پای ذبول و ورم بست و کوتاه زرد و رنگ چهره زرد گردد و عرق آید

و [illegible] با ناک [illegible] خفقان تشود که کوی از پس فلوار یا از ذوق [illegible] میشود النوع هست

از دماغ و گرمی و امتلاء و [illegible] و اسهال اخلاط فاسده و افراط استفراغ و از زهر سه حال میشود علاج

مروارید ناسفته آب [illegible] فلفل کرد با ریک کرده [illegible] سحق کرده مالوره [illegible] دهند و یکسیر صاف [illegible] چهار

[illegible] هر دو را سائیده از پس کرد [illegible] خوب بجد جای کرد کند که [illegible] کشته [illegible] چهار ماشه

کوکرد چهار ماشه [illegible] یا حلقه تحلیل [illegible] سه ماشه فلفل کرد فلفلدار مروارید سه ماشه

همه را سائیده [illegible] کرد [illegible] تقدیر [illegible] سعوط کند [illegible] اقصی الانف [illegible] و سرد [illegible]

و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] علاج [illegible] در دست [illegible] و [illegible] ایلاج

[illegible] نافع [illegible] صاف کرده [illegible] است که [illegible] کرده هفت مرتبه در روغن گاو

و هفت مرتبه در روغن و هفت مرتبه در بول گاو هفت مرتبه در جوشانده [illegible] طریق

صاف کردن گوگرد مشهور است [illegible] و [illegible] و [illegible] آب [illegible] سعوط کند با [illegible] و [illegible]

[illegible] میشود [illegible] ده درم [illegible] کیجور [illegible] چهار [illegible] کرده [illegible] یک

[illegible] مجموع [illegible] کوفته بیخته شش درم [illegible] و دو دام [illegible] چهار دام [illegible] صاف کرده [illegible]

یکدفعه بخورند [illegible] هر [illegible] و [illegible] نافع تمام [illegible] خوب سه و دو دام بلیل [illegible]

[illegible] دو دام [illegible] جوشانده صاف کرده با [illegible] روغن گاو [illegible] دیگر [illegible] بلیلدار [illegible]

هندی بلیله زرد هر یک دوازده درم قند سیاه کهنه مقدار دو درم اسبغول نیم کوفته مقدار
چهار درم هر روز یکی بخورد دافع جمیع کلالات و صداع و حرکت ضعف معده و بدل اعراض و ... الکساس میرد
فصل چهارم در وجع الفؤاد یعنی درد دل معلوم است اگر از گرمی باشد علامتش تشنگی و کثرت عطش باشد
علاج تخم خشخاش دو درم طباشیر سفید هر یک درمی کافور یک دانگ ساییده هر روز
درمی با دوغ گاو با آب سیب بخورد و اگر مزاج دل مایل به سردی باشد علامتش
کم بود دیگر لعل صلاحیت دارد با آب انار و سیب و شهد لعده لو ریسه خشخاش و گل هر یک
دو درم سنبل الطیب هر یک سه درم کوفته بیخته با آب سیب شیرین بخورد دیگر ساج اموز را با ریاب
ساییده در او نکوکره مهر کند و بسوزد خاکستر آن از یک دانگ تا دو ماشه با روغن گاو یا آب بخورد
و اگر وجع درد بطون بود اگر از باد باشد ... دو درم بو ... و بعض ...
باب سیم در امراض معده مشتمل چهارده فصل فصل اول در وجع المعده یعنی درد شکم
اگر از گرمی باشد علامتش التهاب درد و دوام آن گرسنگی و تشنگی بسیار است علاج گل سرخ یک درم
طباشیر سفید یک درم مصطکی یک درم بلیله بلیله بلیله زرد هر یک سه درم سماق یک درم هم وزن این ادویه
نبات کوفته بیخته با آب سرد ... ماشه با ... ماشه بخورد دیگر دارفلفل نمک سیاه نمک ... هر یک
از هر یک چهار و نیم درم پوست بلیله زرد زیره سفید از هر یک یک درم کوفته با آب ... دو ...
... داده با آب ... هر روز دو درم فرو برد درد و نفخ و قولنج ... دفع کند
و اگر از ... باشد علامات ... دیگر نمک سیاه نمک دریا نمک ...
... هر یک پوست بلیله ... دارفلفل فلفل ... زنجبیل از هر یک چهار درم
الکوره بریان کرده یکدرم همه را ... کرده دو ... ساج دو درم ... با آب فرو برد

بود و درد و نفخ و فواق دفع شود و معده را قوت دهد انشاء الله فصل دوم در امتلا علامتش
آنست درد و نفخ معده و قی و تب و تشنگی و سوزش سینه و گلو و بدن و درد سر و دوار و غشی و مانند آن گرانی
طعام و آروغ ترش الحمیل دفع شود و سبز رنگ و زرد رنگ و بلغم و با شیرین بود و گاه
باشد که گوشت در دست و پا و کوفتگی بلغم و ترش و خفقان و ... و ... و سوزش دست و پا
خارش ... بثورات بدن و گاه غلیظ گرفته محلول بالبلغم باشد و لعاب و ... آن علاج سادروان
کوفته ... شکر چهار ... کرده ... از ... با ... خورد و مالیدن آن ...
و ... کا ... آن امتلاست که باعث باشد دفع شود ... جسم ... دیگر ... سینه و ابهر
... کوفته ... بخورد ... نافع است دیگر ... برگ ... و
بلوط ... کوفته کرده ... و ... آب ... با ... را ... صاف کرده ...
... بخورد ... امتلا ... را نافع است فصل سوم در بیان سوء الهضم و درد معده که بعد از طعام
بود ... تحلیل حادث شود ... که صدف را کوفته ... و ...
باد ... شود ... بگیرد ... در ... درم ... درم دیگر ... مقل
سوخته ... این جمله ... کرده ... سفر ... از ... درم ... درم
حب ... و کم و زیاده موافق طبعیت ... دیگر ... و ...
استعمال ... نافع ... که ... در ... کتابات نوشته خواهد شد ... نافع است
فصل چهارم در بیان سوء مزاج معده ... و ... و ...
جسم و زبان و ... معده و ... طعام ... علاج ... بالحلا
و ... بخورد ... که ... باشد ... کرده ... کرده

بخورد تا طبع نرم شود یا زنگلیبج و صندل سفید از هر یکی آنچه بکوبد و با بورق عرق آن قدری آمیخته کرده هر روز
بر معده ضماد کنند و اگر از صفرا بود با علامتهٔ یاد کرده طبع را نرم کند و رزدی در زبان تا ... و دیگر آنچه ...
شربت سفید و نیلوفر هر کدام یکدام حل نموده بخورد دیگر آب حب و اگر از بلغم خوش باشد با لمناصفه بود
نخود آب آمیخته مثل انا ماند دیگر سکنجبین ساده و دوغات ... معتبر والا که از بلغم باشد علامتش آن ...
آماس و ثقل ... و کثرت سیلان لعاب دهن ... طعام و ... سکم و ... در ...
و آماس و صلابت ... نفس ثقل و غلظ ... معده و عدم حرارت ... علاج ...
ورم ... و یلدرم ... و با ... تخم ... سکنجبین ساده ... ماند بعده مسهل ...
باین صبر سقوطری چهار تولچه سه روز در ... و عرق ... ورق بادیان ... ربع ...
تربد سفید مجوف ... تولچه ... در آن ... کرده ... بخورد ...
دوم باب که بخورد ... عادت ... و حب بعد طعام بلافاصله ... ماند دیگر
بادیان احمر ... دو ... روغن بادام ... در سفال ... آب ... چهار ...
بجا ... در ظرف ... مستعمل کنند ... در آن آمیخته ... محکم کرده در سر ...
دو هفته پنهان کنند باز برآورده ... بلغم ... بخورد ... علامت ...
... رنگ ... و ... دیگر علاج عرق بادیان ... از یکدام ...
... بعده ... حاره ... دیگر ... ربع ...
که الکلف ... بعد ... در آن ... فصل ... در ...
... الاکبر ... الصبر ... کشنیز ... علاج ...
... بعد ... سه درم ...

بادیان کوفته بیخته باشد شربت و چهار درم با شکر سفید بیامیزد و چهار درم بخورد سه روز نفع بول ایزد و درد

معده و قی را این زنجبیل نافع است دیگر سفوف لولکا و بر التهاب حرارت و تپ کهنه و ضعف معده را

نیز فایده دهد نسخه آن قرنفل لک کبابه الادویه الذکر بخورد منفعت قصد سودمند دارد حب الدیک کلدان بلیلج زرد

کبابه زیره سفید طباشیر حب بلور عس کلکل و خولنجان کافور نیم سی همه را کوفته بیخته چهار حبه لوور

نبات با بیزد و دو درم باشد در بخورد و اگر کافور حبه باشد تمامت بحسب الادویه بگیرد دیگر موبرای حبیک

بول را نیز دارم جو کوب کرده در بهیش نعت دارم این سحبانه صباح اندک حرکت داده صاف کرده

بخورد و سست یک پند و اگر با مایه سر بکند بهتر بود و اگر الاصحاب استطلاق سبب قبض و لقمه باشد سود را فلفل

بلیله آمله و این زنجبیل هر چهار کوفته بیخته با قند سیاه حب کرده نیم دانگ بخورد دیگر بلیله بلیلج را از نمک سیاه

بر الیکوفته از سه باشه با هیچ باشد باب جعلات هر چند لکری باشد و اللاباب کرم دیگر سفوف هاضم

نمک طعام فلفل کرد هر یک نیم درم اجمود هفت درم زنجبیل یازده درم پوست بلیله پوست حمه

ریوند پوست انار پودینه انار دانه جو کرم هندی ماهیسوه کوفته بخورد این هر یک ده درم کوفته بیخته

دو درم بعد طعام بخورد و اگر ثقل باشد پیش از طعام و وجع المفاصل را نیز مفید است فصل سیم

در دفع فضلات زیاده خروج الاطعام می‌شود چنانکه صفرا بعضا از ملح دهان و زبان در دو سنگ بار

و دموی به اسهال خون و لیسک و سینه دهان و بلغم از طور بلغم و سوداوی اسهال خلط سیاه علاج

برای بلغمی حبوب لونه قرنفل هر یک مثقال فلفله نیم درم بارها بوده ابصیل بخورد دیگر سهم دانه الاحمی

صندل اعود طرفی پوست و تخ الذ یک درم ماب سبعا درم همه را کوفته بیخته دو درم گلقند بخورد

دیگر بلادر که قسم مدحوبه است که کوفته در آن بسوزد و اگر نور افرنگ با دانه که در آن کلی الا

ملک دس کرده باشد بکند صبر لوانی سود باشد اسای جاید سمان آب دو درم با جهار درم

برای عطش چند مرتبه تحمل نماید دیگر اگر طعام اندک هضم نشود و صباح قی کند زمانی عادت باشد بلیلهٔ زرد روز در

بخورد همراه عسل دیگر بوده خشک با شکر بادام سالیده خوردن مفید بود دیگر اللاخه سالیده با شکر لولا مرد

بخورد برای قی که تولید بشود و صبر بیاید خوردن نافع است دیگر برای قی دائم که از کثرت طعام در معده سماق

زیره و دوام کوفته بیخته نیم توله با آب بخورد دیگر برای قی صفراوی طباشیر تیموری یکدام نادو دام در آب

زرشک تر کرده بخورد بعد آن آب را از کف بجوشاند و در جوش آن دارچینی و بعد سرد کرده بخورد اسهال

دیگر ببیند حرارت و بهتر انیر نافع است دیگر برای اکثر الواع قی فست اللایکی بخورد مویز

مقشره کنار موز ملوفر طباشیر از هر یک ملعقه سفید کشمش پلکنه قرنفل بسیار مساوی کوفته بیخته

سفوف سازد معمول اکثر اطبا است که از سه ماشه تا شش ماشه در وسته دفع تا بعد لعوق کنند

دیگر برای قی بلغمی که از فساد ... با ...زرد سا یا ادا سقل بادزیر لسته بوده خشک شده ... بخورد

و بعد مند بدان ... سولف نیم توله الایکی خورد یکدام با ... کوفته سفوف سازد ماسه روز

هم ... خوردن طعام یا بالا طعام ... از هضم ... و آب گرم واخذیه ... یا

نفس ... که از سبب ... طعام یا علیه اسهال و فی بود ... گاه و ... و ...

الاطراف عارض شود چون افراط گردد ... نیست ... بسیار باشد علاج

... خشک در دو ... داد و ... بالاتر ... اطار ... و صندل سفید تو ... کم

... و انکار ... بطور ... دیگر ... انگور ... بوسف بلیله

بنجه کوفته بیخته از سه ماشه تا چهار ماشه ... تیمور تیمول دیک ... روزانه ... آیحتم

... الواع ... و ... دفع شود دیگر برای دفع ... قسم ... قی گه ... و ... کهی از

... از ... ماشه تا مست ماشه کوفته در ... محلول کرده و ... کند از مند

کندانیده قدری گرم کرده بخورد و دیگر کتول لوزی سه چهار ماشه در آب سائیده بخورد آب القند و دوا نیلوفر

و دیگر انگور که مویز نخود بیان کرده اند در سه چهار سیر آب گندم دو سه ماشه سائیده بخورد و دیگر جو

یکدرم سائیده در آب ملیکه ده بخورد و کهربا را دو بعد از آن چند هیچ ربت آبان بخورد و دیگر جو

یکدرم قرنفل و ماله هر یک یک درم بعسل آمیخته بخورد ولیا ربد کرده رکن بر ... و مر برابر اعدیه

و حرکت و اثر سبیل فصل سیم در بواسیر ملکیک که هندی بحکم کو بنام امتلای سالم اوراست

مخوف امتلای الست که بعد از آن مرضی بار از علیه امتلا عارض شود و استفراغ السبب که بعد

بسیار و می باشد افراط حادث گردد و بالعد ... عذب علاج امتلا ... کفا مند ... از

بعد از آن الکه دفع شود ... بخورد ... و باب سیم که در علم ... مثل ... کو دو دال

دفع شود و دیگر اگر دو ماشی در ظرف ... کرده و ... الا که ... دو دان از دهان بکشد و دیگر

ماش ... بوده در انگوره آب جوزدان آماده و بخورد و دیگر ... بکما شه بوده در ... شه

حرارت ... بخورد و دیگر اگر عود ... و ... طاوس سوخته بعسل خورد ... واقع

و دیگر ... دو ماشه ... سیاه ... و دیگر ... نافع ... آ

و دیگر ... که از دهان ... و باب ... در علم کنند و در مثل ... کو

کسند و فرود و استفراغ ... علاج بدر ... تحقیق و لیکن ... ما

که قائم ... دو ماش و آن دو ماش در آب ... چنانکه ... بکر ... مسئله ...

نصبه ... فصل ...

در ... که ... فصل ... بود ...

علاج ... بوده ...

با روغن بخور و نفع ظاهر شود اگر سند زنگار کما کرسنه موریله موجرس معز بیل با هر رطب انذر جو بوده کراچهال ابار
کوفته بیخته از بیشتر پاشه باشد باشه باب بخور و سکاسلطرن با یکصد و بیکر بسته در اوسم که از جوب است یا چاین باشد
کله نموده در کلاب بود کنند یکحصه از آن و دو حصه جاوتی بالجو کرده از دو سه حبّا یکی بسته فرو برد در بیشه روز
تا هفت روز دفع بود و در بیشه دیگر بیات الارالاده مرتبه در ذکرت لیار بسیر مرورده باز در اب کوکنار صبر کند
و لعقد بانتی حب مقلد و دو حب فرو و مجرب بود رفق و فدیهامان جمیر با مسکه پاره بخور دنا یکحصه درین بیشه
میر یار بیست دیگر نموعه یار از در طرف کل حکمه کرده بسوزد و سفوف الا ان کمک شکر سا هر یکی هر روز بعسل
بخور دن غدا ابح بازگی باعراب و دوخ کاو دیگر کلبان کور و رین علت لغابت با نفع ای کلیک در بیرکان
کوفته بیشو و فصل در علاقه کرد قسم از سکر بیت کاه عفص بود و کاه ابلند و کاه بیضم بیند وقع بود و کاه
مهضم و کاه بر وجعال بسار لسند و کاه کم و صاحب رسوم العلاج قسم ز زنت نعی اید ان یکم با دو از اعلاج
علاج تام کذا سنه علامته للاذر در البوصع کرفته لکلمد بود و لعد الکا حفت حاصل بود و سا حمته
بیشود و نوع علت زالازالحه با انهال اور دکر لیکاک الطرلو عیب بکروز بر صبت ولاده و لله
از صعوا بود و لکه بر سوع ایحار بود الکه مدام بود از تلعم لکه در او در اصدی معلوم نمو و دیگر دوام
باشد و استداد ور بعضه اوقات کنند بکر وی از کب لزنجو لست علاج برای قسم نمو بار صعولت
که بان حرارت بست این یعوف حاقته بیناج محرورست اسمعل کم کلوکه بخم حسنی است بخم حماض حب الاس
عرفه صمغ عربی کل الرمان جوالی کوفته بولها حب الاس بخم یا با برای بان انکند و برای البقول هم ماکوهر
در دو درم از سماق است با مورد بحوما روور قه زار امیرنا وغست و ابر ططد از کباب بر دانسا عجبت
صندلی کافور رب رکیب ریحان گر دیاف تو مرتوطلا با اندروی الحاطبع و بود ادار ریح بیرح با کلید علاجکر
ارمی بکر دو حجی الجوارش البلول رنجبیل مرج خیبه سکنه با بلا دیما کمک بعل ر بره بعید از هر یک

لاژوردیات در حمام رنگ گل و پای فلفل دراز و مویز ایاز و دانه انجمود هر یک بیست درم کتیره یکصد و چهار درم همه را

کوفته بیخته بشکر سفید یکصد و هشت درم آمیخته از نیم درم تا یکدرم بآب فاتر و فصل یازدهم در بیماریهای تا

باید دانست که چون اشتعلیت از کیفیت نوبانی و مدیانی مختص نیست و کتب الاوایل و بعد

لا انه بحره در ایده سبب حدوث لاکبود است بارکان در کیفیت سخت و ضربه و سقطه و لعوریدن یا از زلال

هر سبب علامت ان الصفات التهاب و انتان گاه گاه و بر آیدن فضله غیر منضم و لصح و ضعف موت

و حرکت در بعض زیاده احساس نماید هرگاه ایکتها از این علاج انحلال علاج بالبدن روغن ورد

ناف و سرخی ناف لیجا آورد و سفید صالح دادکان دامند دیگر بلحمکی یغد درم در روغن گاو

محلول کرده با قند سیاه آمیخته بخورد دیگر لیموی کاغدی بریده و تخم برآورده بجای آن سماکه بان

پر کنند و اندکی زنا کنیز درانته بحکم را بملکند دیگر بلحمکی هو سه اجوایین و زنان بای کوفته بیخته و از حلبه

ملمانشه کوفته لعف ساه لبنه سه لبسه بروغن گاو بخورد دیگر بیس لعل باب بحوده در کف بر دو دست

بمالد دیگر سبس باقلی که دراز حلبه بدکور بمود در ربس علت مر باقع است فصل دوازدهم در لصح معد

لا طبیعت نوم با سیک زیاد ضیت و رسی حمام ... از طعام و نمک دوره و گاو رش کباب کرده در پارچه

بسته بموضع لصح ملمید کنید و لا طبیعت نرم ماند با لیمون بریان کرده و شکر با لاجوردیات دو درم

ناخدام مسل کنند و اگر صفا و بر بن با فیر تا شتعی کنند و اگر دس ما مد هضم کل طبعه انکست بر ابمور آن

زیره سیاه آمیخته بخاود دیگر اردماش که در و قدری با مر یک نمک سنگ و نمک سیاه رحیل و انگور

امراحیه بر مایه بلکسح کنند علاج بر سکم حدد و لعق بول سریت و دیگر نلیله حیره حو الکما بلبلدار

امتیس لحکی اکوفته حلبه و ارس کنند از جاریاشه با نتس باشه بخورد دیگر انکوره بریان بلکه صحه و سح دو حصه

نمک بریان سه حصه بوره چهار حصه لیمو پنج حصه بلیله شش حصه نمک سوا هفت حصه کوزه هشت حصه

حل اسن کرده از چهار ماشه تا شش ماشه تا هشت ماشه با آب گرم بخورد مرض را نیز نافع است دیگر املی درد لفع بلکم بوره تاکه

چند ها کاه تا سه هیچ که رس ریحان مانند ورق برابر کوفته مانند یعنی الکوره و سه الکه بریان کرده در حصار

پوست درخت سهجنه سحق بلیع کرده لقدر بخورد سبب مند دیگر بخورد فصل سوم در حشار امر مزی یعنی کثرت

اروح که متولد بود علاج لعد بیقه بی سفوف الکاری وا انیسون تا نوبت بلیله بلیله ابله مصطکی زیره

تا حوا الالیحی بخورد و کلدق رحسن علفل سه آمر بک عرق برار بار تا یاب برلو بیم کوفته سحته با سار رسیده

با سحد رم بخورد دیگر سفوف برگ ریحان که در وجع المفصل مذکور شود در دفع این مرض ما هیر عام دارد

دا کر مرض مذکور در بیمار میجر با سقا طبع شود فصل چهارم در افراط عطش یعنی لسک لبا الک

از بلیم باشد علاج لله الی راحت با قبر از صبر کردن بر لسک و بره در سخت قرش و با بوریا شد دیگر

شیر خوردن و عسل لیمو دو آب کم نوشیدن و اگر از حرارت معده با بار رنی و غلبه صفرا بود

علاج الله الی راحت با قبر از آب و شربت حماض در بلیم دیگر بده تخم کاسنی و خرفه سیر کرده

بخورد دیگر سبب بلیه دفع حرارت در کیست ست بر تمام نظر لو سا جس انست که ابله معصر

سیاه با کار در ظرف کنند بار سیره ابله با دوا مار در ابله سماک انداخته در جای گرم لکاه دارد با تمام آب بخورد

ابله سماک عود سیر ده لقیه دهلی کاره هم رسد بات جوش ابله لقیه مربعور مطور هر بعده

یکدام ابله خشک و کلبت سامده و ضبل عنبی والای بخورد و کلدان از هر یک یکدام میسری

نیم آثار یمه را سامده و صاف نموده در آن ابله سحوق سحته لقدر اکثار خورده نیم مند و یک صبح و

در دمن دار دیگر منقه صندل خیار سبز ابله از هر یک یکدام با سامده لحامه سحده دنبه یکدام

یکدام وران آمیخته در دو آثار آب ممزوج نماید و هر گاه تشنه شود بعد از آب بخورد و دیگر منفع بوده بلبله بسیار کند

بلبال ورن یکدام گرفته در یک آثار آب بجوشانند تا سیوم حصه بماند صاف کرده غرغره کنند و دیگر حب که اطفای حرارت کند

تخم خیارین شش درم اصل السوس سه درم تخم خرفه سه درم همه را کوفته بیخته به لعاب اسپغول حب بندند

و حب کنند در زیر زبان دارند دیگر نافع است تخم مقشر خیار بادرنگ با آب بادیان صاف کرده قدری گلاب

نموده بخورد باب نهم در امراض روده مشتمل بر هفت فصل فصل اول در قولنج الامعاء یعنی درد روده و آن مخصوص

از روده مخصوص است علامتش آنست که از بعد از هر چه خورد لعیسه بر آید در روز دوم رنگ روی زرد گردد علاج

سنگ را دور نمک کرده و سرش محکم بسته به تنور ببوزد که بیرون آید یک مثقال یکدرم با آب بخورد

عدالکاه کاه ماش پخته با حرارت ماره کاوکه چکه نموده بیتی بخورد با ... آخر با آب از یکدام

بیت دیگر صاحب تذکره داوود از خواص مجرب است گلاب ... و یکدرم وران دو تولچه هفت بار

سود کند طلای خالص یکنیم تولچه هیچ بار زر کند بعد این هفت درم نه مرتبه زر کند بعد از آن گلاب دو درم

بخورد همه علتهای غدد را ... این از مولد بکتوبه فصل دوم در سحج و در ... گنا ... مخصوص است

و ابو علی سینا الرئیس در ذخیره در روده است به ... و ... جدا شود مثل سحج الامعاء

در روده ... با سحج ... عشر سحج ... روده است ... اسهال ... سیاه

و حرارت و سوزش ... که گویا که ... اند از ... راحت یابد دیگر ... درم

تخم ریحان بریان کرده بر روغن گل چرب کرده بخورد ... اسهال ... شیر ... گویند

سکنات ... بریان کرده بخورد دیگر ... تولچه ... صدف ... حبه

گذرانیده ... بریان کرده بخورد ... گرم ... و راحت ... علاج

برای ... و حوق ... بلبله کابلی ... یکدام ... بخورد ... جمیع ...

حیره وسحج و برای لعوق سلاله که با سپید بیخ علاج رئیسه حطمی مکتوله هدانه بهانشه از برد و لعوب آورده فنا فسوده بکماشه
روغن بادام اضافه کرده بمکد بهم نموده بخورد و بلو بسیار گشت دیگر بادیان بحسب بلیله سیاه وزن برابر نبات تودری
بیم لادویه خورد که بمشوله دیگر کشنیز زیره سفید سوسف از برگ بعدام کوفته با نبات وصاف کرده بخورد اگر بحسب اهند
صباح بهمان آب بامیده کمازرد قوی بود و اسهال خون اسیر باقع دیگر آمله کلان بلکه عمد بهمون اللا بلیله سیاه
و همین قدر زیره سفید و بسیاری حکیمی برابر کوفته جوکوب کرده در قدری آب بحسب تا صباح بالیده صاف نموده
بخورد در بهان آب سبحی نموده بخورد اسهال خونی و بلغم و سحاک را با فوری دفع کند بر سر الذرشه و حرب و شور بعد از
علتها الدر سبب و فضل بلغم مر طعام اگر از حرارت باشد علامتش آن است که و حسک دهن و زردی رنگ و قی
علاج کشنیز خشک بریان کرده با بادام بخورد و اگر از سردی باشد علامتش آن عدم السکات و لعاب دهان و سفیدی
بدن و دوا بدیهیت دیگر سفل الطین [illegible] چهار ماشه با آب بخورد دیگر انجواین و انجره د زیره سیاه و سفید
فلفل مدار حسل دار فلفل انکوزه بریان کرده تمام یک اکتسیت بریان کرده برابر همه کوفته سعفه [illegible]
در بحسب اینشسته با دوغ گاو بخورد انواع اسهال دفع بود دیگر مامیه امست که اسهال اگر
با صحیح باهم مینعاهد علامتش لقمه [illegible] که برای [illegible] آب اسهال دیگر [illegible]
و الدالصحیح و برای [illegible] گاو بلیله و هاهای یک [illegible] به ماده کم [illegible] کف است کشنیز معرمل الد
زنجبیل بهم وزن برابر بقدر دو توله با دو یم توله در سیر و دو دام آب [illegible] با ستیم حصه باقی ماند
بخورد اگر حرارت در مزاج باشد عوض زنجبیل [illegible] صلکرده [illegible] دیگر پوست [illegible]
ابس کرده [illegible] طلا کنند دیگر برای اسهال مفرط [illegible] تخم [illegible] با دوغ ترش [illegible]
کرده کرده باشد احاطه کنند [illegible] دیگر برای اسهال قوی
[illegible] باهم [illegible] پخته باشد [illegible] نموده بخورد

بخورند در روز اول از قرص اسهال مفرد را بدهند و صبح دیگر بعد از آن با شربت دهند دیگر روز از کشنیز

که در ذخیره و صبح مذکور شد دفع اسهال مرتب خاصه اگر با تب باشد با جو و بذر البقله اسهال غشیان سخت

که مانند ... باشد ... لطیف خوردن مویز با دانه تجویز کرده اند ... در صبح و ذخیره مذکور است

فصل چهارم در کرم شکم که سبب تولید کرم ماده بلغم است که از خوردن اشیاء خام متولد شود مثل گندم خام و گوشت
مطبخ

و نخود و شیر خام و آب ... از هضم غذا و احداث ... طعامهای و اسهال و جماع و حمام بر امتلا در

چنانچه در ذکر اسهال شود و ... اگر ماده در روده ... از جهت ... و از ... حیات

که کم در ... ماده ... و خفقان و درد معده و سینه و سرفه خشک و سوزش طبع ...

و زردی رنگ و ... گاه گاه ... عارض شود و ... اطراف و ... و تفحص ...

و سوء خلق و چون ... کشد ... عارض شود و محبت ... و ... بالخصوص ...

و اشتهای طعام ... و خوردن ... و ... و ریم بودن ... سیلان لعاب

... و ... در اکثر اوقات و اگر ماده در ...

... بعضی بسیار ... بعضی ... مانند ... حب القرع مانند ...

و در روده ... قسم ... و علامات خاصه قسم اول ... شکم ... که شکم ... ورم کند

و حالت مانند استسقا عارض شود ... از جهت صعود ... ماده

در روده ... بود ... علامت ... و ...

و گوید که ... در امراض ... که ... قسمت ...

در جهت ... بالا ...

... خام ... و ... بعد از ...

کره حاست بلیله بلیله آمله فلفل گرد حب سیاه دلمه هریک شش درم حلیله باریک اس کرده و بجامه سحیقه
بدلاه نعده و بیلع نیم اثار ساخته اگر فته برکوفته در هفت اثار آب جو بانبد تا چهار حصه بماند باز در جوش
شانزده دام شکر انداخته بطلا کند و داروی مذکور اس کرده در حلاب انداز اندو بعد از اتش تیح دسر
مالگیر از هریک یکدام هراه اندو سه درم را علوله بندد و بعد هر روز دست طبیعت بخورد
برای رفاد بندرک و بوالسیر قوت باه جسیم منبر نافع است دیگر برای دفع کرم خورد کرد بکم
اطفال بود مرزه بهکره و زیره سیاه دریک مثقال یکجا کرده هر روز دو سه انگشت در مقعد
برسانند یا از پارچه فتیله ساخته بدارد دیگر هیچ بلبله دماغه سوده سرگو دک بسو مکر سعد هر میر
از اعدیر غلیظ و مواد است بلغم فصل در حلقه منددی بول گویند بهکره بید سه درم بماست شور
بجوشانیده بکوبد و بخورد دوا مرد الساعت دیگر خردل شش درم سوده با آب فرو برده دیگر دوا
کشته بهکر بول بلبله سه نثال لون انکوره بمات بیک خوالکار بود سحیقه از نیم توله تا سه ماشه
با آب کرم بخورد انواع علت در سینه دفع شود دیگر دوا بند هیچ مدالکرا هریک یکدام در
درد دام آب بجوشانند تا هشتم حصه بماند باز انگر دریان کرده دو ماشه نمک سنک چار ماشه داخل کرده
بخورد دیگر مع صمغ سیاه سه درم کوفته سحیقه با روغن گاو آمیخته بخورد در درد سینه رانهی نافع است دیگر لای
استعاد برای اسهال منی بلغمی که معتاد باشد چندی بد بدلمد مات بار معاودت بکند و در وقت در گرم
نفع دارد لعرابلا بهکره حبساک کرده کل ملدی تخم بکوار بلیله بلیله آمله نمورن بجلبز فند کنه
دو چند لدویر کوفته سحیقه در قند حب بندد بوزن یک توله بالای طعام بخورد و بر کاالکه
طعام بخورد بلیله بلیله آمله زحره کل ملتی اجمود تخم بشود لرلو حمی از هریک یکدام بهکره
هشت دام قند سیاه شانزده دام همه را کوفته سحیقه بوزن یک توله حب بندد ... بعد

بعد طعام بخورد و مغز کبر خوده یکی خام و یکی بریان نموده و سائیده با شکر بخورد و دیگر تخم فندر یهل مقشر را
هم بریان کرده و سائیده با شکر بخورد و ریح و قبض بگشاید و در درد اشکم با شکر یک بخورد سه قطره عود البلسان
در آب سائیده در دو رقعه و سر لقمه خام دارد و اولاد مرا الساعت نیست دیگر ربا و حب السلاطین یکدانه
سمندر یهل یکماسه قرنفل دو ماسه عند الورود و الادویه للذکر خورد و بوران مذکور زمانات
چهار ماسه کوفته بیخته سفوف ساخته لااکثر یا معت ماسه با شکر بخورند و اگر متاسب بحالت کفار
و لا و کرا اسهال اگر با درد فواق شدید دیگر سنایی بکمند تو ماک خورد یا تو نافع است دیگر اگر در و معده
از بسیار باشد بود و ساق انداده کرده هوا دیا تو ایماب کرد باقی بحد صح دو پیمان هر دو باق
آورده به سجده یا وقتیکه با سجده تا ماز دیمان حالت بر بستر در دیای اسعاده کند قوت درد
زیریا سازد مجرد است ادق العاصا میشود و فی الحال الحقیقت ظاهر میگردد دیگر خونه تا ماشه مقدار
یکلمه در یک عرق ک آب انزاحنه با سیر دو دو تخم لگا ہرار دو عوق ادهاف آن صاحب درد
به بود وصل شتنم در نولح و لاک و زرد رود ده با قبض مجربست حول بحث تو در روغن مد الحیر
و ده درم ماسر با ربو ماک بخورد یا تو نافع دیگر زخوبه رحبل یا لیون برابر با سائیده و قدر
افیون داخل نموده و کرا کرده بشکم طلا کند و یک مد الحیر با لالهید عام ساب صباح ازر
احتیاط نمود صکنساه دیگر اگر در لعدت و در سبه با تشعید حلک بجای درد زده
قدری تا روت بجای مالد در ساعته درد ساکن بود در حامله را قولنج گرفته با تا این علاج
ساق با شد دیگر سنه خمار اکست با رحه زرسک یا ابر هر ساف بنده دیگر احواس مد العلا
در سیر اک ستاره ریسه کرده حیات کند یا در شیر تیسیر کرده مسک کند مستحس در سرایب مد ..
لکاهار دوقت احتیاج لژدانه با شکی دانه خورد دیگر سو گلین سوس را با روغن گاو سائیده

سافه سازد در حال بگشاید دیگر صابون لاهوری همین عمل کند دیگر بادیان بکوبند زنجبیل سفت باشد
خوکوب کرده در یک مثقال آب تلخ بلغم یا بجوشانند تا به نیمه آید بعد صاف کرده شکر دران یا الله و مدا فکرده
و سه نیم ماشه روغن بادام اضافه کرده همین عمل بخورد دیگر معجون راحت خوردن بسیار نافع است دیگر
هر کاملکه بعض بسیار باشد و بدولها و السوس باید که پوست هیچ اگر قدری با صلابه نموده
محکم در شکم طلا کند دیگر تخم هوه هیچ بیش عدد با صلابه کرده شیاف سازد و مقعد
بکذارد و لا بد بالاستفاغه است دیگر اجواین خراسانی هیچ ماست باید هر یک کوفته و سوده
بد ها را بلبلیه از هر یک است هیچ چهار درم هیچ دو درم همه را کوفته بیخته بقدر نیم ماشه ملکر ده حکمه
بخورد و ملکر روغن گاو حب کرده بخورد در عمل قوی گردد دیگر حب نمکه که در خلاصه مذکور شد
حبوب بند ادویه هست هر چند از اینها ما لیک و فکر کرد او آن خوردن در اینها طعام واجب است
فصل نهم در کولنج شکم و آن آن کذا است که از بلغم و باد و خون پیدا میشود از کی از ما یک کرانی
از موضع بموضع دیگر انتقال کند و اگر از بلغم بود دمل سنگ سخت بلکی اغار علاج اول دوبار
کرده زنجبیل فلفل هیچ کشنیز اسود زنیان را از دانه تخم ناب باری غیر چهار مگنفرات نمک ی باید
بعد کلونجی نمک سونچل حوا کهار بلبلمول ابلبت تخوم نمک ریوند موبیز را از بلیله کوفته
باریک اس کرده با طعام دو درم بخورد و لا معقب تسقیه از سنا هیچ با ملوق دارد و داده
غلوله لسه و دبت صبح بلغوله با کم بخورد در حاله علتهای بالا و بد طبع و بیرون در دو شکم
هلو و نصح و گل البیر نفع بیشتر کند دیگر کتیرا حرزه تو ران دو دام در چهار دام از تخم
وقت صبح الصاف قند و باشه زنجبیل بوده ضم باخیه بخورد دیگر سناء را خیر ا معقب
دیگر بانو البعد و ملد دت کولنج تو نیم رسید حو باید سا قا کنند که از اعتماش طعمت برکرد

مذکور می‌شود نافع است باب دوم در امراض جگر و سپرز مشتمل بر چهار فصل فصل اول در استسقا و آن مرضی است

مخوف که عارض تن آدمی شود خاصه روده و اطراف شکم و آن سه قسم است لحمی طبلی و زقی

گویند دارو دکی تدبیر باشند و از ادویه طبی و رقی و لحمی علاج هر سه قسم و غلوله شکم تدبیر بقدر یک بوده

و بابت رقی ضمیر نموده و دو درم را سه غلوله کنند روز چهار یکی بخورند تا سه روز اسهال شود بعد انگوره سه درم

سیح شش درم بلیله زرد نه درم زنجبیل دوازده درم اجواین یازده درم بلیله زرد سه درم حب السلاطین دیگر

قسط و سیت و چهار درم همه را کوفته بیخته هر روز چهار درم با نمک بخورند نفع تمام کند جمیع ریح شکم

و اخلاط روده نیز نافع است دیگر موی کشنیز بهلیله زرد سیاه دانه بلیله بلیلوا ری کچور بار الوف زرد

و سیح فلفل چوک حصه هر یک خوانی زنا حمود هر سیح نمک هر یک یک حصه دارچینی سه حصه

سیح حنظل دو حصه ... که نوازنوب چهار حصه همه را با ریک ... کنار ... بجای ...

سیح تر بیده هر روز از سه ماشه تا شش ماشه با دوغ بخورند بلیله کبیر ... که در آن بلیله اسهال مطلوب باشد

نافع است و این را ... گویند ذکر ... و یکدام با دو درم ... با جرار ... شد با عرق ... والله اعلم

بادیان ... نافع است خاصه ... نباشد ... استسقای شکم باشد ... جار با عرق بادیان بدهند

و اگر ... با عرق ... والله ... مجروح نموده ... بدهند و یا ... روز ... دیگر

و دیگر اگر غلبه بلغم بسیار باشد ... علامات حرارت یافته شود این ... صاف ...

... کوفته بیخته ... یکدام ... بخورند و بعضی ... السوس ... اضافه ... دیگر

... استسقاء ... بکمست ... کشند چند روز ...

... در ... آن ... بدهند

... در روز دو سه ... بخورند ... غذا ... و شکم ... آب

سرد خوردن و رطوبات و آلام گرفتن و حمام رفتن دیگر الحاح مسمع لوزام و بول اشتر با نیست اگر لقدر یکمست

از برگ تازه با بیده بخورد دیگر مسهل که مسهل بحر دارد در دفع لسک لغایت سریع الاثر است صبح دوا ابن مسهل

و واقع یرقان و فصد است و انتها آور و دل الاحتلاج حکم نافع است و ادرار بول کند صبح الاجسر خورد

گوگرد سیاه ربع مثقال از تریاک یکدرم سیاه دوازده درم منقه دانه از لباب پسته و پاره بسیف رطوبت

کرده با گلاب بلیع تمام و از پاره کذرانده مصری را با گلاب بر سر آتش گدازند از صاف بگذرانند

تا از آتش پاک گردد بعد منقه مسحوق آمیخته بقوام آورده بیامیزند سرد و انگاه شربت

از هر یکدام با یکدام فصل و هم در یرقان و الا از روی جسم المخوف است اگر بریان شود و دو بیم زرد گردد

دیگر در اول آب انار ترش با نمک و سرد و سکنجبین و آب زیره و وقت طلوع صبح مرور بعد از

ربع تخته با شیر گاو تازه یا باروغ بلد کهر قدری دار بلد قدری با نمک عسل ساده و تنکه خوری بخورد

و هر دو را قدری با آب سایده عوض کند دیگر سقار سایده در بنو دارد و آب در روز پخته بسوبانند و بکاهد از

و هر روز آب صاف لذیذ بخورد دیگر بخود بریان پوست دور کرده و سحق نموده با شیر تهیه بعد از

بخورد بست فرو برد دیگر لوز خطای از لکا بسته تا دو بالشته بشیر گیا با دریان خوردن نافع است دیگر تخم

کاسنی هر دام با یکدام گرفته و شیره کشیده و شربت دینار یکدام تا دو درم در آن حل کرده بخورد بعد مدتی بدور

دیگر به گاو زبان یکسیر بلیه در ربع سه دام آب حل کرده لکا هلیله صباح اصحاب کبری آورده با شیر بخورد

دیگر دو لوله قند یکعدد تخم مرغ کل ملح مقشر کرده با صبح بدل ... در ان سایده دو قطره از ان صوطا کند بعد از دو

گبری باز در السار از سبز و دهان روان شود چنانکه تا طست پر آید بعد از آن در دو سر صعب بستد

دسته پکهای کلو شفقه و اور در نیت محرق حدا شود با الفقای سر با شش بعد حالت نماند

لما خوف بکند که از دو سه گهری شب باز به اشتم لعوامی دور شود وحشم اصغر یکسر گراهد

گرده و با کلیه دیگر و از یرقان خلاص شود اسهال را بهم بندد بر الیوم ... سک سوده در پارچه بسته

دو سه وقع ... بهتر ... دارد و بعد از اعراض ... علاج ... مثلا دارد و دیگر قدری انگور با ... ده

در چشم کشند و سه بار بکار کنند ... در دهان با ... بخورد که دوا ... الیوم و دیگر ...

بار ... خورد پاره ... سل در چشم کشند دیگر ... سلاحیت ... کشته ... کسب ...

... درم ... شد ... دوازده درم جمله ... ده ... دوازده

... القدر علاج ... است ... القدر ... طبیعت ... بخورد

چون دارد ... شود ... گوشت ... دارد

... ضعف ... کند ... کسی ...

دست ... کشته ... ودر علت ... اشیاء ... محرق ...

... فصل سیوم در درد ... علاج ... درد دیگر ...

... علاج ... درم ... دو درم ...

... شود فصل چهارم در ورم الطحال ... که ...

... علاج ... بود ... النفس علاج ... بلغم بود

... کرده ... بکار ... نمک دریا

سوده ... با روغن گاو ... بخورد ... خون ... فصد باسلیق

باسلیق ... دیگر ... القدر ... گاو ... بخورد دیگر ...

... شد ... درم ... فصل ... شد ... کرده

و ... فصل اول در ... سنگ کرده و ... کرده و ... درد

گرده بسوی پیشگاه مانند درد قولنج و درد شکم و تقطیر بول و سوزاک و فاش شدن قصب و الجودی

بی سبب و ظهور ریگ سفید و خاکستری در بول و دیگر علامات سنگ گرده و مثانه از سبب بلغم تمام باشد

و علاج سنگ مرده در اطریفل یک ماست یک درم و اگر لازم دارد هر روز یک ماشه بخورد با اسپغول خشک کرده

و سوخته شکم کبوتر مرده عاقرقرحا بقدر یک درم و دیگر گل ... و دوام جوشانیده بخورد و با گل ... کوفته سنجد

سفوف ساز سفت ماشه با یک بخورد و دیگر حجر الیهود با دو ماشه پسته ... و خرفه و خیار

نهایت هم ... معجون ... زرب که کوفته و ساییده گرفته ... و دیگر تخم کرفس یک عدد

بار باک ... کرده با ... یک ... بخورد و دیگر جو ... انگور باک ... حنا سوز که خاکستر شود

ساییده ... مقدار ... تا یک هر روز ناشتا ... بخورد و اگر ... باشد با آب ... دیگر

سیر درست ... معجون العسل ... بخورد و دیگر خرگوش ... سوز ... دارد

خاکستر ... بخورد دافع سنگ گرده است و دیگر ... یک درم ... مثانه

سه درم ... بلغم داخل کند ... در حمام ... بخورد و ... شود

و اگر سوخته شود ... آورده ... بخورد ... سه روز دافع سنگ گرده و مثانه است و چون

... دو هر سه شود ... در ... اماس کرده و مثانه ... اماس

کرده و ... مختلفه که نوبت ... و التهاب ... در موضع ... جانب کرده متورم و ... تخفیف

درد ... افتد ... پهلوی ... بلکه ... در سر ... و عسر البول

و ... علامت ... اماس مثانه ... در ... احتباس بول و تپ محرق حاده

و ... ظهور موضع اماس با حمرت و اگر ورم عظیم ... احتباس ... گردد

علاج ... کند ... باید ... و دیگر ... و ... کل ... کمال

کتان همه را اسکرده و در سینه با کتان قمر و ح نموده و موضع درد ضماد کنند التماس فرو نشست و اگر تخم خیارین
تخم کتان کتیرا از هر یک درمی نشاسته چهار درم با سبب او را ضماد سازند و هر روز یک درم با ب علکدره بخورد
التماس کرده و نشانه فرو نشست فصل سوم در ریح الکلیه یعنی ریح گرده علامته الا درد کشیدن ثقل و امتلا
درد از موضع بموضع دیگر و آن سنگین بود و الاجری لطیف کمتر خورد میکم بود حکایت مردی بعمر او چهار ساله
از مدت دو سال درد گرده داشت و تمام الظرف درد مشتد شد علاجهای بسیار از مردم کبار و هیچ دلیل
کارگر نشد روزی و زاری بالم من رسید و از هر دو چهره با صفرا بل مکرر [illegible] با او رسی [illegible] علاج
در صد میت سوم القولنج نمود و دست کرد و در صفحه دیگر دید که از مدت سی سال [illegible]
رفته شد [illegible] لعبد از دو ساعت [illegible] نیع نایاب دفعه لقدر تکلف دست اکبر و لله
رفته ساکن شد از مداومت دوا مذکور از این مرض صعب بهم نجات یافت و از معاودت
نوبت [illegible] به [illegible] نکرد [illegible] در مقام حوالیان شاه مال صادق او بود و طرق [illegible]
حب اللوطم که الکافه [illegible] مرکوب و [illegible] و هندی کبر الکاف [illegible] مقبوحه شده
لکن گفته و باقیه و از نوبت پاک نموده یکنیم درم [illegible] در قدری آب [illegible] بالقوام
[illegible] هر روزه پاره [illegible] بخورد [illegible] هم با قیمت [illegible] دیگر [illegible] و [illegible]
و زیک [illegible] که بخورد [illegible] و بالیف روغن [illegible] روغن قسط [illegible] فصل
چهارم در حبس البول [illegible] علاج [illegible] و خردل از هر یک نیم درم در یک قدح آب [illegible] بخورد و دوای
مرم السافیه [illegible] دیگر فافله با کمال [illegible] تخم [illegible] تخم خیارین کوکرد [illegible] [illegible] از هر یک
درم [illegible] دام [illegible] چهار دام تمام [illegible] بخورد دیگر تخم خیارین [illegible] دام و [illegible] و انار [illegible]
[illegible] سوره و [illegible] از هر یک [illegible] درم [illegible] بخورد و [illegible] بلد [illegible]

و منع کردن البول باشد گرگ گیت دیگر پوست بید انجیر ده درم سیر گاو چهار دام یکجا کرده بخورد در حال بگشاید دیگر
بولی اگر بسبب عادت ایستادن باشد تا سه روز پیهم یکدام کباب چینی سفوف کرده در نیم پاو در حکمه شعر آب دهنی
تسمیه بخورد هر گاه شفا حاصل بگردد ضرر با مستحق ان خبر اکنند فصل پنجم در حرقة البول یعنی سوزاک علاج
در ابتدا اصل السوس دو دام جوکوب نموده در یک پاو آب خیسانند و پارچه بر روی آن بسته در شبنم نگاه دارند
و صبح درست بزده از پارچه صاف کرده بخورد تا سه روز در روز اول نفع بیند برای حرقت البول
جو کهار اصل دو ماسه و نیم ملسه پارینه نبات بخورد دیگر برای سوزاک تخم هیل ... رب السوس خشک
هر دو یکجا کرده سفوف نموده صباح با شیر گاو تازه بعد دو پاس که بسته و نیم پاو همراه لسی
که از شیر گاو ساخته باشد بخورد تا سه روز دیگر برای سوزاک تخم ... گندم ... و پاو یکجا یا دو دام
نبات چهار دام همه را شب در آب تر کرده بعد یک پاس هر گاه لبسته بود همان آب بخورد تمام دیگر
داخل کند بس دستور تمام روز بخورد یا زنبت آینده بعد دیگر پاره گرفته بجای ... بعمل آرد و لکر ... حطایا
باشد بهر دو الله دیگر از ... ماشه ... تا سه روز ... در ... الطلاق
خواند شد بعد از آن ... دو دام ... در نیم پاو آب سحق کرده شیره آن بخورد ... منار
لسی شیر خام دو حصه آب یک حصه باشد و آب هر دو برابر باشد دیگر سحق ... الله ... مهد
... رغوان ... سنگ ... سلاجیت ... سنجه از دو درم ... غساله
بیخ مرزنجوش کرده بخورد دیگر سلاجیت را صاف کرده از دو درم تا چهار درم بشهد بخورد سوزاک
که ... شده باشد رفع گردد طریق صاف کردن سلاجیت آنست که در آب ... در
... دیگر ... در آب ... درم تا چهار ماشه ... آب ... ساینده
هر گاه که چهارم حصه بماند صاف نموده فرود ... فصل ششم در کثرت بول یا بستگی تب

بی تپ که زبان از زبان آن بخیزد بر بار اول بکنند هر یک و گاه باشد که یکی از دو سوراخ آن جمع شود بسبب علت
ماده که بهم کرده باشد و روبان و باطنش کویند بعد از آن بدست و اطبا بعد بسبب کرم رسیدن شود و بکسر سرت
پیر شود گویند و حقیقت کوفته دریافته اند و اکفته اند علاج فصد و باطنش القلع صمغ عربی گل ارمنی الشوس
از هر یک یکدرم تو له تخم حماض کشنیز خشک گل سرخ از هر یک یکدرم تخم کاهو تخم خرفه از هر یک دو درم حال
صندل صندل کلنار سماق صمغ عربی از هر یک نیم درم کافور چهار دانگ سخت کوفته بسحق با آب خرفه یا آب بارتنگ
یا آب کاسنی و اینها بسرشند و درم بخورند دیگر سفوف و باطنش نیز با نعت صمغ عربی گل ارمنی کلنار سماق از هر یک
یکدرم تو له نشاسته کتیرا تخم خرفه از هر یک سه درم ... سه نیم آن کوفته بسحق با آب ... بخورد
دیگر صندل کلنار ... گل ارمنی ... دیگر کوفته سوده
... وقت طعام خوردن با فصل بعم در سلسل البول ... بدان ... ارادت و در بن تیشه
با فراط ... علاج هذه ... تو له ... کوفته سحق با آب خرفه و دیگر کنند سیاه
در ... احوال ... یکجا کرده کفه ... و ... دیگر الدحس ... دار فلفل با کمان مد
کو کرد ... با شد ... یکدرم ... بعد از آن روغن ... کرده ... بخورد ... بسور ...
که ... با فصل ... علاج ... بلبله ... حقیقت
بلوط کلنار ... کوفته سحق ... با آب خرفه ...
دیگر ... از هر یک ... درم ... نعت ...
از هر یک ... درم ... کوفته سحق ... بعجون ساز ... درم بخورد دیگر ...
... تخم ... از هر یک ... درم ... سفوف ساخته وقت خواب بخورد
... روز ... شب ... بهر ... و فصل بهم در ... الله ...

بول علاج صاف گوزن خوخسه و دیگر زرنباک سه درم سوده با آب انار ترش سه اقراص زرشک و رب

سرد بخورند دیگر تخم کاهو با دیانه معز الحبه تخم خیار تخم معز تخم مرو کلنار رب توت وزن برابر

کوفته و نمک سنگ سحق نموده با آب خرفه حب بسته اکثار الا روسه درم با آب خرفه بخورند دیگر ساج گوزن سوخته

انجبار کهربا رک مورد وزن برابر کوفته بیخته هر روز دو درم با آب بخورند دیگر مورد بار و کلنار پوست انار

کلسرخ همه مساوی با بوران هم آثار سائیده اما در دو انار آب بخورد شاید ناهم آثار با زور در علاج هم هشید

باب بیستم در امراض حصبه و فصد بیستم تسملیه و فصل فصل الاول در فنون المفرج در درد تکه

بدانست که در آن ابر سعا دجای ربیعه بود پس فرو در حصبه اگر در آن امام و آب علامه اگر

حصبه است و علامه فاجعه اگر زرده با جاد ربیعه انار اقاع الا در روز حرم بود

و اگر با لود احساس قرا فره قسر لا اقسا گمد و اگر از ان باشد بر اعتق و در سکند موضع

و این را دره باشد سبب لوا او انجت و بلند کردن و حس و حرکت ضعف نمودن و جماع

بر استلال حرکات عسبه ثابت با کثرت رطوبت مرطبه اعضا و امدا با بطال این مرض مستقر

علاج الا احمال طعام بخورد حرکت بکنند و ساکن باشند لیکن بکیلا رود صم بود و از معده مرون

لعه و از جمله طعام ها اح محرر باشد در اغار بکیدم کنند بعد لدی وددرم سکنجبین با شیر کاو

ته مدارمت کنند تا معسبت دیگر تخم شبت بعد بویه بخیدرم گرد دودام اب بجوشانند با چهار ابا

آن جاب صاف کرده هیرده درم روغن کاو اضافه نموده نمک ساده بخورد و سه مقصد مدارمت

کنند و دیگر حقنه آب در حصبه فرود آید بسیار ببرد کشته با العید تر حصبه ان اعلی به صاف کنید

طرامان قد ذاك دیگر روغن مدلحم کر آنرا هم درم با سحق زید پاره کنید تا شب تا صبح و این سر کاو ا هیچ

بخورد دیگر تخم و پوست انگره بالای جمیع صماد کنند بیع بلعمر را باد ع دیگر پوست بیلیله

بیخ اذخر نیم دینار ادرک یا و آثار باب مائده کلکاک کنند و باب آثار روغن زیت الوند و باب آثار روغن کلو اسفنجه گرم
به بیرون چون پخته شود هر روز دو دانگ بخورند دیگر اگر حیله زال الحصف تخلف آید و بود اسهال رگ
کوفتن والله اعلم فصل دوم در آماس خصیه و قضیب اگر آماس بزرگ و سخت و سرخ باشد فصد باسلیق
باید بود چون بکشند و اگر سست تر باشد روغن گل اسفنجه بمالند یا آرد جو با اسبغول سوده در آب خیار کرده طلا کنند
علاج دیگر سیر بهل با بهل سوده و باب اسفنجه نیم گرم چند چند که بر دیگر گل طلاس در آب مورد سائیده نمک
خصیه بسوزند و نقل بالاییه مند بند نیم الواح آماس خصیه را نافع دیگر روغن الکبر دو درم بکوبند یا بخورد
درم شیر گاو بخورند روز دیگر یک درم روغن و چهار درم شیر گاو اضافه کنند نیم حتی تا دوازده روز دیگر بیخ حنظل
با سرکه سوده طلا کنند دیگر بعلبت را در آب سائیده ضماد کنند نافع البته فصل سوم در قروح قضیب و خصیه
یعنی ریش ذکر و لانم دو نوع است یکی آنکه از جماع عورت حائض بود دوم از اوراق اجماع بود علاج
مرداسنگ دو درم با زرنیک سوده و نیم درم روغن گاو و با جوب بیست حل کنند چندانکه سیاه شود بعد
هر روز بر وصت طلا کنند دیگر موم شفید یک دام و نیم درعت درم روغن و سه درم زاگ حل کنند
بر آن گرده و مرداسنگ از زرنیک چهار درم سائیده در وی اضافه کنند بالا باد سم شود دیگر
و ... ریش ... طلا کنند ... فصل چهارم در سیلان منی
یعنی ... که در ... بر سر کوشه ... السیت ... بیاد بود
حال ... علاج ... والله ...
با ...
سیت ...
نیم درم بخورد الواح ...

و جامه حریر پوشیده باشد و لحم فروج ساخته بقدر کفایت صحنا ... حب منی مع دینار یک حب بخورد و اگر رخوبه بگذرد

خورد و اگر مقصد دیگر بوره قلیه دو درم سازند و حوائج کاو اندوخته لقاسو بخورد بعد از آن حوائج

با فرا با غذا تناول کند با کلمه عدالی ... و بکر و الماس وزا کی و سلاقی و سلسل لون علکه کنجد اصل

نبچند ... سنبل بالکله انا سال نوک سلی و بزر الجزر ... لیله بیمه ای کوفته ... ماهی

از صحنه نیم تولچه و نیم تولچه با شیر کاو اند احمه که ان ایسی کو مدقوق دو دیگر رخوبه بگذرد بخورد

در آن ابله یکروه که یکسکوره ... بگیرد ... ملکه بخورد و اگر ابله نیز باشد نبات در ها ریکوره

خو باید با ان ... صاف کرده بخورد غذا از ... و شیر کاو و انجیر جمع ... کند فصل تخم در قوت باه درد

که بوی از قوت باه اعتقاد بر غذا باید کرد با غذا او وار ... دوا اکثر بدن بود و از و ... در بدن نشود

پس غذا نخود و برنج و با ... و بیاز و قلیه کبی و نان ... و شیر و روغن گاو و لوک ملوان

و کبوتر بچه و بط و ... هر چه ... همه ... باه و ... المستحب مراح چه غذا و ... و ...

غذا ... المخ ... بر ... سیست و ... الا و ... جماع است که عدل

بر ... بدن ... شود و ... معده ... وجماع ... و ... وصغیره

و عقب و ... و اسهال ... غایت ... و ممنوع در ... با کثرت ... ممنوع

بعد ... جماع بلا فاصله چهار ... قند ... باه بخورند ... با ... بیغول باز ... ضعیف

می ... و ... شیر و ... قوت باه بسیار گردد دیگر ... متصله ...

... در تخم ... یکدرم ... کوفته ... بخورد ضعف ...

لکسی را ضعف باه بسیار باشد ... جماع سوا ... بخورد

حمل ... قوت رفته باز ... دیگر ... وزیر ... المجرب ... نوشته

زیاد حرارت کمی رطوبت — زیاد حرارت کمی یبوست — زیاد حرارت کمی برودت — زیاد برودت کمی حرارت

زیاد رطوبت کمی حرارت — زیاد رطوبت کمی برودت — زیاد رطوبت کمی یبوست — زیاد یبوست کمی حرارت

زیاد یبوست کمی برودت — زیاد یبوست کمی رطوبت

بعد از این هم طرح دهند

زیاد حرارت کمی رطوبت یبوست — زیاد برودت کمی یبوست رطوبت — زیاد یبوست کمی برودت حرارت — زیاد رطوبت کمی یبوست برودت

بعد از این سه طرح دهند

زیاد حرارت کمی برودت رطوبت یبوست

زیاد رطوبت کمی یبوست

زیاد برودت کمی حرارت رطوبت یبوست

زیاد یبوست کمی برودت رطوبت

[illegible]

[illegible] ... ومحروم از حقوق ... والله درحق ... کرده حواله [illegible]

[illegible] ماورد [illegible]

مفید است [illegible] محرور با سکنجبین بخورد و مبرود بدر آید تخم [illegible] بخورد و درم باشد درم بخورد [illegible] اگر سرخ

لیکن [illegible] از دیگر تخم خرزهره کوفته یکدرم بخورد در شب [illegible] میشود دیگر عرق که قوت باه و امساک

و شهوت طعام [illegible] که مشاهده [illegible] دارد چوب [illegible] هیچ انار [illegible] یک دو نیم سیر انار

قند سیاه یکمرده انار باید کرد اول قند سیاه را در چهار آب بجوشانند کاملا حل شود بعد هر سه را درهم

نیم کوفته در جسم اندازند و [illegible] خورده [illegible] بالفعل از قند کشیده

[illegible] از چهار توله باشد [illegible] دیگر صفت کبوتر دو بچه و [illegible] یکماشه سیماب [illegible]

و هریک کبوتر را علیحده نگاه دارند روز اول یکماشه سیماب صبح [illegible] کبوتر باید داد چهار [illegible] ساعت

[illegible] آب و دانه [illegible] بحال کبوتر را [illegible] سیماب [illegible] باز [illegible] در [illegible]

مذکوره آب و دانه بدهد روز دوم همین قسم یکماشه سیماب دیگر خوراند و روز سیوم یکماشه دیگر سیماب بدهد

تا که روز سیوم هر یک کبوتر سه ماشه سیماب تمام بخورد و همین قسم بصفت مذکوره هر یک کبوتر را

علیحده نگاه دارد و بحالت [illegible] شعبه سیماب [illegible] سیماب [illegible]

روز [illegible] سیماب [illegible] صورت [illegible] کبوتر

را ذبح کرده بروغن خوب و مصالح [illegible] بخورد [illegible] قوت [illegible] مکرر تجربه

رسیده [illegible] قوت [illegible]

[illegible] باشد

مذکور [illegible] دیگر [illegible] همین قسم [illegible] نوبت دیگر [illegible]

چند [illegible] پاره [illegible] کنند [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] محرور [illegible]

نخود سیاه عدد شیر گاو و پوست دارچینی [illegible] بیر مثقال چهار دانگ با شیخ دارو بخورند دیگر از [illegible] جوارش
معجون امهی و مقوی تخم مار [illegible] قاقله [illegible] بیک [illegible] یکان سحال [illegible] اطلاع المؤمن کبریتی کس [illegible]
که شل از آن [illegible] و خناب و رامع گوگرد و [illegible] کرده از [illegible] گوگرد تازه بهفت [illegible]
و اهم یا [illegible] بعد از آن [illegible] بخورند ما که حوض داده کرفته [illegible] بیفت [illegible] زنگ داده همه [illegible]
نکو مند و موی [illegible] بسک نموده که [illegible] نموده [illegible] بشر بند و القدر بخورد [illegible] ساعت [illegible]
از استیاع [illegible] بخورند زیاده [illegible] مصنف ذخیره نوشته که محرور [illegible] از [illegible] دوا [illegible] یک دو
چنانکه [illegible] دیگر تخم [illegible] و ام [illegible] سیاه [illegible] دام [illegible] علیحده [illegible]
شیر گاو [illegible] تمام [illegible] بخورد [illegible] نموده [illegible] دوام [illegible]
تخم [illegible] تخم کندر تخم [illegible] گوگرد [illegible] تخم [illegible] دو
همه را کوفته [illegible] کرده [illegible] صبح و شام [illegible] شیر گاو
بخورند دیگر [illegible] مصطکی قرنفل [illegible] سلیم [illegible] یک [illegible] الثعلب [illegible]
[illegible] طلا [illegible] سفید [illegible] یک [illegible] چهار [illegible]
بخورند دیگر [illegible] گاو [illegible] کرده [illegible] یک دانگ [illegible] و نصف [illegible] نموده [illegible]
و [illegible] بخورند [illegible] با عسل [illegible] قرنفل کندر تخم [illegible]
[illegible] ساعت [illegible] بخورد دیگر [illegible] اسپاب
[illegible] کرده [illegible] دوازده [illegible]
یکدام قرنفل [illegible] دوازده [illegible] بخورد
[illegible] کنند و بالای [illegible] بخورد و بعد [illegible]

گوشت باشد بخورد قدرت جماع پیدا کند و سستی قضیب ببرد دیگر اگر کسی را صلابت و بار بسیار کرده

هر بامداد دو درم [illegible] جهار [illegible] با یک [illegible] بعسل القدر یک بخورد و بعضی از مجامعت [illegible] بر هم ماند

دیگر [illegible] سه باشد با چهار درم [illegible] در شیر گاو با قدری نبات و [illegible] بخورند و بعد از [illegible] از [illegible]

و [illegible] عام دهد دیگر در امساک [illegible] بیخ [illegible] جوز بویا از هر یک [illegible] باشد همه را

کوفته و با ریک کرده [illegible] کنند و بخورد دیگر معجون لولوی [illegible] [illegible] و دفع [illegible] [illegible]

مرواریدنا سفته [illegible] از هر یک [illegible] [illegible] از هر یک [illegible] [illegible] [illegible] از هر یک

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از هر یک [illegible] کوفته [illegible]

با هم [illegible] عسل کف گرفته [illegible] [illegible] از جماع دو درم [illegible] بخورند دیگر [illegible] [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از هر یک [illegible] جوز بویا [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از هر یک [illegible] روغن

[illegible] گاو [illegible] [illegible] [illegible] شیر گاو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده [illegible] کوفته [illegible] [illegible] معجون [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] باشد [illegible] باشد فصل دیگر [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرده باشند [illegible] [illegible] [illegible]

کس [illegible] مساوی گرفته [illegible] [illegible] [illegible] حل کرده بخورد [illegible] تمام آورد دیگر [illegible] [illegible]

در [illegible] فایده تمام دارد [illegible] دیگر [illegible] [illegible] [illegible] میشود دیگر [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] روغن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ده درم [illegible] [illegible] [illegible] سه درم جمله را [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بخورد و [illegible] [illegible] کنند دیگر [illegible] [illegible]

و دیگر سنگ سوده بالایکه طلا کنند با آنکه کرده حلوا را در سر دو حصه دو خوان کاوی زیره با یک حصه بکند آن را سوده با

ورزر اوتمام و نقوط کند راسخت وصب و دیگر بکند عمل پیلزر در هر که باز تا شود محکم و قوی شیت لیب سر

شش در وپیس روید باز وخود بالعاب بکوید را بار اول مام ذات نست حشنیه بعت یاسمین روغن در بسفید سرگین روباه

وار جدو بگیرند کرده وصاف مالیده را روغن بار دو کرده مذکر منفله و سود کم العاب قسطه و ماز میز تن باکش بکوبد

را میان و حصه وصب بر ماحضه و قت دارد و نگاه کند داخل شجیه سوده زر یاک ازر گشک و حطای

وبار و الند بالسا بکف کرده وار کا سکه با را کبحسک بیضه دیکر بار حریر یار کف و بالند دیکر

باب و باز دیکر کنند طلا دو و میز یا سوده فلفل قرن با قدری سیاه باکیان زیره دیکر و ازرق اسارک اخر بکذر ریش بر

کنند بقدر هیچ سفید بسیار عنبر الب دیکر و باید لذت دو رد بر تمام خوار سود ساختن تا کنند طلا روضب بی ناشده

و دیکر لبت بسته کنبد بجو را همه تا که یح سحر باک از کلیلان خوک بیه نیمه سائیده بهتو مر رخ و حبه سفید حبه

سفید روغن ابر ظرف در و کنند سلبه دار دربر سرخ دو ریشه ریح مدام بخل الرخ زده حلو صلح یک و دیکر کنند طلا

صباح مالیده بعد روز سه باهفت روز هر بجد بهر مالیده را باقر کداخته جسفه سود مرهم مثل باشد بماند حل باجور

اهرا با اند بجو بخور روغن بندان حسار چهار و کل عنصل بیار تجربه مجرب مذکور صاحب دیکر و بشوید کرم آب

سوخ کیه کلک دیکر نماید سوت عاد بهند بر ریش با احتیاج نا العین و کند طلا را پا کف روغن بندان با بشود

باسته دو بالکی بمیله بر دو سفید کهوی کل دو درم ماز وقره عاقر دو درم مرتهو سوده درست باشد رفته کار لک اکلیل کند با زده

بسیار لسان درسته مرهم دوا که ایب سر میان در بعده شوند سرمه مثل که کنند کوفته اجدا جدا را چیز چهار هر

مرهم جائی باد داغ گداخته سجده چهار طرف هر بیشوی بر گ و از کند نفس نیت روز بوقت هر

مسهل بادو رحسم امراض در سیزدهم باب درست شود در یکهفته تعالی الله انشاء بشوید که آب و نکاه

بشر اسلاسن بسیار کونه حد ابوالفرج دار بگیرند بکند وخوش آب را مرحه کبر ودینه در اول فصل فصل

و دیکر کنند طلا بر بمخ شیخه کند روغن باز کرده جاس کل دیکر برسانند دود خود زیر در بهم باکم هر

پوست بیخ انار و پوست ساج و برگ مورد و ... هر یک بیخ سیر بستانند و در روغن بلسان بریزند و در فرج طلا کنند و بنشیند

فرو رود و لذت بسیار دهد و دیگر مشک و کافور و زعفران بگیرند سلاس مثقال اگر هر یک را با هم سحق کرده بپاشند

بکنند و بعد از آن در زیر خود بسازند نافع بود فصل دوم در آماس رحم بیشتر ورم گرم باشد علامتش آنست

تب و درد بسیار باشد و درد در سر و میان عانه و ناف و گاه بود که ورم مقدم باشد و درد در قطن و [illegible] اگر ورم

بالا باشد بیش بود و در شکم لگی بود باشد و گاه قی و گاه بود که [illegible] زن را اگر [illegible] با قدرت باید

غیر از و تواتر نفس و دم زدن و گاه ورم سخت از زیاده سرد [illegible] بود علامتش آن است که موضع

عانه و اضطراب حرکت باشد و کسل از حرکت و درد کمر و حالتی شبیه باستسقا بود علاج

اگر ورم گرم باشد فصد باسلیق یا اکحل یا صافن بعد از آن مسهل کوفته باشد تخم مرغ [illegible] یک

انگور [illegible] سرد ورم ضماد کنند آماس در [illegible] و در [illegible] مطبوخ افتیمون [illegible]

دیگر آنکه اکلیل الملک [illegible] بیخ خطمی بنفشه مفرد یا مجموع جوشانیده بنشیند و حلبه و

و لعاب تخم کتان [illegible] بیخ خطمی مغز بادام و روغن برابر در روغن [illegible] مجموع کرده

ضماد کنند فصل سوم در وجع الرحم علامتش آنست که درد در موضع رحم و در [illegible] ورم [illegible] علاج

کنند از [illegible] کلنار و پوست انار [illegible] بود سحق [illegible] بر لا [illegible]

فصل چهارم در قروح الرحم که در کتب یونان [illegible] الرحم گویند علامتش آن درد عظیم در عانه و [illegible]

و قطن و [illegible] و حدوث خون [illegible] سبب [illegible] در [illegible] ماند [illegible]

علاج [illegible] الرحم [illegible] الضعف [illegible] و [illegible] کوفته سحق [illegible]

کنند [illegible] کرده [illegible] الرحم [illegible] بدارند

فصل پنجم در سیلان رطوبت با فاسده از فرج علامتش ظهور آنست علاج [illegible]

نموده با شیره ایله و شهد و شکر اسفنجه اطراف آن آلوده بخورد لکا ایله پاره ها تا خوش ایله چسبک لعل از زرد دیگر

پوست ترخته ابنه و انار ... اسکرده بجامه سخته سیر آن بکمر و لورن دو دام خبره بکعد و تخم کتونجه

خرمه و تخم زنان ... بورن هر دو بسه رایحی نموده بخورانند قوی بر و سلطا بدور رفع کرده دیگر

بادنگر از ظرف ... ابتدای الدکی جو بود ... از ریک ... مصری یک آثار اول ما ... را

سائیده زر ... بکوب تا شد با علط الدیح بوده ... باشد کا اندراجه بکوب تا شد با علط بود

و ... حب ... از دو دام تا سه دام بخورد قوت باه آورد و بجهت ... دیگر

... مقدار ... دیگر ... کنیول ... کومد ... کوفته سخته

مصری ... دو ... دوا ... دفع ... فصل ششم در ... خارش زهدان

علامتش آن ... رحم با خارش ... فرج باشد ... محسوس ... کشاده فرج

... علاج ... خارش ... رفع شود دیگر

... پوست انار و عدس ... با ... دیگر ... اسکرده

... دیگر ... ساخته ... دیگر ایله ... را

سوخته ... با روغن ... فصل هفتم در ... الرحم یعنی ... علامتش آن ...

... واکه ... طرف ... موضع ... کشد که

تا ... معده ... ناف ... و ...

از موضع ... دیگر ... دیگر ... سخته

سائیده ... دیگر ... بخورد دیگر ... ولا ...

رحم ... حب ... کوفته ... بکوبد

بکوبند با شیر گاو و با شیشه بخورند و فند الطیف باشد فصل قسم سقاق الرحم یعنی ترقیدگی زیدان علامتش آنکه
محسوس شدن سقاق بحس بصر اگر بیرون رحم باشد و اگر درون باشد انگشت را در آورند خون آلوده
بر آید و نیز وجع دارد بعضی گوید دلالت خون آلوده بر آید علاج آنکه سفیده از بیرون و موم سفید بردار سنگ
از بریان تخم کافور بلعیه بوده در سفیده بیضه مرهم کنند و طلا نماید فصل نهم در احتباس رحم یعنی حبس سیلان
نعمان آن یعنی محتوی است سبب آن بعضی لعلت قلع بخارات از حیض و یا حبس دم طمث بود حاشیه یعنی
وضع عارض بود الا آنکه از رحم کف اردس بر آید و کشیدی در ساقین است و در ثقل زیر ناف رطوبت
و نیاید بیمار نیز و نوبت حبس بر اگر بر طبع منشود از باخنه عانه خون باید ارسد محسوس بود و خفقان و کسالت
دیر و ثقل نیز بود و هرگاه بیهوش آید اگر شبه باد زند بخلاف غشی و گاه تب و حامله رحم را اعیان
که از سر بر آید حفظه حاصل آید و در احتباس طمث که بسبب خی دکدورتی بول نیز باشد معه علامات دم
علاج اگر دیگر بود بر بداشته باشد سوبر دید خون محلل بود الا مسهل بعده تخم خیاره حبه دو درم کافور حود نیم
بکاشته هر روز سکنجبین بخورد و دایه را الفر باید که در حالت غشی دیگر را بروغن خوشبو مثل حسب و زعفران
دیر نمود ه در آرد و بجنباند فصل دهم در قطع طمث یعنی بسته خون موجب غشی بود و محو فیست
اگر سبب غلظ اخلاط باشد علامتش آنکه آرد زیر ناف و گرانی جمله بود علاج مقل الارزق دار فلفل
نوزتی حب کهار رحم کدو مالیح برابر بوده با شیر رفوم حبه ساخته هر روز بر دارد و شب و در روز آن رود فاذ
منشود بلدها طالکند و دیگر تحتوالکوره بریان فلفل سیار یک قند سیاه همه مساوی کوفته بیخته از سه درم
تا چهار درم بحسب مزاج درکار مه کنند آن است که دوازده درهم سیاه کنند با برگ حو کوفت نخوده در شانزده دام آب
بجوشانند تا چهارم حصه بماند صافکرده دو دام بخورد دیگر کوفته شود بیک حیض ر انفع سیت مریع بلیل سونهطه
نرم و بلدی کنند برابر و نان جوکوفت کرده دو دام در تسبیح و یک دام دیگر بجوشانند تا یک دام بماند صاف نموده دام

قند سیاه آمیخته بخورد و دیگر از بدکرده دوائی مجرب نوشته چون از حیض باشد کم الا آن بشده در مجاری بود علامت

الا درد پشت و ناف و ثقل بدن در ایام حیض و ظهور خون اندک … و هو … و اکثر بر این رنگ

سبب ورم کلیه قسط تلخ فواه از هر یک سه درم همه را جوکوب کرده در روغن انار جوشانند تا نیم آید بعد از آن شکر سرخ

شیرین نموده بخورد فصل یازدهم در کثرت طمث یعنی روان خون حیض بیشتر گویند چون بسیار رود علاج قسمت

علاج … دو ماشه با دو نیم ماشه با دوغ ماست گاو … که بیمار شد بخورد آمد و دیگر … الکسه

دو درم سوده با دوغ گاو اندک کرده بخورد و غذا برنج با دوغ از این ادویه استحاضه که در آن خون مایل اسفند باشد

باشد منع دفع بود و دیگر گلنار … غذا ماش سوده با قند سیاه و روغن گاو آمیخته بخورد و مرض مذکور که از ریم

که باشد دفع بود و دیگر گل انار … سفال کهربا … سفال کوفته بیخته با … تخم … بخورند و مرض که … بعید ست یازده

فصل دوازدهم در عقر یعنی عقیمه شدن زنان علاج … یعنی … یعنی … و دیگر … فراهم

آید جوز بویه با … پوست انار هر یک یک سفال سوده بیخته با قند سیاه سفوف سازند و بر دارد

دیگر بیخ … درم با چهار درم شیر گاو ساییده بیخته دو درم روغن اضافه کرده بخورد و مشک نیم ماشه

با مشک گاو وصل باخته برداشته بعد از طهر سه روز در سه چهار طهر حامله بود و دیگر …

که بسیار خورده باشد و نیم جوز بویه و … مرجانی سه ماشه با شیر گاو که گوساله او هم یک رنگ باشند

آمیخته کرده بخورد تا سه روز دیگر پشم روغن گاو که در این کتاب نوشته بود امراض زنان و مردان را

فایده تمام بخشد فصل سیزدهم در علاج زنان حامله برای آسان زادن علاج پوست بیخ درخت

… یعنی حنظل که … بخورد و وضع حمل … بود

اگر بچه در شکم … شده یا مرده باشد دیگر جنین که در شکم … گویند

… بود … از زانو … با هر دو دست … الله …

شود بعد خشک شدن روغن بید انجیر بمدام در دو بینه سائیده گاو هلکه بخورند اگر وقت شود فتیله را آثار

مذکور بر کرده بردارد دیگر مداوا اینکه خون در شکم بند شده و آن را بلا شود باید که بحقو بلیل در آن بحیل جزء

سه همه وزن برابر لجویه بکوبیده با کیم او لکه گرفته با قند سیاه که هم سیاه آمیخته لکها اندر وزن مذکور را

در روز و شب سه چهار بار بخورانند تا آنکه از حمل ماه شفا فکند دیگر اگر زنان را نیز بلاء بن الرحم اگر کرانی سخت

مذکور مبتلا شود و عارض شود در ضمن یکشنبه ماه از ایام ولادت این کاره برگذ دیو دارو کوفته بلیل دراز نشود

کابلی و دانه بیو کوفته گنگی کشیز بلیله کچیل کتانی خور و خار خشک بجوانه کتانی برگ ولتبس کلو

کاکر سنگی همه برابر کوفته کرده هر روز یازده دام در شب دو دو دام اگر خواهند با نشستم حقنه نماید حاجیه

بیخته بحقو انگدیریان کرده نیم باشه نمک سنگ دو باشه آمیخته بدهند آن درد اشکم و سرفه بسته شود به

بعفونت شده و لرزش اندام و زیاده کوی و سستی و با کاهل و اسهال و برافش هذر زود دفع شود اگر جهیز از غلبه

هر سه خلط باشد دیگر اگر زنان را بعد ولادت اشکم برگ نخود سبز و حب المدام یا دوغ گاو زنگله شبهت

روز بخورد دیگر بلیل دراز بلیل اسول حاجت مندر شود همه چهار اکر مو شیه یا هر یک دیو دار بلیله بلیله آمله

کوفته گنگی سونف کچیل اندرجو از هر یک یکدانک شوت سه ماشه قند سیاه کشیز برابر دوده سیر

آمیخته کوفته بیخته بمدام غلوله بسته با ستا تا چهارده روز والله عالم فصل چهاردهم در بیرون

والامرضیت معروف که بعد ولادت بر زنان عارض شود علاج کلش لوبان که بعد از آن فسح خور

میشامید یک ماشه نمک دو سرخ با یکدفعه بخورد بیزی دو دانه دیگر با الکمیز بکوبد و فلفل کرد زد و کوفته

بیخته در شیر اندر یک حب یک بحقو بوده حب القدر سکار صحرائی هفته یکی بدهد دیگر زرچان هفت درم

تخم کرفس سلیحکای از هر یک شده درم کوفته بیخته انگذره درم آمیخته هر روز یکدرم بخورد

دیگر حب الشفاء حافظ الصحت و معجون المحبت خوردن بسیار نافع است فصل پانزدهم در

شیر علاج بلیله از سحق کرده یکدرم تا دو درم با شیر اسفنجه بخورد دیگر روغن گاو ... بنوشد ... زیره

تا دو درم بخورد دیگر ... سحق کرده یکدرم با شیر گاو بخورد دیگر پستان بر پای ... بجای ایضا صالح زیره سفید و سیاه

باشد باب چهارم در امراض مقعد مشتمل بر شش فصل فصل اول در بواسیر ... حارت و از خون بود و اسباب دوم

بود ... علاج اگر غلبه خون باشد فصد باسلیق یا صافن کند ... بالای سرین ... یکدانگ ... ماه

... مداومت کند تا اکل ... اسهال ... بواسیر ... سبع دیگر ... چهار درم فلفل گرد سفید

عدد هر روز بخورد تا هفت روز دیگر ... دو ماشه تا سه ماشه تا چهار ماشه ... کا ...

فرو برد دیگر ... اول روز یازده دانه ... درم ... صاف ... بالیده

در ان یکماشه ... و یکماشه ... سحق ... هر روز یکدانه اضافه کند تا بیست و یکدانه

اگر ... زیاده ... دیگر ... ده درم ... کرده

در هر ده درم ... ایضا ... ضعف ... اسفنجه ...

بگذارد ... صاف کند تا ... بقدر کنار

حب ... بقدر ... صباح بخورد ... یکدام ... یکدام مرد ...

با سیر ... باره ... کرده ... کم زیاده حب ... یکدو درم ...

و با ... بخورد تا چهارده روز ... دیگر ... مجرب ... باره

یک ... یکدام فلفل ... اسفنجه حب ... بوزن

یکدرم ... بخورد ... بواسیر ... صول ... سفید

دو ماشه ... باشد ... کرده دوم

روز ... الصباح بخورد ... بخورد ...

درم زنجبیل بخورد روغن گاو و سرشته کنند که هر یک نخودی ساخته بخورد دیگر هلیله و فلفل از هر یک سه درم

کوفته بیخته نقل بعد از نان پانزده درم نیز کوفته همه را با روغن بادام یا گاو چرب نموده با آب انار دو درم با شیره

گلوله بسته فرو برد نفع دهد که این گلوله شکم کوفته و بواسیر جمیع اقسام را نافع است دیگر سه عدد

مغز سماشه کوبیده با آب رسیده بخورد دیگر بند بودن خون بواسیر که با قبض ... کوبیده خورده برگ مکر

و قسم گلنار برگ ... ... کوبیده کل ... هر دو را سائیده در سایه خشک کنند ... مصر

هر چهار درم برابر کوفته بیخته با شکر گاو آمیخته ... حب مقدار ... صبح و شام بخورد از ... بواسیر

اسهال با ... نافع است ... دیگر ... دیگر ... از هر یک درم کوفته

با آب بخورد دیگر ورق طلا چهار سرخ ورق نقره چهار ... ناسوده چهل ماشه لعل ... ناسوده

زبرجد ناسوده چهل ماشه ... بست ماشه ... بست ماشه ابرک سیاه ... ناسوده چهار

دانه ... سفیدی ... بخورد ... با ... بالش ... خوش ... فال

حب ... بود ... ماشه حب بسته ... ماشه ... ناسوده یکسرخ ... اضافه نمود

... که ... از ... در ... مجرب ... دیگر ... که

... برای جمیع ... بواسیر ... مخصوص

... دیگر ... از هر یک ... کوفته و ...

هم ... بخورد ... دیگر ... ... نموده

... ... بخورد دیگر ... از هر یک ...

کوفته بیخته با روغن گاو چرب نموده بخورد دیگر ... که ... ... است

... دارد ... دیگر ... از هر یک ... درم

چو لکها را از هر یک چهار درم حب الآس دو درم همه دوازده درم زنجبیل ... ده درم بلادر ساییده ده درم بلیلول(?)

پست(?) درم روغن چند همه ادویه بود همه را کوفته بیخته شکر برابر همه ادویه حل کرده معجون کنند شربتی دو درم

علو له(?) ... صبح و شام ... بخورند اقسام بواسیر را نافع است دیگر جهت دفع بواسیر و شقاق مقعد

سود دارد و مجرب برای راحت فایده دارد پوست هلیله زرد پوست بلیله کابلی مقل از هر یک ده درم

کتیرا سنجد درم سورنجان ... درم صمغ ... مقل را حل کرده گوی ... تمامت بسته نگاه دارند و

یک گوی صبح و شام خورند بعد از سه روز دو دو گوی خورند دیگر [illegible] ... برگ

کرکم تخم ... از هر یک چهار درم همه را کوفته بیخته با شیر بهم کرده ... بواسیر هست با شیر صبح و شام

بخورند دیگر برای بادی بلیله کابلی ... [illegible] ... نمک سنگ ... برابر کوفته بیخته

پایک(?) کم بخورند ... نافع است دیگر در افراط خون در درد افیون ... [illegible]

چند روز متواتر طلا کنند دیگر بلیله کابلی دو دو نمک سنگ ... [illegible] ... علاج

بواسیر ... دیگر استخوان آدم را که بسیار پوسیده باشد دود آن بگیرد ... استخوان آدم

کوفته در کوزه ... آتش ... [illegible] ... نگاه دارند و بر آن ... بسیار

دیگر ... [illegible] ... بعد از ... و کلوخ ... نافع است

دیگر ... [illegible] ... شدت ... بواسیر بادی طلا کنند اگر درد ...

... [illegible] ... دیگر مقل ... افیون ...

... معقد طلا کنند بواسیر بادی ... [illegible]

دیگر ... [illegible] ... کوفته بیخته ... [illegible]

که در ... [illegible] ... دیگر ... بواسیر ...

هر قسم که باشد نافع است حکیم المحمد مؤمن الله دری این را آزموده در شیره کدو و بنفشه کرده حلوا و در لعاب لعاب اسپغول

هر روز از دست حرکته بدین یا انگشت شور سوراخ کلماته یا برگ سپیول دیگر زیره کماک خوک

سیاه گاومیش لحم قماح یعنی تنزی با الیه بادنجان پوست نار و زیره از برگ دوام همه را کوفته بیخته

یکجا کرده بدستور متعارف درد بگیرد دیگر هنگام شدت درد بواسیر کلدان سر گیلاس که آب بالیده

کوزه نیز انگشت سیر بنبند و ابکی زخم شود بدست پاک کنند دیگر روغن کنجد حال در اکنار برگ

و سعوط و در کاه تواند مالد دیگر دست و پای خوک حکیم به سیر و در پهلوی او در شبنه بندد چون

خون خوش کنند مالدن لا شیند خوک آن نیز باقیست غذا نابره یا نیز حاله که از یکسان کمتر باشد

علمای دوران نیست یعنی هم غذا او هم دوا و سماک نوع شیر و یا اگر عناب و شهوران نیز نکته نیز از لعد بهم علاوه

و شوربای خون قال است مثل شیر خرمای و بیارونان برنج و در بسیار در فصل دوم در درم مقعد

یعنی ناسور و ... جاریست اگر غیر بواسیر بود علامتش لا اتیت و در فصل موضع و سرخی و در علاج

فصد باسلیق و تقلیل طعام برنج و روغن گل و اندکی لعوق نام سرشته مرهم کنند و لکبار زرد دیگر نیفتد

تنجدرم کنند یکجا مثل الطیبای یعنی زرم منافع بوده کرات که لفوه با زر و زران کند حصر تا مشوره درم

سیاه و سیر و عنکل مرهم باز و استعمال نماید غذا کرواب و فروزه که لازوانم آثار نحیفه باشند

و نیز مثل آنچه در بواسیر گفته شد فصل سوم در ناصور مقعد که در مدت ملکند نیز گویند جاریست

علامتش لا لعد درم ظهور درم و زرداب علاج اگر باقی باشد و در مرهم نبود بدو و اندک سنت

والا تا قد السدی که از آن آتی باخ حالطه باد یک لک تو تا و یکسان نکند شته باشد کنجوالله را نو

ستر باب تمام طلا کنند دیگر زبان سک کوفته سامده لعاب الشعیر حطمی و ناکل تا للد بدان نیابد

و نیک نیک البرکا در او راه اوی باشی جهاز اهل بعض ملح مست دار و در کز کان تا ابلس خوبانند

تا هیچ ریم نبود بر جای او طلا کنند و بر ناصور [illegible] نهند و دور کنند تا نبود و در بشود و دوم [illegible] نهند

و دیگر سرگین خوک [illegible] مازی سیاه [illegible] آب کرده با بول کودک بیامیزد بر ناصور طلا کنند دیگر بر پهلو بشوید

و استخوان که بر آن گوشت نمانده سحق کرده بر آنجا طلا کنند دیگر استخوان کهنه را آتش صندل بیامیزد بر ناصور

بمالد تا بشفا رسد و اگر استخوان مهره کردن کهنه باشد [illegible] ولیکن بهتر است دیگر سمندر سوخته را بسوزد چنانکه خاکستر شود

و خاکستر [illegible] فتیله را [illegible] تر کرده در خاکستر [illegible] بیامیزد در ناصور گذارد و دیگر سمندر سوخته

و استخوان کهنه را با آب سحق کرده به فتیلها مالند [illegible] با ناصور گذارد و دیگر کوکنار سوخته و [illegible]

نگاه داشته تا در [illegible] کرده با [illegible] ناصور طلا کنند و اگر جای فتیله [illegible] در دو سه [illegible] عمل نبود

دیگر [illegible] که در فصل [illegible] یاد کرده شده با قیمت و [illegible] مقعده را [illegible] فصل چهارم در شقاق

المقعده یعنی شکافتگی [illegible] مرض حار باشد علامتش آن درد و سوزش [illegible] و ظهور خون علاج

[illegible] چنانکه [illegible] را در روغن گل [illegible] بگذارد و حنا [illegible] داخل

[illegible] کنند تا [illegible] شود بر [illegible] دیگر [illegible] سیاه با شیر [illegible] کرده

طلا کنند فصل پنجم در خروج المقعده بیرون آمدن [illegible] مرض حار [illegible] علامتش آن

که از [illegible] ورم [illegible] باشد و اگر از [illegible] باشد [illegible] سهولت و اندک [illegible]

و سست [illegible] علاج [illegible] بر ابر [illegible]

دو دارو [illegible] و در آن [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] خون [illegible]

که [illegible] مقعد را

بار [illegible] کند و [illegible] بر [illegible] دیگر [illegible]

کندر و [illegible] بر مقعد طلا کنند فصل ششم

ششم در علتها که علت سابق نیز باشند و لا مرضی مشهور علامت لا امکان در مقعد

و راحت یا قبل از نوبات علاج صبر سقوط اعراض باشد تا باشد بوقت خواب ... فرود برد

باشد و دیگر در باب ... در اوجاع مفاصل و علاج لا مشتمل بر وصل و فصل اول در وجع

یعنی درد بندها و بعضی اعراب و بعضی اندام نیز باشند اگر از خون باشد درد و سرخی الموضع تغلید

فصد کنند و اگر از صفرا بود و درد با ضربان و در زردی الموضع و اگر از بلغم باشد سفیدی موضع و گرانی

قلب و درد و اگر از سودا بود سختی و کبودی موضع است ... که بر اول وجع المفاصل و وجع النسا

و نقرس نافعست آنکه اول در سه روز ... ضعیف لا زنجبیل کنند ... ماء الجبن

دائم نخورد از هر یک ... دو درم ... دو دام ... چهار دام ... بخورد بعد الطعام

روز چهارم حمام ... روغن ... در شیر گاو بخورد ... لا ترید ... هر یک ...

... از هر یک ... کلک ... چهار چند ... روغن ... دیگر

روغن ... که ... تا ... چند ... باشد ...

صاف کرده ... روغن ... شیر ... دام ... خوش داده

... از هر یک ... ماء الجبن ... هم را

... کرده بر آتش ... روغن ... صاف کنند ... تمام

... نصف یا ثلث یا ربع کم کرده بخورد و روز ... بخورد ...

قبل ... بعد ... بعد الطعام بخورد ... دیگر ... از هر یک ...

... سنجر ... روغن گاو ... روغن ... از هر یک دو دام

همه را دور انداخته و سرش مهر کنند تا دو روز بماند چهار پاس آتش دهند چون سرد شود نگاه دارند اگر
ماده کم باشد سه درم و الا چهار درم بخورند دیگر پای بر تاک کشنیز انگوره کحل کحور بر بره نفید
حب دار فلفل فلفل مویه چوک عمر بر سونتها برنج و بنکاهار بکری سف کل همه برابر باریک
بسایند و سه چند ادویه فلفل سوای فلفل زو چند ادویه تر تهله همه ادویه را کوفته بیخته با سه وزن ۳۶
دام روغن گاو بیامیزد و در ظرف انداخته کوکل که بعد جوش صاف کرده گرفته باشند معجون ساخته علوله هر روز
یک علوله باید بخورد و لکن باید جوش را بشاید و مفید بر بی الواقعه با قولنج و بر سینه و قبار سینه
و بکسبه و بواسیر را بسیار نافع است دیگر روغن رخسل بر ای جمیع اقسام اورام و اوجاع مفاصل خورده
و بالبدن نافع است از روغن بید انجیر یک آثار ... ک ... چند آن بجوشانند که روغن بماند صاف کرده
از بعد هر روز باید استعمال نماید دیگر بوجع المفاصل و عرق النسا مجرب الفعل است آمله ... ساکت
... کوفته نموده قند سیاه از هر یک دو دام در یک جا و ... هر روز ... بالا ...
بجای ... صاف کرده بخورد ... بخورد ... در روغن دیگر معجون مثلث مولسب
برای وجع المفاصل و عرق النسا و درد پشت عظیم نافع است ... بلیله سه توله
آمله ... ... فلفل و دارچینی و بادیان و رخسل ... بلیله از هر یک دو توله ...
زر اوند ... از هر یک نیم توله ... توله و سه درم ... ... فاقلم ...
... از هر یک دو نیم توله ... دام
ادویه کوفته بیخته نموده عسل قند ... تر ... دو درم ...
... خاصه ... که ... و ...

وشراب و اغذیه غلیظ ردی الکیموس اگر از وجع بر بدن بود دیگر ... و اعضا از هر قسم که تا [illegible]

سپید نموده با برگ آن محلول طلا کرده گرم نموده بر عضو سالم به بندد چند روز بعجل که بسیار مفید است فصل

دویم در وجع المفاصل که نقرس و ملا در دیگر است که از مد بر شروع میشود اطراف را از میر در و کاه

تا جا میرسند و اکثر از سر پی خاورد کند وجع الورک انست و مکرر آنکه باد [illegible] به رگ عرق النسا که موضع

پس ساق است بسته شده و فصد کنند بعده فی وا اسهال دهد صبر سقوطری چهار دانگ بانه پوست بلیله زرد

از هر یک سه دانگ بانه بعسل بندد خوراک تا او نوبت ونقاصل تا مرتبه دیگر نمک سنگ الجور

با دیان فلفل دراز فلفل سیاه حبه بلبلول کو به با هر یک از هر یک درم بلیله کابلی هندی [illegible]

از هر یک دو درم همه را کوفته بیخته چهار درم تا نخورند دیگر پوست درخت کچار دو نیم درم

سائیده بیخته عمل تا یکصد بخورد فصل سیوم در وجع الرکبه و درد زانو و ساق پا شد علاج دار فلفل

جو بار برابر کوفته دو درم با یکسر بخورند و روغن جوز بار طلا کنند سنجر الا دهر کتان ...

دیگر کنجاره بعد کهل کنجد و تلیله آب ... سنج کنند و به بندند تخم بو بر جو کوبنده در آب بجوشانند و از

که حکم ... طولی ساز بعد آن ... بر آن عضو بر بندد دیگر از حکیم صحیح الله بر آن در روز [illegible] شبید

وقت خواب بخورند تا دوازده روز بعد الاحتیاط الملوک تکتو به باریک قند سیاه کهنه کهن درمال

سیمک نموده وقت خواب بخورند تا چهار روز و کنجاره کنجد و دوا بلیله سیاه یکدام تا آب ساده حکم

ساخته طلا نمایند دو ساعت نشسته و اندر فور روی یکبار عمل نمایند تا چهار ده روز شفا شود

دیگر ... تا ... گویه بلوج صبر از هر یک ... کوفته در آب برگ حل نمود

طلا کنانید و درا ... یک آنکه عضو کو احساس هر روز تا ... مرتبه همچو ستور ...

اگر سنجر دوا دردا بوده رنگ ... دیگر چند کلک زده چوک [illegible] دیگر روغن بید انجیر مار و ...

طلا کنند بعده کتیرا ... کرده به بندد دیگر ... زالوی ... دیگر ... با برگ ...

... کرده ... چهار ... در زیر ... درد ... اگر ... بالدرو ... ده ... گاه

... دیگر گاه ... خبر ... ... انگشتان ... خون ...

علاج ... ... دیگر ... زردی

... دیگر ... ... با ... ... صفرا

... ... و سرد کرده

... دیگر ... ... کندم ... مک ... الله

... ... دیگر ... ...

... ... علاج ... ... دیگر ... باده ... بال

... ...

... باده ... ... دیگر ... ...

... ...

دیگر ... ...

... ... تجربه ... ...

اگر ... علاج ... ... حرکت ...

... علاج ... ...

بارده واگر از ماده بود علامت آن فقد علامة مذکوره است و دیگر باحوال بود و در معده کند و بکلی علقمه نموده
بسوزد که درد دندان ساکن کرده هر روز بار روغن گاو از تخم باشد و بادام نه بخورد اگر روغن میسر نشود
باب بعضی علاج درد دل و ملوخیا مربع است فصل ششم در بیان ... علامت که در هند ولایت ... شود
علامت ... حال اکران و سحت گردد که از جا جنبیدن نتواند و درد کند و ... درد ناک
مریض حال مینماید که بدن را بجای ... علاج ... بسیار بلیل کرد و لیف الله بخور
د کنند ... مدار ... خورده ... گرمی و ... بالقه ... دلو ... را
جو کوفته ... وضع کرده و دوام ... تنقیه ... ماند ... صاف کرده بخورد
و ماء ... و آبو ماش و ... و ... کند ... ناخن ... مربا ... دیگر ... علاج ... بالله
... القمع ... فصل ... در ... کرده ظاهر شود ... درد کند
علاج فصد ... و ... و اسهال که بلغم ... کنند ... و دیگر ... مربع لعاب ...
و یک ... ساق طلا کنند ... فصل ... و ... الفصل ... بادر ... وصد
... ساق ... علاج ... گرم ... نموده
... بادر ... برابر ... سحیه
طلا کنند و ... کنند ... بخورد ... و دیگر ... برابر با ... چهار
... کاو ... و دیگر ... روغن ... کرده با ... کار
... کنند و بخورد ... شود فصل ... المسا ... ریاح ...
... شود ... علامت ... ظاهر شود حرکت کند
... علاج ... طلا کنند

و الله الموفق لیمون چند و دیگر کیر کمو نیز و سیاه قند از هر یک یک دام معجون و حبّ بقدر
نخود حب ... که چهار ماشه تا شش بخورند و حلویات شیح که ... سکنجبین گویند و موخطه با ماء ...
... کنند و دیگر براسب در قند بیخته فرو برد و گرم کرد ... باد انیسون و بر نداد و و کنند اطفال
را اطولطه ملکو مند و ... ماء مسکن ... مشهور ... رسیب ... قند بیخته قرص
دیگر ... که ... کرده ... ماء ... حب بسته ... بقدم ... دیگر
گزدم ... بیرون ... حب ... حال ... و ... اورا ... بسته ... بلا ...
... دیگر ... قند ... مسیح ... بسته ... روز ... بیرون طلا کنند
... کا ... قلعی ... اندک ... طلا کنند ... دیگر ... گویند
... طلا کنند و ... جمع شده ... دیگر ... بگویند و ... جمع
... اندامها ... کنند ... دیگر ... باشد ... را ... همی
که ... شده ... بوند ... که ... را ... و ... جلد ...
بلتیقا خالقا باب ... در ... دو ... که ... و ... فصل اول
در ... علاج ... دیگر ... که ... اندر ... بر
... هر روز ده درم ... دو دام ... باشد ... بخورد ... واقع
... ایشان ... و ... و ... و ... مجموعه ... راست اند
بطون ... کرفته ... معرفت شد دیگر ... باقند سیاه کهنه اندر ... ب
دو دام بخورد و ... دیگر ... کلوی ... شیره ادرک
... سه ... هشت دام و قند سیاه چهار آثار بدکور و پانزده دام انزا حلاب کنند بو معجـ

سوخته و فلفل و شیح و سنبل و الاکحل و حباب هر یک جهانی دانه در طلا سازند و چون سرد شود بیست مثقال

شهد بیامیزند و از درم با یک کوله روزینه بخورد دافع اقسام آماس است دیگر روغن بید انجیر دو درم کیرباد کاد

سه درم شیره کاه یا نرده درم هم آمیخته بخورد و حشیشی بید انجیر تمامی انواع آماس دفع شود دیگر

زرنیخ مثل نمک برابر سوده با روغن بلیع طلا کنند انواع آماس بار دیگر دفع دیگر بران درم

که بولش از بلغم و رطوبت فزون بود نفع تمام دارد دیگر برگ کدو نیم کوفته بکمست با سنجی کرده بخورد

دیگر زنجبیل با آب سوده ضماد طلا کنند فصل در علاج دردها و آماس یعنی آماسها خود که آن را دمل گویند علاج اگر

آغاز باشد چون بپزد و بگذارد تا به تحلیل رسد دیگر در ابتدا بسیار جو یا گندم یا نخ ساییده در روغن پخته قدر

نمک در آن افکنده روز و شب چند مرتبه بندد در روغن [illegible] اگر باده باشد [illegible] و اگر کم بود به تحلیل برد

دیگر گنجشک [illegible] شود دمل و هر جایی که خواهد بکنند [illegible] در حال [illegible] کند [illegible] دیگر

برگ شفتالو و برگ بالنگ و برگ [illegible] و برگ تمر هندی [illegible] دمل در آب [illegible] بخار آن بر آماس

که باده هم رسیده باشد [illegible] بالا بندد و روز [illegible] دیگر [illegible]

سوده و پخته هم آمیخته تا بر دمل ضماد کنند دیگر [illegible] تازه سوده در روغن [illegible] مد

بر دمل بندد [illegible] پخته سوده گردد دیگر در ابتدای دمل [illegible] بر دمل طلا کنند و [illegible]

[illegible] کند [illegible] سوده ضماد کنند و چون [illegible]

[illegible] طلا کنند و اگر [illegible] اضافه کنند [illegible] دیگر [illegible]

[illegible] طلا کنند [illegible] دیگر [illegible] دمل بندد دیگر [illegible]

که [illegible] باشد [illegible] هر آن گمانه [illegible] باریک سامده

اول [illegible] دیگر [illegible] دیگر [illegible]

کوفتن اسپار شد روز سه شنبه بیگاه طلوع آفتاب بر جای تر در زر کرده بعد بشیر که بپا بندد که

ان ساعت سرخ آبت در پا ماند و دیگر برای درد آماس که در کف و انگشت مثل عمل رویش شود دنبل

و آماس کردن و دیگر اندام را نیز نافع است دیگر برگ سیر سالم بر روی که نموده متواتر مندد دیگر برگ عناب

کهنه کرده سحق و بر شش بر نیم مندد دیگر دنبل هو نیم را با تیر بر سامده شیر که نموده لیت کنید مجرب است و سلام

در شرح ماده و آلا ورم صفراوی بود علامته الالتهاب و آماس ماترافه والتهاب و شدت و بورش و محلت

در دست و این دو قسم بود قسمی از صفراوی خالص باشد و شناخته شود بجلا مدن انگشت لکر رنگ

ورم زرد گردد و سرد است و دوم سرخ بود خالص است والدعر خالص که مختلط بود با شیاف و خالص انتقال

موضع بموضع دیگر انتقال از غایت شدت ماده کهلک غیر خالص که میکشد باشد و بعضی در محلت سریع و میل تر

عظلم و العلاج خالص یا مار باشد و صاحب اختیارات قاسمی گفت به مدد سیاه ... سرکه

نوشته اند ولا جوشش سرخ رنگ است یکدیگر پیوسته با بورش و حارس و دانه های خورد بود مانند جرز آن و بیشتر

در سر و روی پدید آید گاه خشک باشد گاه تر که زرد آب از آن ترشح میکند اگر بسیار عت علاج بکنند بجذام

گردد و دیگر بیضه بدان از صفرا مثل جوشانده بلیله که در بس کیمات نوشته شود غیر آن دیگر بلیله کابلی نیم درم

و قند سیاه برابر آن نکوبد بخورد و دیگر تر بیله صد و شصت درم که برگ سنا و بسفایج و اسطوخودوس از هر یک

دو نیم آن با سحا جوشانده مقدار نصف بماند صاف کرده کنند یک دوازده کوکل سی و سی درم روغن

بیدانجیر چهل و شصت درم در آن اندازه در ظرف آهنی با آتش نرم بپزند تا آنکه غلیظ شود و خوب شسته

نگردد و چون پخته شود انگاه بردارد از یکدام با دو درم هر روز بخورد و غلبه بلغم بشود و باد دفع شود

این را اسکنه با کوکل گویند دیگر برای اطفال کل معصفر سنبل الطیب خشاش

مساوی کوب نموده با دوده کوفته در آب بو با منده الا صف بماند صاف کرده دایه طفل بخورد و مقدار ...

قدری اطفال هم بدهند و دیگر گل بنفشه برگ بنفشه کشنیز مغز بادام یک درم ترنجبین دو دانگ آب جوشانیده باشند دو دام

بمانند صاف کرده بآسانی اطفال بخورانند و برای دایه هر روز باد و دام کوفته و در آب بکنیم باد جوشانند تا کم

چهار حصه بماند صاف کرده بدهند دیگر مجرب ترهله پوست سل کر کلوی داربلد مجسیح وزن برابر جو کوفته

کرده چهار درم در صحت چهار دام آب جوشانند تا نصف و لعاب بماند سیر کرم همه بخورد و نیمه را

لثه تر کرده بر علت گذارد و دیگر حاکو مقشر در هر ماه سه روز که فصد است بخورد و عدل نمک و دیگر

بول گاو که اطفال را وبا و مرض ابتلا شود با مرگ که در نهم و دهم ماه حمل چهار ده روز برگ حنا کشنیز لذر یک

یکدام در یک پیاو آب حیات صباح با لیده صاف کرده بخورد و دیگر از حکیم صبح الله علیه سته سرخ باده که نکرد کانا

شود بر آنسیر بسل سیره برگ بوزه بعد از آن تب حادث میشود مثل بدن خون با در بدن آبله اسک

داشته باشد در بدن آبله قرحات حادث شود و اگر اطفال را موی عارض شود و گوی بلدک شود دیگر سنها که

نیل کشتی کهنه سیری جو روبه با و [illegible] نقل دار شیشه زعفران مشک سونته مرغ از هر یک یکدام و شماره

یا اثر ده در شیح بهر اگه اول آنسیر مولیا کوفته ده دام بان لحیه با مصالح و صد عدد بهم را خوب کرده

بقدر لایم با [illegible] واگر طفل چهار ماهه باشد بقدر صمغ و بیحس در هر ماه یک حبه اضافه کنند با شیر

مادر با مدد بدهند و دیگر کافور بهم وزن بخورد با شیر مادر بر ریک لکلدب و باسیده بالا

بدمه [illegible] فصل چهارم در شرحها که در [illegible] گویند و مشهور به [illegible] لکلد و خلط

جار باشد و در روز بیشتر بود و [illegible] کند و چون از اخلاط بارد شود در [illegible] علاج [illegible]

[illegible] از سه درم تا چهار درم بخورد و دیگر [illegible] و سفیده برابر سائیده بمالد و دیگر [illegible]

[illegible] تخم [illegible] کرده بر روغن [illegible] بمالد و دیگر [illegible] سائیده تا [illegible]

روغن گاو [illegible] کرده [illegible] بخورد و دیگر [illegible] که [illegible] اطفال [illegible] کرده

در آب بمکند هم و سپید برگ کاه کوفته آن را بر موضع ازار بمالند قرص الکافور نقوع کشند و یک کف برنج که در هندی اکره
گویند و آنرا معصره و توله شب در حباب نهند صباح آن صاف آنرا گرفته بخورند و ثقل آنرا با روغن بلیح بمالند
فصل پنجم در آتش پارسی و آن جراحت باشد مانند آتش که روز بروز زیاده‌تر میشود و علامتش درد آن
موضع تپ و خشکی دهن و رعشه و دمه و اسهال و قلق و بیخوابی و دوار سر و تیرگی رنگت و بیهوشی و
اضطراب طبیعت و چون بخورد این بعد ازین باید ابلا کردن و قی و فصد اعضا علاج تخم سرس زرچوبه
دار فلفل کوته بلیله صندل مکر الدکن بالا همه برابر ساییده روغن گاو آمیخته بر جراحت طلا کنند دیگر قسط
برگ چوبین دار فلفل برابر آب آمیخته کرده کلکات بازی و با روغن کنجد ابو سعارف به برند و طلا کنند
فصل ششم در بسهونک و آن جراحتی است چون تر آبی بعد زیاده میشود و علامتش آن است که
و کثرت ماده کم و زیاده میشود و علامتش آن تپ و درد سر و شکم و بدن و چشم هم گشاده و چشم
اگر از سودا بود رنگ آن مایل سیاه باشد و اگر از صفرا بود با زردی و جریان آب و اگر از بلغم
بود خارش و صلابت آید و در جراحت با فسرده و قی و بد مزه بیت علاج صندل ناگکسر و سیری
چولائی در گلیم و پوست درخت سرس و برگ ملیته هر یکی لدویه برابر گرفته با آب سوده طلا کنند
دیگر پوست درخت سپستان با آب سائیده طلا کنند و بجوش آن بشوید فصل هفتم در ... و آن
... و بعضی ... مثل خوره در رگهای سر و یا ... و ...
ظاهر میشود و هندیان آنرا ... گویند اگر در دست یا در پا ... گوشت بسیار باشد
و درد اعضا ... علاج در آغاز ... باید دیگر ... پاره از یکدام یاد
را ... بجوشد ... بالا بندد دیگر مرهم ... زرچوبه ... برگ ... یک
کوفته ... برگ درخت ... افتاده باشد

باشد یکدانگ ابریشم ادویه را جدا جدا بسایند و از پارچه گذرانیده موم یکدانگ سیماب یکدانگ
روغن گاو بقدر حاجت همه را بهم آمیخته گرم کرده در روغن اندازند مرهم سازد و بر سرطان و دمل طلا کنند
نیز بیابد از همین مرهم میشکافد و اندمال می یابد در مرهم دافع سرطان سنج مبالغه بسیار بتجربه
درا اثبات نموده بعد استماعه بعمل آمده بیکبار ثابت فصل ششم در طاعون و آن از امراض مهلکه است و ماده
حاره محرقه سبب آن ماده سمیه است که عضو را تباه سازد و لغو مید بد و لنبر امثال کیفیت
سمیه بدان ... و اکثر در همیشه بقدر مذکور بیرون می آید باسوزش و ابراء بسیار
و اسود یا سیاه یا سبز و غشیان و خفقان عارض شود و مهلک است که در اعضای ضعیفه حادث شود
مثل کنج ران و بغل و پس گوش و ... لازم است علاج فصد منع است تا ماده سمیه در همه
تن سرایت نکند بهتر است که در آن موضع زلو بچسبانند و خون بسیار بیرون کنند دیگر صندل
سرخ و کبود ... جدا جدا کوفته بیخته بعد از آن در دوغ کافور خسته اضافه نموده پوری بدهند
و در روزی سه پوری با آب سرد بفاصله دو پاس بخورند و اگر از ماده باشد بتفاوت یک پاس
کافور خورده بکسنج کاته دو سرخ بفاصله یک پاس بخورند بسیار بار دیگر تاج سراب با برگ ...
نبات خوشبوی سرخ روغن ... شیر مقشر چهار درم در شانزده دام شراب ... هر اوقات بو
میکرده باشد و کسیکه ... بار سلفه باشد یکدام بخورد دیگر جوزه مرغ از پشت چاک کرده بر آن موضع گذارند
چند روز ... دیگر ابیر بول ... بخورد و در صابر طاعون
باشد طلا کنند دیگر ... منشود در
عمل ... دفع ... اغذیه بارده که خون غلیظ کند مثل عدس و کباب و سرکه بخورند ...
کرده ... ادویه بارده ... الموضع را

بانگ نشوند و مریض را از جای سرد دور دارند باید که از خوابانیدن و نشستن بر زمین و برهنه
ماندن نیز اجتناب نماید تا بدن به بخار ارضی سست و مائی بنا بر شود زیرا که بدین سبب
کسانی که در ایام وبا خواب خوش بر زمین دارند اکثر اوقات برهنه میمانند هلاک میشوند
فصل نهم در شکنج تعلک و اماس پستان علاج پیاز سرخ پاک کرده در خاکستر گرم
پخته و نمک کوفته سیر گرم متواتر بالا بندد دیگر در آغاز سپر بهونکه دو درم مرچ
پنج عدد با آب سوده طلاع کنند و از دو درم تا چهار درم پنج عدد فلفل گرفته
در آب سبب بخیسانند صباح مالیده و صاف کرده یکدرم شهد آمیخته بخورد دیگر
در شیر تر نمک سحق کرده طلاع کنند دیگر برگ تر تازه در کیله پیچیده بخورد
تا سه روز متوجعی که بیمار ندانند دیگر برگ عباسی گرم متواتر بستن ورد اماس
معاین و سالسست فصل دهم در زنج ا در هند دیگر گونند و بعربی لولول اگر
بسیار باشد اول فصد کنند و مسهل سودا دهند بعده گوگرد شتری با بجی برابر
سوده در گمیز گاو تر کرده تا ده هفته نگاه دارد و باز با گمیز سائیده چند بار طلاع کنند
دیگر جوبه وسانجی برابر کوفته بلعاب دهان طلاع کنند دیگر آلا مجه را بطریق سه میشود
نصف بادام را دو پاره کرده نمک بمالد بعد از آن برگ تنبول پیچیده بمالد فصل یازدهم
در دندان درد و بسوء علاج دندان درد عصر وزه دو درم قند پنجدرم انگوزه ربع درم یکجا
کرده بر جامه طلاع کند و بر دندان چسپانند دیگر برای که شما بردست ان سرایت
کنند نزدیک بهلاک آلی هم گویند بیشتر در آنجا شود و سوزش بسیار کنند و از سمت
و حدت در تمام و سستی ان سرایت کنند نزدیک هلاک بسیار ندارند از این خوف

لکن خوف لقوه بر بدن العضو بخور کرده اند دیگر چوبی که در یکیان کحل بستانی که آن را موصله میگویند با آب

اشکرده طلا کنند دیگر رحل نمانند دیگر بیدلوف با آب طلا کنند و از یکدرم تا دو درم بخورد دیگر برگ ورج بحری

که آن را کردی کنند هم گویند با لویه برگ در مالد و میشود در کنار آب میروید با آب با مائده ضماد کنند

بر آلایش هم گوش کانه داخل کنند و لو بیت دیگر بلد و کتیرا با آب بوره ضماد کنند لیکن بعد شستن مکرر

عمل کنند فصل دوازدهم در حد سیاه پیه کچ علاج گوشت کادسه چهار دام در آب خوش بپزند

تا مهرا شود چون آن تمام بخورد و خورد در خورش با ابای آب بخورد و هر چه بر آمده باشد همان نماند دیگر

دیگر املکه خام که در دو درخت نیل سیاه شیب بوران دو دام در هست بیایه آب جوشانند با کل ... قدره

دو قیام نبات آمیخته بخورد و این ورنا برای جو ابست برای کودک موافق است ...

للقدر یکسر نیم خود را با یک سطر اضافه کنند و کنده و برین نبات از ترماک ... افزایند دیگر

لدیلج که شود آن را با آب سیار بند لطف ... او با آب بوره ... در ... دیگر

سه چهار دانه تخم سنبل صاحب فرو برد ... دیگر سپستان یعنی بوره با آب

در چشم اندازند و دانه ها که در چشم ... دیگر پوست ... درخت

لرزان یعنی سپل و بر سپستان و ... بر روغن گاو آمیخته بر دانه ها طلا کنند

هر جا که شورش بود دفع شود دیگر استخوان سفال ... در پای راست بند ...

در پای چپ دیگر ... هرگز ... دیگر انار ...

تمام دارد فصل سیزدهم در ... که مشهور با ... اول ... کنند و اسهال ...

حب کنند که بیدار ... دیگر ... حال ... دو دام ...

ده دام کوفته بیخته ... دیگر ... بخورد ...

که خواهد با یکدیگر دیگر بس کیوز بیدام فلفل سانزده عدد مریع سه دو و عدد نمک سحق کرده در قند باده

الاهدر که حب بود الان بسبت چهار روه حب مدد یکی صبح و یکی شام فرو برد بعد از تبرید لکد بر خوش کند بلا علم

بکند پوست کنجال بیدام بلیله بیدام در چهل دام آب بجوشاند تا ده دام بماند مصفی کند

تا سه روز صبح و شام دیگر سنبل هفت یکیم تا یک سنگ با پیلا یکبار یکم که نه بقدر سه تا یک ساعت

مائیو بر کت بتنول القید فلفل حب لعلا روز یکجب دوم روز یکیم سوم روز یکی صبح

و یکی شام تا هفت روز بعد از کیتیک نمک لک مویز انگور شیر گاو یا نیز بخورد لاکن

با پنج کوشید و توسه بکند بر بطن جوشانیده بخوره کند دیگر چوب چینی را کمالا فرسک بد مطرق

و بعد جوب مذکور روز دا کوفته سحته مصطکی بدو یکدام قند سفید دو دام سفوف سازد

برای امراض بلغم را نیز بهتر است دیگر سرطان خون سو دو بیوه کاک جگر کهر امصکو کونند

اجمین پر کرده و بیلمند عدد شیره مذکور مرهم پر کرده بیوی لذذ و مرکان و برد

و رایس بلد سه نوز حل کند بریکه بیض بجوت تا آب رفکرده بر زخم الساک طلاء

تمام با عور بایر دیکر بر روز بیره کاو هفت روز تا قانخوبد در سه روز قلع کند مصرت

دیگر برای زخم آلتناک که در بعضی جا شیل لعل زنبی بر روی آن بلیله زرد آب کتیم تر جانه

سوده لکام بلد لطور مرهم خوابد مرند صبح بر زخم طلا کند دیگر در دفع درد آرد

سهیلکا زرد بحذرم بر وره بحدام تومان بیزیم تا سه روغن گاو سبزه و نیم دام اول

چهار و نیم تا سه روغن را چه لتباید که روغن در خورد چین فسم مار باز عمل کند

لعده دام تمام در خورد و ظرف لکام در عمای بر حالر هفت روز سر

از یکسو تر بشید و بادی دیگر بیت بعد از نم وادم و کیقیه اند که بحسب مریع سه

است خوردن گوشت میش سیاه با هم بلبل بیرون آید بعده شوربا خمیده الزام نماید فصل چهاردهم

در جرب یعنی خارش و گر و خشک گنده علاج سیماب یکدام موم سفید چهار دام روغن گاو و دو دام موم در روغن

گداخته سرد نموده سیماب دران آمیخته با تن مالند بعد سه روز متواتر در حمام مالند تا عرق نموده

غسل نموده دیگر گوگرد دو دام اجوائن خراسانی یکدام پوست بلیله سیاه هلیله کوچک سیماب نیم دام هر سه ادویه کوفته

بیخته سیماب کهل نماید چندانکه سیاه شود بعد از آن در روغن بلم کرده بمالد انشاء الله تعالی اول

روز فرق شود دیگر [illegible] نموده یکدام گوگرد [illegible] یکدام کافور چینی چهار دام [illegible]

درم هم کفایه کند هر سه آمیخته سفوف کند [illegible] در یکدام روغن گاو آمیخته بالد چهار

[illegible] در آفتاب بنشیند هر جا که خارش شود بدست بمالد [illegible] و بالد غسل کند [illegible]

[illegible] دفع شود [illegible] در [illegible] گراید [illegible]

[illegible] چهار روز [illegible] نماید دیگر [illegible] ریزه کرده در آب

بجوشاند [illegible] روغن گاو [illegible] بجوشاند بعد [illegible] روغن [illegible]

[illegible] خوردن [illegible] روغن [illegible] جرب [illegible]

[illegible] در [illegible] کرده [illegible]

[illegible] کرده در ظرف [illegible] کند و روغن [illegible] بر سر آن اندازد

چندانکه [illegible] شود بعد از سه روز اندکی حرکت داده بر عضو خارش بمالد تا سه روز

هر روز [illegible] حرکت داده [illegible] ملاحظه نکنند تا سوم روز دفع شود

و هر [illegible] روغن کم میشود دران ظرف روغن دیگر اندازد [illegible] فروزام

خردل اصابع گیر و اصابع هر دو ام کوبکرده سایده در کاسه دارد هر شب بکیال اثمد دارد و صبح اثر شب فرو برد

و بجوشد و سکه با الاخوره و در وجه بسمن را در روغن بلوط سایده بر بدن مالد که در یکنفس دفع میشود دوای

مبارک و البقع دیگر الا خارشت و داد و کنجد او در چشم باد و بابک دوای مبارک وصل

ست درآن
مجرب کیرو با بجی زنجوبه شال هر باب بجماعه چوب باریک سایده سرخ حصه مالد شفا دهد النماحه :

بر داسته صبح آتش العلاقه صاکه فرو برد و دو جرس را در روغن بلیح با یک اسفیده مده

بر بدن و در چشم طلا کند مالد که خشنی با دو بیت دیگر دوای خارش مجرب از دهان جای تازه

سکه قلیه بتو به را سایده هر سه باید در کوزه چوب عصه مالد با یکدیگر شود در یکه صدد دیگر

آب باللده بسته لکام از دوبدن را جرب کرده پس چهار گرای با یک عسرکه خشل النساء و الله تعالی درسیم

چهار نوبت شفا یابد فصل یازدهم در قوبا یعنی داد و آن چهار نوع است سرخ و سیاه سفید دیگر

علاج آن کسیار در بدن باشد و اکثر جا با آب دو ... سرخ کنار جدام بد کو میشود بخورند دیگر تم تا

مدی سریف چست سرخ و سفید برابر بوده در روغن کاو انداخته سه روز در آفتاب دارد و بعد

طلا کنند دیگر برای داد و کنجد بدبا رد در حد در همون الا منند سفید کو کرد والوله ساز نیم آب

یکرنه و بآب بشل صندل ابیاد اللا جا برابر جاک درشی نورسنده طلا کنند دیگر تخم بنوار نکحد سیاه

ریف قسط دار فلفل زنجوبه سکاک برابر بوده صابحکند شی خراشیده باب طلا کنند

داد و بهق دیگر دفع شود دیگر قلم تومای و کافور علیحده علیحده ماکیان سامی علی الخصوص قلم تومای

سرمه سا سازد بعده بور انتحدام روغن کاو لسا بدور او بدر آموش بر الس کند ز ردیا که

روغنی بکذارد و مسموم در روی صلکرده بکار دارد آغ موم را حرکت دهد با که زود ... بعده قلم

قلم توتیای سبز و قرنفل اندازد و یکجوش دیگر بدهد زیاده آتش نکند بعد از آن کافور در روغن مذکور بیندازد اندک اندک
یکبار و با سیخ آهنی خوب حل نموده آب توتیا اندازد و بگذارد تا سرد شود آنگاه بر قرحه طلا کند
تا که بند مرهم گاه داد خارش بمالد و بگذارد آتش انگشت گرم کرده بر آن بمالد عجب دست موده مدار
نماید مجرب نسخه موم سه توله کافور و قلم توتیای از هر یک دو توله روغن بقدر احتیاج دیگر شیره برگ چنار
هر روز سه مرتبه بمالد دیگر صندل سفید که در شیره لیموی کاغذی سائیده بمالد و بگذارد تا خشک شود
دیگر بجهت قوبا و جرب زرنیخ ده درم گوگرد ده درم سمات تیخ توله روغن زرد بکشد با بجهات
طرز نوشتن آنست که سمات گوگرد کجی کنند بعد از آن زرنیخ را ملگره در پا و آنرا روغن بکشد
بالد خوب لیت کند و در پارچه ایت رسیده بمالد و بر سیخ آهن پیچیده بر سینه محکم کرده یک سطل پر آب
میان آن نهد و آتش کند و نیم پاو روغن با قدر اکم کم بالای آن ریزد پارچه بسوزد و قطره ها که آید دیگر
در آن سطل افتد همه را جمع نموده نگاه دارد و وقت حاجت کف دست را چرب کرده بر جرب
قوبا بمالد دیگر دوام سفید بمالد که بجز بالاتفاق رفع شود و سوزش آن اهم لکه داشته باشد فرو
و گوشه را امید با رفع تمام فصل ... در آن کوشته و آن درمان یا خارش و بثور
علاج خارش و عموم جدری برابر همه برابر با ... طلا کند در هشت روز به شود دیگر گوگرد
در شیر ... طلا کنند اول در ... دو بار ... دیگر ...
سیر سفید کرده بقدر ... در روغن ... کنند ...
کنند و در آن ...
یکبار دو بار طلا کنند در سه روز رفع شود دیگر گلو کی یکدام ... روغن چهار دام
کوفته بیخته در روغن مذکور آمیخته نگاه دارد بوقت احتیاج ... بمالد ...

دیگر یکصد درم بو علوفه کلدیرا در روغن میده بجز جان بریان کنند که بوخته شکستن و ممانعت ده بماله دیگر سعی
در باقی بافروع حنیس لیهار لیار بنشت وریم بدو اران جای نشته بدرد و خارش بیکار در این علت
درد بدن ما کسبری ما نکرد کو مند مصری که بحصل الراس نیز کوشید از افزوده ام که روزیا شکم برسد بدرد
از عسل جمال ریم باک شده و اندمال هم یافت درد و خارش ساکن شد محتاج مدلوسی و تنکیه شده دیگر
برگ درخت فراس در دارب یافته طلا کنند که مجرب است فصل سیزدهم در بثور و عصب
دیگر باسه و فیروزه فیلا دیا که در سر باشد بوفید که یاخن علاج جالیون للاموری باب یافته در زیر فیلا کنند
بیکنند و بدوست حالد رف بوره و صیاح با کرم بشوید جمل یکسبت کافی سی کند دیگر موم تیجانه شیره بیجاند
ببعد مایکاته روغن گاو چهارده ماشه که خمیه بر آتش نحو سازند و روغن را و لعیده در دوم ذرورا بدارد
بگذارد و لعد از ان خذ الحاجه تا بلس کرده خنه در رحم نیز فیلد کنن بیاض بر ارد باشد دیگر فیلد سیاه
بقل و حرص بهدو بمالد و موم همه برابر بشاب یافته در روغن گاو گوشت شده بیکم بها الله چند روز
ببجال کرد دیگر اکر از بر فیلد خون اید سعیده و بیضه باکلان مرهم ساخته بدرسد چندان بمالد که کمتر سور
دیگر برای بر فیلد یاخن بدرجه یا بافته در طرف آهن با بلیله کلدان صلابه کرده بر یاخن بکذارد
باحساب در روغن زردینه برشه فصل سیزدهم در کلف و بهق که سفید باشد علاج کلف
اندک و نمک باشد بحجامت و فصد الصیاح بود بد و او دفع شود لکد در شت و لسیار با نسخه جامه
بریج مکرر کنند و فصد با بلیو بازیقال کنند و بکار برد روت نکمی و کتیرا نیم جزء ابکر کرده ماشد
خبر با نیز بسحه بکفنه طلا کنند دیگر زعفران میلفت متریع ارسد و باکسته بدیا کهنه کلاه هلوبر
قمری کاو لوح زرعونه و لاد بلد محجمه بلی کلدند و تکمیل نیکو کرده به کوبید و جوکب بر یک کمر درم
بریک سی درم روغن کنجد در صد و پنجاه و شش درم باب بجان چند روغن اسفنجیه بیرون آب بسور

بسوزند و سیاه کرده طلا نمایند و طلا کنند بکنجد و خال و مهاسه و مانند این دفع شود این را کلما و مثل کوبند دیگر
برگ سفید بوی با تخم برابر با سرکه مثل سوده بر موی طریق ادمکه طلا نمایند تا سه روز نشویند بعده طلا کنند دور کنند
درستی شیخ این عمل در باره نقصان کنند برای دفع موی سیاه سهل بود سوده و قصد کحل کند برای
موی سفید سهل تلخ دیگر جوز کوبه تخم سوز سیاه دانه درو جوز سیل گنجد سیاه و ابلیله و پوست انگور
هلیله همه برابر سوده در کاسه مسی آمیخته با یکدیگر طلا کنند موی سپید را دفع شود دیگر با آب نمک برابر
سوده تا سه هفته هر روز دو درم تا سه درم با روغن گاو بخورد موی سپید سیاه دفع شود دیگر تخم ترب
در سرکه بیالایند سوده سه روز طلا کنند در آفتاب نشیند دیگر برای کلف و موی خردل در لیمو یکشب ترکرده
بر کنند بالا از سر پوست لیمو کرده بپوشند تا جو آن شود در خوردن و حساک ... برآورده با لیمو با ماده طلا کنند
بعد دو سه گرمی بشویند در روزی دو سه مرتبه عمل آید و فصل انور و بیم در شور ... که ... رو ... بسیار
که بسیاری مهاسه گویند اکثر در جوانی بر روی ظاهر شود دیگر جوز ... در آب ساییده رو بشویند ... اداو
دیگر تخم جو با در شیر گاو ساییده طلا کنند دیگر برای صاف کردن رو از مهاسه و کلف پوست ... و پوست ...
و پوست غبار خشخاش و پوست درخت انار ... متوسط بوده همه با ... ساییده طلا کنند
حساک ... شوید باب هفتم در امراض جلد مشتمل بر هفت فصل فصل اول در جذام و داء الفیل
محوف شوند لزوم سودای علامت ... کمودت جسم ... الصوت و ... دور ... شفاه
... اکدر علاج ... فصد ... بکرر کنند و در اثنای استعمال ... حب ...
... فصد کنند ... اسهال ... صحت ... ملفل کرده ... حب ...
... ملفل ... کنند ... ریاضت ... القدر ملفل
... مرتبه ... سعد ... داده ...
... ریاح ... که ... و ملک و ... اللح ...

برای آتشک و سوء الهضم و جرب و سودا و بلغم و خون را نافع است خاصه برای خدرگه هندی
سستی هر جا کو مند دیگر بوید خطاریون نموده او لنگ القدر دو درم شب آب جوشانیده نگاه دارد
حرکت داده و صاف کرده بخورد بعد یک هفته سه درم بخورد و بعضی گویند مقدار چهار درم جذام را رد
و باه و برص را پیش باه داده بخورد لیکن بعد خوردن و دانه خرما در باره مداکو چند لقمه نان گندم
بخورد و بنیلاز ترشی و بادام و سرکه و پرهیز کنند و در اغذیه نمکین معدله قدری نمک دیگر یک
نبات و طعام هر چه بخورد در آب جوش بسیار بده با شد دیگر در تذکره مجرب لعوق کلکه دست و پای بیند
با بیند برگ حنا بگیرم را در آب دام آن بجوشانید تا چهار حصه بماند صاف کرده بگیرم دام شکر یک نیم
یکباره بخورد بعض قسم تا چهل روز دیگر برای شفا که در دست و پا مداکو حلیه و حنا ساوی
بالعیه ضماد کنند باید که المحدوم دور باشد و هم صحبت او نباشد و در ظرف شکل او آب
نگاه کردن بسیار مضرست دیگر مگس یک مرح در برگ تنبول بخورد بعد از آن یک پیره با
بخورد غذا نان گندم با بادام روغن زرد تا سه روز بخورد بعد از آن چند روز زنده بین کند
نغابت نافع الدو فصل دوم در بهق علاج فاکستر چوب را صفت کرده حکما امد
و بهق سیاه و دوران روغن مالکنی بپزند و بران موضع بمالند دیگر برگ کدو و روغن
و بوران بررو تراسها که املحه بسایند و طلا کنند یا روغن بکنند دیگر تخم ترب و کهنه برگ
زنجویه با کلیسه برابر گرفته با روغن تمام و اشکر ده بر بهق بمالند اگر چه دیرینه باشد دفع شود والله
عالم فصل سوم در برص فرق از برص و بهق که بهق مقدمه برص است اول بوران تحلید ملدرك
حول ابر التحلد ف برص که رطوبت سفید بر او است علاج حنه بر تهله یکسل و الملس لحولس
سونف زیره سفید تخمیر نمک سیاه کوبه اللحن حوکمار بریک العوذ تا کلسد و اریسه
همه برابر کوفته بعد از آن بریک مثقال بگیرند اندك آب گرم بخورد و با دیرو روغن کاو

کاو اندک اندک انداخته بکوبند و بقدر بلبله مقدار هر روز یکحب خورد که این دوا است

تواند کرد زیاده کند تا دو سه رساند و در عقب آن طعام زود نخورد جذام و کرم و باسل

وخارش و استسقا و ناصور و ناسور و غیر آن را این نافع است دیگر مغز بهله بلادر آن گشته یکجا [illegible] کرمانی

ستئ فلفل فلفل کنند همه برابر صلایه کرده با دو چند قند سیاه آمیخته بکوبند و سه درم را حب

بندد و هر روز یکی بخورد و این نافع است جوالکا مدار دو این را بهله و کدکا گویند دیگر پوست بلیله زرد

باد بسته که آن را قبل سوده در روغن گاو سه مرتبه طلا کند و این سفوف بخورد پوست بلیله کابلی زرد سیاه

بلیله هر دو برابر و شش حصه کرد گلسرخ که گیرد گویند کوفته بیخته اول یک درم بعد از آن بتدریج تا چهار درم

رساند تا شصت تا بخورد از مرض و بادی در سیاه غلیظ و بیحد [illegible] نماند تا چهل روز و بعضی پوست بلیله کابلی که حمور

نیز اضافه نموده اند دیگر حب بلیله زرد پوست [illegible] چهار [illegible] کوفته بیخته با شیره [illegible] چهار باشه را حب

بندد و هر روز یکحب بخورد و یکحب با شیره لیمو در روغن طلا کند و نان بخورد با شهد بخورد و چهل و نه روز دیگر پوست

بلیله کابلی از هر یک جزوی با قند سیاه برابر هر دو کوفته بیخته با قند حب مقدار چهار درم بخورد کم و زیاده

حکیم است لکن هر مرض بسیار [illegible] تا پنجاه روز بخورد و الله [illegible] دیگر روز بعد آب آن دیگر [illegible]

بیخته روز اول یک درم تا شصت تا یک فرو برد [illegible] هر روز به افزاید تا که بعد از آن [illegible] نماند [illegible]

دو ماه نوع ظاهر شود و سوم حصه هر یک داخل کرده بخورد [illegible] شراب و [illegible] است

دیگر روغن [illegible] روغن آنست که [illegible] در آب [illegible]

روغن ظاهر شود [illegible] جمع کند و [illegible] روغن از آب بالا آن ظاهر شود [illegible] روغن [illegible]

تا که روغن نماند دیگر بار سیاه [illegible] انداخته [illegible] تا دو [illegible] و بسوزد و سوخته

تا کستر شود [illegible] روغن بلیله آمیخته [illegible] طلا کنند و روغن مذکور [illegible] بسیار نافع [illegible]

یکی بندد والله چون روغن بادام دیگر دو ولد ریوند که در ورقه‌ام مذکور شد در مرض مقعد است افضل همه
در ابرص و جبل یعنی چهاچن که پوست ... و یا میشود علاج جسجاس بعید با یاسمین لطرتو ابیته بمالد
لاک ضماد کرده پارچه بسته دارو تا مدتی دیگر سم اسب سوخته با پیه سوخته مرکب‌ها سه درم سماکه همدام
فتیله یکدام روغن تلخ بساید بادام سم سود لطرتو ابیته بدست بمالد در روزی سه بار باید که در
این عمل کند دیگر چهار سیر بادام را ساییده با یکدام سیر شش لطرتو فالوده ملح کرده در روزی دو سه
دفع کند کم ضماد کند دست را لذیا پارچه بسته دارد دیگر مغز بادام گرفته ساییده در سیر شش اسحته
بسیر گرم سازد ضماد نموده دست را با پس کرم نموده پارچه پیچیده و لگد شود کم کرد دو سه بار
لطرتو ابیته بمالد دیگر بار بعد ماهی و برگ سوخته خاکستر سازد و بساید و با روغن گاو مرهم کند در روز
بوقت که به بدن بالش دست را در ظرف گچ بمالد تا وقت که دو دله القدر یک تولد جذب شود بعد
روز این عمل کند و از سخت و متن باشد تا دو دهه دیگر گیاه خورد با برگ ماهی و ماهی ریزه ریزه کرده
جوش دهد دست مریض را روغن مثل یا بده نیز بجا بال بدارد و بعد آن آن که رو شود همان آب
دست بشوید و دو مرتبه در روز دست عمل کند دیگر فتیله یکدام فلفل کمی دیدام مرده‌اسنگ سحق کرده
در دو دام روغن مثل سحته در آفتاب فلید بعد آن در دست و یا مرجا که باشد بمالد و یکساعت
از آب دور احتراز کند دیگر سنگرف تو سیاه مار و سم اسب بو تاب کرده مرکب بلکه جدا جدا
صلایه کرده در نیم آثار روغن گنجد انداخته بر آن موضع بمالد و بر آتش بلاد و دیگر کیسه بلد مومیته
مر آن عمل فتیله کند یک تنکه بار مرکب گوگل سفید مرمر با الکاس کوبیده بیله بوبیه بشوت
سندر صندل سرخ و سفید پوست الکاس برگ [illegible] محمد حبشی بوده
مر باکمه بلیله تخم نیولا ... مرکب ... جمله را مقدر نموده ... روغن گاو

انداخته در آن نشیند مس که قلعی نداشته باشد یکجوش بدهد و هشت روز در آن نشینند لکن باید آب باز در آورده

بجوشانند بعد از هر مرض بمالد هر چند کهنه شود بهتر بود فصل پنجم در سلاق و کثرت عرق و بدبوئی آن

سبب او گشادگی مسام و بسیاری رطوبات و ظاهر کردن حرارت آن رطوبات را به تحلیل باید

دانست که چون عرق فضلاتی بعضی از اعضاست در آغاز مدته باید کرد وقتیکه ضعف در بدن غالب

نشود و هر گاه ضعف شود در احتیاس آن کوشند و استفراغ در این علت منفعت است بعد از تحقیق امتلا

ماده علاج شده قلعی باز و سادج سائیده بر روغن گل هم آمیخته بمالد دیگر برگ مغیلان با آرد سرشته

برش بمالد و بالای آن بلبلها آش کرده ضماد کنند باز دارد دیگر را بر روغن کنجد آمیخته پشته سازد بعد پاره

غسل کنند دیگر گل ارمنی و برگ حنا و گل گوگرد یکجا نموده پشته سازد دیگر سعد و پوست درخت سرو با کهنه

آش نموده پشته سازد دیگر برای رفع عرق درست و پا و بر کف پای آن زنبور و حنا با هم یکدرم جوکوب

کرده در ربع رطل آب گرم کرده در شبنم لکن باید اول صبح از پارچه گذرانیده بخورد و بالای آن بادام کندم بریان

جرب کرده بخورد و بوی عرق بدل از بدن فریه باز دارد دیگر برای عرق و بوی بغل چونه با آب در بغل

طلا کنند فصل ششم در افراط سمن نفع بسیار فربهی علاج موضعی در سهله کمر با سه گشنیز بسوت سده

منتی تنها و حب الرمان یک مثقال درم جوکوب نموده در هشت چندان آن کحل یا آب انار ماستم جوجه مانند

بدست مالیده و صاف کرده در آن هشتاد درم گوگل انداختند بار باتش نهند تا بقوام مانند رسوب کرده

بعد رسیدن در آن نهند و خشک اند یک حصه چهار درم روغن گاو که آن یکسال زیاده

گذشته باشد مقدار هشت درم از گشنیز هشتاد درم سلاخیت صاف کرده یازده درم الله

سه درم هر یک بلیل کرده سه بلیل در آن بنهند که همه یکی دوازده درم کوفته بیخته با هر

و مخلوط ساخته در اوند حب لکادار بعد ملتف بمعد قوت از دو درم تا چهار درم بخورد

و بالای الا شیر گاو و با شوربای گوشت حیوانات دسته بخورد و اگر قوت باه و بدن نیز باشد زعفران
نیز بیفکنند و فرزندان دیگر سوهر دیگر بلیله زرد و سیاه نانخواه دار فلفل از هر یک دو درم سداب
سه درم مرزنگوش یکدرم همه را کوفته بیخته هر روز تا سه درم با آب بخورند دیگر که دوای الاطفال کند زیره
کرمانی کتیسانه روز در سرکه تر نمایند و نقلف و لاده ده درم کرفس سه درم تخم سداب دو درم نانخواه
چار درم بوره زرخ و مرزنگوش از هر یک سه درم همه را کوفته بیخته سفوف سازند هر درم با آب بخورند دیگر ایلک
معسولی دو درم نانخواه سداب زیره کرمانی از هر یک چهار درم مرزنگوش بوره از هر یک یکدرم
اجزا کوفته بیخته با سه چند آن عسل معجون نموده نوش سه درم خورند و کمونی ... بالای
آن خورند فصل هضم و در زبل سو طبع الاعری بسیار علاج ... الحمد در شیر گاو سحق نمایند ... نمیده کنند
بقدر یکم بان توان بخت به بزید و هر روز یکم دام با ... بخورند دیگر نخود یازده درم در شیر گاو
تر کنند چنانکه شیر بالای او باشد سه روز بگذارند بار حساب کنند ... با گندم و جو که هر دو
مقشر کرده باشند از هر یک سیزده درم مغز بادام مغز تخم خشخاش از هر یک پانزده درم بان ممده کنند
شانزده درم قند سفید بست دام همه را کوفته بیخته جمع نمایند هر روز ... با شیر گاو تازه صاف
نمایند علاج الاعری که از گل خوردن شود علامت آن ... زردی رنگ و ضعف بدن و ثقل
در جمیع اعضا و درد و قبض ... علاج بعد از تنقیه ... بلیله کابلی ... دار فلفل فلفل کرد
از هر یک ... درم قند سیاه درم ... کهنه از هر یک ده درم باید که ... زرد و ... گاو
... سرد کنند هر چه خواهند ... نموده با مجموع ادویه مخلوط ساخته با قند بقدر کنار
غلوله بندد و هر روز یکی بخورد دیگر چون اکثر کسان الکل خوردن مبتلا باشند ...
از اثبات این عادت ... علاج ... مجربست ... گل خورده ...

زرنیخ اندر بشفته بندند و در عمل چند روز رفع میشود باب هژدهم در جراحات مستعمله وصل

وصل اول در جراحتیکه از بندوق و تیر و شمشیر بود سرگین پاره گاو میش دود داده تیل کنجد و دوام

نمک سنگ هم باشد بعد از آنکه بر آتش یکجوش داده باشند در پارچه تو بسته بالای قلعه از مار سنگ بکنند تا اکثر

سنگ کنند که خون از گرمی زیاد شود بانشان و بالای زخم بندند و اگر زخم هر دو طرف باشد سنگ هر دو

طرف کنند و بندند چند وقت از آن بو بندکور ا بعد از زخم اگر پاره باشد سنگ کنند در سانی و دیگر سه جان

قسم بندد در زود در اول دفع شود در سه چهار روز بر زخم که باشد دو حبث و فتیله

اندمال باید و کوفته و بنکان و دیگر لاک در زخم باشد بر آورده بهتر باشد معالجات آنکه بکار باید اجرا

کوفته بندد و سه نادوله بحب النفع ست مارکه کیحله راسه روز در بول آدمی تر کرده و ساییده و در

کرده لقدر روی زخم بر زخم پاره که گوشت بر روی زخم باید باشد به بند بنده روز و الم بوی بمی لد

نادر هم مجربست و در هموست روز لعل باکی ستو دیلی بندند چون زخم مدتی کلی ست

اگر نیام وارد و دیگر آلی فروج و فتیله و جراحات و زخم هر قسم که باشد بغایت مفید و بر آلی یا صور سرد

گاو سه دام و موم بغداد سه دام لوبیه معایه زنگار که در آن زر واده کداخته باشد بکعدد لوبیه طلا کمرا

روغن را گرم نموده موم را در آن بگذازند لوبیه را زمه سانموده در روغن بندکور انداخته حل کنند بام بیم

شود بر پارچه طلا کرده و گرم نموده بحسبا بعد از سه روز پارچه دور نموده دیگر پارچه همین دستور بحسبا

دیگر پلیله کمانسان غبار نموده بعسل آمیخته بر زخم بندد در روز لعل فی الجمله اکد دیگر برای زخم شمشیر

دیگر دیگر لعل و آب در آن بادی نموده عنکبوت که بیضه در آن نمیباشد بر روی زخم بالای زخم بندد بعد دو سه روز

دور نکنند دیگر روغن ریتک که گویند مثل ست برای جراحات بی نظیر آب در جویه برای بلت بده

فمارهٔ بر که هم زر چوبه دو در هم ملیشی مسودار نثر باک سه دام روغن کنجد چهل دام

خالص است دیگر مرهم سپیده را کوفته با آب بجوشانند تا آب تمام شود بعد روغن بادام و احتیاط کند که زود

بسوزد و مرهم سوم سفید در آن کند آخته [illegible] پاره حریر آلوده بر زخم گذارد و سینه [illegible]

[illegible] گوشت سینه در روغن بادام و مرهم جهت دفع [illegible] رخم [illegible] سیاه و [illegible]

[illegible] حک [illegible] روغن [illegible] کافوری [illegible] روغن [illegible]

[illegible] است که هر دو [illegible] روغن [illegible]

[illegible] موم در آن روغن [illegible] محلول [illegible] گوشت [illegible] آید تا [illegible]

حل کنند [illegible] دیگر [illegible] خون [illegible] بر زخم [illegible] خون [illegible]

[illegible] بعد از آنکه [illegible] سینه [illegible] زخم [illegible]

زخم [illegible] آب قدری قدری [illegible] خون بالکل [illegible] دیگر [illegible] کردن

خون [illegible] علاج [illegible] تازه [illegible] بر زخم [illegible] است

دیگر [illegible] خون [illegible] فصل دوم [illegible]

[illegible] هر که [illegible] خون [illegible]

[illegible]

[illegible] خون [illegible]

[illegible] الله [illegible]

[illegible]

[illegible]

علاج [illegible] فصل سوم در ضربه و سقطه [illegible] سیاه [illegible]

دانه اسپست بریزند و بدبست بالیده اول سماک کنند بعد از آنکه از درد و ثقل بستی نه بلکه گرم کرده بران عضو گذارند

چون از دیگر سود نبخشد آن را بگذارند چند نوبت متواتر حس کنند بعد از آن قدری از آن گرفته بر آن موضع نهاده

بالای آن برگ بید لکر بندد چون نبرد سود از جای که افتاده شکسته باشد و دیگر بلد بر یک چار درم مبیده گندم خوب سید

از بر یک چار درم سحق نموده و در روغن قدری روغن دو درام قند سیاه و بقدر بیضه داخل کرده بپزند

و در گاو زرد و دیگر از مرهم قدیم و جدید زرجوبه سایند گاو دو درام کتیرا سایند چهار درم شکر سرخ

چار درام شیر گاو یک آثار با همه یا او بالای اول شیر را بجوشانند تا غلیظ بود بازار و به داخل کرده

حلوا سازد و خوراک سه درام و دیگر زرجوبه ایک آثار سده در برگ سایند ضماد کنند و ضماد کنند در بدو ورم دفع کند

و اسفیوان نیز علاج ایم نافع است و دیگر لالا کنبه و سقطه باشد یک درم کتیرا خوب کوبیده در شیر و نفت درام

آب شب خیسانده صباح لب بند کوبید آنگه بدبست بالیده صاف کرده بخورد سه روز نافع است بروز

غذا نان گندم خوب نمک و دیگر بیلا مل که در وصل و احت مکرر گشت در ملک سکه اکبر پادشاه در راه

کابل از فیل افتاده سقطه سخت به اعضا سالم گشته بود حکیم شیر بدین بیل بخورد نموده در

سه روز تمام کامل حاصل شد و در دیگر معتبر ثابت عمل نموده حکیم را عداوت بسیار نمود و دیگر لالا

ضریر کنبه کل سفید که گری کوبند و اطفال بیدانا میولیند یک دانگ در شیر باور آن داخل کرده و خلط نموده

بکذارد و با کل برنه بشنید آن صاف بخورد و دیگر دلالی که سس از مهما عمل کند نوبت ماش

را تر شده و بوده صبر سقوطری سائیده و قند سیاه بر سه را مخلوط کرده بقدر کنار زو غرغاره

فرو برد و دیگر لاکبه خام که از درخت پیل باشد ده درم و هموزن آن الا سه کرم اسحه بخورد و دیگر مار جیم

کمکو از قدر دو انگشت زرچوبه قدری سحق کرده بولا یا در حلق فرو برد نفع تمام دارد و دیگر

پیل بکدام که خشک نو تیم باشد در چند درم ائنک مالیده و صاف کرده سه روز بخورد ما نا حرب

باقند سیاه یا نمک بخورد باب بخوردیم در حمیات یعنی تبها از بلغم و سودا و صفرا و دیگر دو مو

ولا اشتمال است بر شش مقدمه در تقسیم تبها بدانکه نزد حکمای یونان نه نوع است و هر نوعی

بچند اقسام حادث منقسم غب خالص و غیر خالص محرقه و غیر آن دو قسم است مواظبه

مدید ربع ... بسیار ... و مرکب این اقسام باشد و تقسیم اطبای هند بکثرت چون اسما

طبیب حاذق بخورد ... از مردم جهله بعلاج مخالف اشتداد مرض و خوف هلاک

بیمار است ... چون ... باشد ... و خوردن اشیاء چرب در ... بیمار

موجب ... که بعد از هم روغن ... کرده ... فصل ... که از علت خون سود

یونانیان ... گویند علامت ... و شدت حرارت بلمس ... و سرخی چشم و ...

و لرزه ... و بول ... و بسیار علامت غلبه ... علاج فصد کردن ...

و زبان ... و خوردن ... که ... روز کرده سه دام در ... آب

... چون ... فرود ... آب ... دام

... باشد ... طلوع آفتاب ... دام ... کرده بخورد و اگر بلغم ...

شیر ... و ... جمع ... و ... کرده خوردنی ...

شوربای گوشت ... علاج فصد ... بعضی ... که در ...

که ... احتیاج بود ... مذکور ... و ... از گوشت

... باید ... و ...

... دام

... بخورد ... گرم کرد

کرده بطریق مطبوخ نیم گرم بخورد و بدن را از بالا بپوشد تا عرق کند و اگر ماده واجب الدفع باشد مسهل دهد وقوع

خواهد کار ره بانه روز باید داد و دو سه بار کسب دیگر اگر چند روز از تپ گذشته باشد و بیمار ضعیف

و نحیف شده باشد که قصد نتوان کرد تپ یازده درمانه کلوی هلیله زرد پوست از یکدام تا دو دام

در سازده دام آب بجوشانند تا چهارم حصه ماند صافکرده بخورد دیگر جو سازده تپ در موالد الحکیم فتح الله

عناب ده دانه سبستان سی عدد آلو بخارا ده عدد مویز منقی بیست عدد بعد ازان بیست تا سی

نخل ... اینها را در آب بجوشانند تا چهارم حصه بماند صافکرده نوشانند دیگر بل

خیار و صندل و ... در ... کوبیده ... والله ... درم ... بخورد

وزن ... دو دام آب بجوشانند تا چهار دام بماند صافکرده بخورد ... که از ... یا

بعد بیست قرص ... دیگر گلوه چند بار ... و صندل ... نافع است صندل ... بالنگو

... یک ... ازین ... دام در ده دام آب بجوشانند تا چهار دام بماند

صافکرده ... دام ... بخورد دیگر گلوی ... تخم ... دام ... کوب

کرده در سازده دام آب ... صباح ... صافکرده بخورد دیگر ... والد

کسب ... فروشانند ... کوفته بیخته ... درقد ...

... بخورد فصل دوم در تپی که از ... مداوات ... که ...

علامتش آنکه ... نفس ... و ... و اضطراب ... و نرمی ... و بدن ... بیرون ...

و عظم ... اختلاف ... و ... و ... و ... مانند ...

... و جواب ... و ... لهات و حلق ... زبان ... باشد و ...

... دمار ... علاج ... مناسبت ... علاج ... است ...

درین قوی‌تر باید فصل سوم در خناق صفراوی که ماده آن داخل عروق منفذ شود و علامتش همه گرم و تب محرقه هست

علامت آن تب قوی است با یکدیگر شدید کنند و مکرر کنند ولیکن بسیار و عسر تنفس و سوزش حلق و باشد

آن و رعشه بعض و اختلاط ذهن و صفرا در دهان و زبان و درد آن و سیاه بدبوی شود

ازین سبب از رعشت و مانند آن علاج آن فصد و غسل شود و مانند باید داد با ملک سکنجبین و آب کم بدهد

با مقویات معده لقوت و مانند مسهل اطریفل و یا با شیره خرفه سیر گرم کرده بخورد و دیگر آن حلیم منع

جوشانده تب صفراوی گل نیلوفر کثیرا الکه پوست بلیله زرد و سپستان فلوس خیارشنبر اصل السوس

بعد از مکث سه پاس جو کوب کرده در نیم آثار آب جوشانند تا چهارم حصه بماند صاف ساخته

نهار بنوشانند و اگر حرارت با فراط بود و شام نیز بدهند بعد از روغن دیگر سبوس و کافور و دوت

طلوع آفتاب جو هر گاه آب جوال آب بعد از آن و خیار کد و بعد مثله بخورد و بو دستی

نوشته شد و اگر اسهال با قرص کافور ممسک مناسب است و باقی علاج آنچه در سوء القنیه گفته شد

بکار دارند و مسکن بمادر بالستان جای و حساب نامه و در تمام مواقع معتدل باید فصل چهارم

در بیت بلغمی که ماده آن داخل حروف منفذ شود و سبب بلغمیت علامته آن لزوم تب دهشت بعضی و ملت

حرارت و سستی و کوری این ساده دل بود و شقت بعلت پال برزی داره و عرق و درین صفت بلغم ماسک

بلکه مفارقت علاج آن اول فاقه کشد و خون استفراغ علاوه شود و گلاب بجوشانند و آب آن بخورد تا چهار

دیگر گلو و گلاب جوشانده با گل بلیله هر یک وزن دو درم ریسه و دو درم آب بجوشانند تا چهار دانگ بماند صاف کرده

شیر گرم بخورد با لکه هشت دیگر باقی ابو بوعیسه نیز غرغره باید ملفلفل از خوردن نافع و رفع بلغم را

دیگر جلب السقای لبن کنند تا در غرغره بدهند دیگر لیقات تب کنند از آن موم روغن زرد باده گذشته باشد

گلوی آن قلوب یکبار سه مثقال از یکدام تا دو دام عرق تاخیر و بیخ سلیخه از یکدام تا دو باشه

تا دو ماشه اندر خمیر آرد روغن بخورد مربا در سر و در پهلوی لگد زنیت با شیر بقند فصل ششم در
سودا اگر باد حلال را اصل عرق باشد ولیکن تب ربع باشد از پس ماهی چهار روز استعلام کند
قلعه رمانه و مجس جنس و سدس علامت صفت سیمی و کدورت بول در اول و سیاه در ابتها و
کمحول و مهره لیست و سوء خلق و تمرچیره و چشم علاج حب الشفا از دو رع ماشه چهار کدرت لا
از وقت استعلام فرود بیابان از روغن لوز نافع است دیگر انگور و فلفل گلاب و مرصاف برگ هند است
و ازانی برابر کوفته بیخته بسه چند عسل قوام آورده شود وزن بدرم بخورند برابر کند حب ان سنا مکی ادمکر
سه کرات گاوزبان باشد که دوغ نیش الدو و العاق هر یک نیم بود و گل رو کردن و در آن عناب و زر
شکستن لات مک سنگ خیره زیره سفید هر یک از هر یک جمله را اس بسوده هر روز یک درم تنها بخورد
دیگر آملی سنا کی با رود و سکم با عصب مغول سنج هر یک برابر ا یکی درم با دوام زرد و چو دام
ذبح بامند با شهد ام بخورد دیگر سیحو که ربت کنند عارض شود بادنجان را تب عجب ما جلدد
صبح پوست دور کرده با بند بخورد دیگر برابر بسیار خوردن که یعنی تب سه دل سودا را اسیار کوهند
سحران با جبه رود درم مرولار بد و سرح سپید جو شرح هر سه با سامید سقت روز بخورد فصل هفتم
در حمیات مرکبه یعنی تبی که از دو خلط یا سه خلط بود علامت تب که از صفرا و باد بود سر
و سکه دم و سیلان لعاب قسنگ سحر او صداع بورش دل و دار شرن علاج تبله بیار روزاند
برگ راس خیار جز از هر یک دو درم کوفته بجوشانند و سر کرم بخورند ملک صفرا و بلغم بود علامت
لک از زد بلوا سنه و عرق بسیار دیلمی و دهان آب چشم اب علاج با الدو برگ و بلولیا بهلم
ملهی از هر یک ده درم بند اسحه بسر کرده یکم بخورد و ملک از بلغم و باد بود دوری نماید سر و حمله
درد کنند و بیر لندو حک دهن سم کند الیست و بول سفید و مزه دهن شور بود علاج ملهی معرق

میوه که بابل آسیا بود دار فلفل و منقه و سنا مکی و خیار شنبر و غیره سفید و سیاه و وزن هر یک سنگ شمار کند

نرم بکوبد همه یکسان و کوفته و گوگرد نیم درم بهم آمیزد و هر روز در نیم درم از آن بخورد تا مدام تمام باید صاف کرده

یکماسه انگور بریان نموده در روغن کنند یکهفته بخورد و لایق بلغم و آب باشد باتفاق حکمای هند این اسپاب

خوانند و علامت آنست که بدن گاه گرم شود و گاه سرد و رعشه در جسم و سر گوشه الا درد دردو

مواضع مفاصل و چشم و خواب نبود تمام و باید احوال آن بیکد و یاوه گوی و درد اعضا گوش

و حکیم در گلو باید سوزان و سرفه و ضیق النفس و ... طعام و کم ترس ... بالایی بکرداند

در سینه ریاح و سیالان سقوط قوت ... خالیه در ... باز فعل ... کند ... در

و خرخره گلو و ... بابل آسیا کم ... و گران نماید بعل و ... و ... طام سود

و دیگر روز ... علامات یافته شود ... علاج ... ده درم

... سیاه ... که ... کوب

نموده ... ده درم ... صاف کرده ... بخورد و دیگر پوست

بالا ... درخت ... بادار ... دیگر ... ا ... بکرد ... بیش

... بلادر ... تمام ... نموده ... بیکنیم ... باشه ... بخورد ... بهمان

روز ... دربه روز ... تمام ... نموده ... لقدر ... صحرائی

... در ... برابر کوفته بیحه ... بوله

... بخورد ... بکند ... ضعف ... مبرد ... دلک

درد و جسم بکند تمام غلبه دفع شود و ... اعصاب که ... باشد هر روز

... بخورد ... کوفته تخته ... بخورد

بخورد حب مذکور تب و لرزه را بغایت مفید است دیگر جمع اقسام تب را نیز نافع بود دار فلفل پوست بلیله کابلی هلیله

نمک هندی زیره هر یکی کوفته بیخته با آب ادرک مقدار نخود حب بندند یکی بخورد طرفه اثر کند زیره اسپید

کوزه نو را در شیر گاو بجوشانند و فسکه ریزه نرم بود و سوزنی در و بگذارند و درده بجامه صاف کرده

در سایه خشک کنند کوفته بیخته داخل نمایند دیگر سیماب تخمناک گوگرد هر یکی برابر و همه هموزن او ادویه

بسایند بعده همه ادویه دار فلفل سوده با ادویه آمیخته نخود بوده جامه بیخته باید بار بار سائیده کنند.

دار شیره ادرک حب بندند و بخورد یک صبح یکم روز کهنه و درد سر و سنبات فی مرض کم از بیست

شود نیک و تب لرزه را نافع است دیگر گوگرد تخمناک عاقرقرحا سیماب فلفل دار فلفل هر یک

شش درم همه باریک سوده در جوشانده حبسه و شوربت و شیر صدیع و شیره ادرک

و شیره کیفه از یک هفته سفیده و بعد باز خشک کنند و بسایند بعده شیره عسل حب بندد و

فلفل گرد و در برگ پان مصالح یکی بخورد همه انواع تب کم سرد و سنبات و درد سر همه

و رفع [illegible] طعام و تپ کهنه و تب لرزه را نافع است دیگر سیماب گوگرد ابک بار تحلیل

دار فلفل ساکه [illegible] همه برابر کوفته بیخته [illegible] حب مذکور به [illegible] فلفل

یکسرخ [illegible] برابر [illegible] چار [illegible] برگ پان [illegible] دال [illegible] همه انواع

تب سرد و گرم را نافع است دیگر حب الشفا جمع تبهای بارده و حاره را نافع است [illegible]

[illegible] دیگر [illegible] خالص [illegible] جوز [illegible] دام ریوند

ده دام [illegible] کوفته بیخته بعسل [illegible] نخود حب [illegible]

زرجوبه [illegible] فلفل های [illegible] همه برابر [illegible] سوده با شیر [illegible] کرده حب بندند [illegible]

سائیده [illegible] انواع [illegible] دیگر [illegible] جمع تبها [illegible]

که از صفرا باشد و از بلغم بیشتر باشد و در این دو قسم باید اول اجرای اسهال سفید [illegible] هر روز یکدرم [illegible]

سبیل را صاف کنند با مطبوخ که اول در شیره برگ کرفس بجوشانند چنانچه شیره خیار الکمست با الله باشد

یکباس [illegible] و بار چوب [illegible] دو چوب [illegible] بار دو [illegible] سرد شوید با

همه را کوفته بیخته یکباس در شیره برگ [illegible] و یکباس در شیره برگ [illegible] کنند و برابر [illegible] حب [illegible] یک ماه

بخورد و غذا [illegible] با اسفناج [illegible] گوشت و نمک [illegible] کنند و [illegible] حب [illegible] و در ایام [illegible]

خاصه اگر [illegible] باشد و مسهل [illegible] در مرکبات مذکور خواهد شد فصل هفتم در ربع و لرزه باید دانست

که هرگاه [illegible] ربع و عروق ممتلی بود و لرزه [illegible] عارض شود که صفرا [illegible] علامت

یک روز در میان آید و لرزه و درد سخت و زبان [illegible] و اگر از بلغم بود و از حرارت [illegible]

و زبان زیاده تر و اگر از بلغم بود علامت آنست که هر روز نوبت کند [illegible] و اسهال [illegible]

از غب کمتر بود و اگر از سودا باشد دو روز در میان نوبت کند و این را ربع گویند سخت و [illegible]

و دیگر حب [illegible] برابر بخورد یکباس [illegible] بخورد [illegible] در مرکبات [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] درم [illegible] سیاه [illegible] بخورد [illegible] ربع و دیگر [illegible]

هر قسم خاصه [illegible] عدد فلفل [illegible] و [illegible]

[illegible] بخورد تا سیوم روز دفع شود و دیگر [illegible] فلفل [illegible]

[illegible] در شیره برگ [illegible] کمال کنند چنانچه سه مرتبه شیره [illegible]

کرده [illegible] فلفل حب [illegible] دو کرده [illegible] از وقت [illegible] بخورد و دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible] فلفل [illegible]

شب هنگام صبح در شهر و شام بخورد دیگر برای تب و لرزه صفراوی کسی که گلوی او نوبت رکت حنان با کهنه
بوزنه را ببرد و دام در سه هفته دانه آب بجوشانند با شحم او قرار فاکرده بخورد و خیر دارد بالو نیز کورت
در یک هفته با صفت دیگر فصل یک عدد در قند سیاه بسرشد اصحاب تب نیز خاصه برای دفع دولا مریر

دیگر فصل برای دو سه روز با قلیه اندازند فرو برد دیگر برای ربع سبح عنکبوت سفید از خاک پاک نموده در قند سیاه
نمو عنکبوت بها زبد آید بخورانند اگر مدعن ربیت با کمند و ملکده برین حالت خاصیت نافع و عمل کرده اند
و در بیست و سه بخور کردن صبح یه کار برای اقسام تب گفته دیگر دو سیاره با ریحان در روغن
بخته خوردن دافع تب و لرزه برای مسکه از تب و لرزه چند روز تجربت باید و باز معاود
نماند و بهمین قسم با دیر گسند سیاه دانه با دو دام با قند سیاه برابر آمیخته اصحاب تب بدید چند روز
مداومت کند بار عود نکند برای تب و لرزه ربع قسم ربع الاوس اثبت در سه روز دافعه کنند از شکم آسته
ساده تا سکینه با ثابت و صاف کرده چهار سبح که بیش از نوبت بخورد و بتر ناز نیز بحال بهای اکثر تجربه
رسیده دیگر برای تب و لرزه مغلوب جهار و سه قطعه بر قلم هوا و اقفصل به بنویسند در اهر
انداخته جاروب برگشید روز یکبار روز اول ال الف روز دوم رس روز سیوم اول طس فصل ام
در حمیات دراعی مخوفست و در اول مناحت ان مسکل علاج از آن است او القعم جمه حرج
با غم و الم و لعب ناعله مقدار سر بند و مسحو را اکثر از حمیات ساده می بود علامتها الملوث
بعد خوردن غذا خیانکه حراره و کندیت و پاکرم کرد و چون دست بر بدن او نهی باد بپرید و
گرم کرده و لرزه و بامداد اشتل سهای حصی ماست دیگر علاج رایت شماس خوردن خاصه اگر باز
باشد شیر گاو باید خوردن بد سطر یو که سیرها با هم چندان آب بجوشانند تا سیر بماند و بلکن فم و بلعم
گرم با سیلم با اندکی نمک است به سیر گیند و یک قطره کملدب افشام کنند سیرها و نیز خر خوردن این تمام

دار و در وطن لبو اکست باید که خر جوان باشد و از وقت زائیدن چهار ماه گذشته باشد و علف او جو یا کاه و یا برگ خرفه و تاک
و با و برنج بود و هر بار که بدوشد و بیمار آورده بدو رسد تا بعد ساعت متغیر گردد یا بار که از مریض مخفی دارند
یا از اکراه طبیعت شیر زیاده فایده نباشد و بعد باکی و لیکن در ظرف چینی نهند که هر لب و کم باشد و شیر در آن قدح
دو و شیت اول صبح هشت توله بدهند هر روزه دو توله اضافه نمایند تا روز هفتم سیزده توله بعد از آن هر روز دو توله
کم سازند تا آخر روز هشت توله آید در روز که شیر داده باشند بعد از دو ساعت کمی از مرض رسید لکن ضعف
و سستی در وجود بیمار احساس نماید روز دیگر بدهند اگر وقتی از آن فایده کمتر دریابند و حکم مزید نمایند
در روز که شیر ندهند یا داده باشند در آن روز از ترشی و با احتیاط نمایند دیگر ترتیب عناب و دانه از تکمیل دام
تا در دوام و آب خون قند سفید میل کردن و طراوت بر ترتیب معروف گشت و قرص کافور یا شیره خرفه
که القند سفید نموده یا سیبغول دادن است و لعاب او قبل با اللبن و ناس کرفس بیت کهنه و ورق البامقید است بنجد آن
در مرکبات یحی ریشود غذا ماش تر کم نمک سعیم مرغ نیم بریت یا ماکی ریحانه خرفه و خیار و کدو و پالک در
دکاهو اگر مرض ضعیف باشد یا سفید آبلاج یعنی شوربا گوشت مرغ مصالح پخته باشند بدهند و از آرد گندم پالک
قند و روغن بادام فالوده ساخته غذا نافعه است و انار و سیب خوردن و بو نمودن مفید بود
و [illegible] در تابستان در حاجت و مهب باد شمال مسکن باشد و کمر مریض آن بوده باد
در ظرف نو گل پر کرده نزدیک نهاده و در زمستان در جای معتدل الهوا مسکن سازد دیگر بو لکار
چو زن دو درم ماسه درم با آب تجویز در استعمال نیز آورد و دیگر مغز خسته تخم هندی نشاسته گندم سابر روغن
بادام از هر یک [illegible] درم حلوا سازند صالح ریشت از یک درم تا دو درم بخورند و از اکثر بعد حرکت
خشم و کین و سکر احتیاط نماید دیگر بعد القطع حب و اسهال ضعف و القات منها ماند کیف
شیر خوردن بسیار مفید است بسبب قوت باری الله وحده تمام باب بسیم در امراض متفرقه مشتمل بر [illegible] فصل

فصل فصل اول در ضایعی باید کرد که بعد التعب و ریاضت و راه رفتن عارض شود و شکستگی اعضا

ظاهر کردد و چنانچه حرکت بدشواری شود گاه از سبب ماده شود که در راه رفتن بالا کننده بود

علاج ناحیها را [illegible] که [illegible] کنند و اگر گرم باشد در آب [illegible] و اگر سرد باشد در آبگرم بار [illegible]

و بر جای دیگر [illegible] دیگر روغن [illegible] بسیار گرم [illegible] با [illegible] و با [illegible]

و کنجد با [illegible] بخورد دیگر از راه رفتن [illegible] افتاده باشد [illegible] ضماد کنند

در ریاضت به بود دیگر از مجربات [illegible] بر [illegible] گندم و [illegible] گرم کرده

بر عضو [illegible] فصل دوم در [illegible] که از [illegible] عارض شود [illegible] کرده [illegible]

مجروح نموده و [illegible] و از [illegible] دیگر [illegible]

همه برابر [illegible] دفع [illegible] ضعف و [illegible] علت

عارض شود روغن [illegible] طریق روغن مذکور [illegible] که از [illegible] چهار چند

از [illegible] روغن [illegible] و چهار چند از روغن هر یک [illegible] روغن [illegible] دیگر

[illegible] بعد از [illegible] خوردن [illegible] دیگر [illegible] دفع [illegible] خوردن

نافع است [illegible] فصل سیوم در امراض اطفال بدانکه [illegible] که مرد جوان [illegible]

[illegible] چهار درم [illegible] یکسان [illegible] زیاده کنند تا

در سال دوم [illegible] سال و در سال چهارم قدری زیاده کنند و همچنین [illegible] که [illegible] خوار

بود [illegible] و اگر [illegible] بخورد [illegible] و [illegible] بخورد [illegible] دایه [illegible]

و اگر فاقه مطلوب [illegible] فاقه کنند [illegible] از [illegible] و [illegible] هم [illegible] شیر [illegible]

که شیر [illegible] و [illegible] از [illegible] مضرت بسیار دارد و دایه باید که اصل [illegible] باشد

و سکلیه و برگ پستان بوره فانقرا و فاجره و بعض ملت بماس دیگر جهت دفع عطش گرد بچه برگهای سیب

کاهو و گل اوورس کرده بشهد آمیخته بلیسانند و هم بحکم طلا نمایند دیگر دفع تب صفراوی و زردی

چشم اطفال که بیرقان مانند و حبس بول اطفال و ورم گردن شکم را بنادشتیان و حشیش شکم بکیانک ریحون

بار ریحان مانک بلیله که اصل السوس کوفته کوفته با سمیره هم کامه ایشان فاسخ ره لعاب بهی و برای اطفال ربع

ریق لعاب و همه با کس نور شده و در لعب اللاثرابات برای دفع اسهال و تب و قی و سرفه کلید کرکسک بلیلد

زنیر سوخته بر بلک کوفته بیخته بعسل بلیسانند و اگر بیمار بستر را بوره بعسل بلیسانند بسیار فایده دهد

دیگر برای حمیات ناف بخور و رهشان سیر دار بر با فطلا کنند دیگر برای کرم شکم بلیله زرد بلیله کابلی جات حصیه

سعد را شکرده با تنبیره هر دو کیان با شهد ورد نکار امیخته بلیسانند دیگر برای کرم خورده که در مقعد اطفال

پیدا شود و از بسیار فاش خول که به گریه و اضطراب نماید سپره نهکرده و بوره سیاه برکشعل یکی نموده

هر روز سه بار بسر انگشت در مقعد رسانند و یا از پارچه فتیله ساخته و بران آلوده نموده شافه سازد

دیگر دفع اسهال [illegible] بحکم گل [illegible] و بوره [illegible] بعسل آمیخته بخورد دیگر برای

ام الصبیان که مثل صرع با اطفال عارض میشود علامات لعنه علامات صرع است جدوار قدر

با شیر یا در سامده بدهد دیگر اسهال [illegible] العسالیه [illegible] کرده با شهد و شکر

آمیخته بلیسانند دیگر برای [illegible] و [illegible] با شیر [illegible] بچه را بخورانند و [illegible] طلا کنند

دیگر دفع [illegible] خورد [illegible] کرده بشهد و شکر آمیخته بلیسانند باب

بست و یکم در سموم است مشتمل بر شش فصل فصل اول در علاج مطلق زهر خوردن جانوران [illegible] دارد

مخفی نماند که سموم سه نوع است معدنی نباتی حیوانی معدنی مثل الماس و سیماب

مرداسنگ و زنگار و زرنک و امثال آن نباتی مثل بیش و بهکی و امثال آن [illegible] سام

است چون جهاک در ما نوره و حالکوته و شراک دبلادر و افیون و نبات علمی یعنی کبر و شوید سیاه

و بخولان و حشو چون زهر افعی و مار و زهر ملک و ردم کوزن و در لرزج و لال جانور است که از زنبور

کوچک بود و از مگس بود دبیر رگ و زرد رنگ و حالها سیاه بر و باشد هندی که این کوهد و تیر بهو

و ماننداین دیگر بالاتفاق حکما دو درم مخلصه هم کوفته در نیم ماالحار حوری بجوشاند تا به نیمه آید صاف کرده دو

درم روغن گاو اضافه نموده بخورد غذا شیر گاو مفید بود بدانکه عمده در معالجه انواع سم ها بها ل بقی

بعد از آن تقویت قلب نماید دیگر برای جمیع زهرها بارده مثل افیون و غیره فلفل گرد از دو درم تا چهار

یا دو درم تا چهار درم روغن گاو ممزوج نموده بخورد دیگر بلیل یکدرم سوده بخورد امتحان بلیل آنست

که در چون لسه انگذ بر اندازد چون بدکور آب حل گردد بعده تخم بلیل سوده در آن اندازند چون آن بدر

دیگر بیمار دمح یعنی کنکن و مول که بکلام بسفل سیر وید در کنکن ... با گاو مش تا حسک ... با ... نقصد

او ایکرد و در سانه حساک کنند انچه بالا بعد از آن با عقب دور کنند و در وقت آن حسک سیاه تا ... آن ابار ... ما

و در کلغه الکاه از زهر خورده و مار گزیده ملس دم از جمیع زهر ها دفع بود دیگر چوب دستون

که بر کسامی میدور و لاز دود در دامن کوه ... از زهر خورده و مار گزیده و افیون خورده یکدرم

با آب سائیده بدهد ... اولاد ... مسند یا در کالنسا که زهر خورده ... زهر دفع

خوردن ... و لعاب ... طبیعت بدهد دافع جمیع زهرها فصل سوم در ذکر

مار کانمد یقیند یک بد کلاله در آب ... آن بخورد دیگر ... تاره ... یک کلا ته با زدما

با آب بخورد برگ ... دو نیم عدد با آب سائیده بخورد دیگر ... که بود درم مشک ... دو درم با آب بخورد

دیگر خوردن ... دافع اثر جمیع سموم میکند بر قدر که تواند بخورد دیگر ... بخورد ... دیگر ... ادا

مقدار ... نماید با ... بخورد دیگر مار گزیده با کسی که ... افیون

دیگر حب السلاطین کاف فارسی سه گلگیر بادرنگ با آتش کرده بود به قبل الحال زند بر ستاره طعام چه خوانده

در آب ساییده در چشم بار کرده کشند و بر گاه که بعد دفع زهر سوزش کرد و در چشم برید اگر چون به بنیه کمیته

در تیسیر کرده در چشم مفید مجرب و در ت فصل سوم در زهر عقرب گزیدن عقرب دست رتیلا

از ... با یک معکوس الشمار ربا عود کند در زیاده بود دیگر نوشادر با سها که چون آن رسیده

متادریج کوفته در بر دو دست خود مالیده لو کند در دو سه بومادران اثر زهر فکند اگر عقرب ... د

صاحب مفتاح مجرب دیگر بلد سفید نوشته دیگر معجون الکوثر ساییده بر آن موضع طلا کند و بخورد کندر ...

با نکس بمالد و بابونه ساییده طلا کند دیگر برگ ترب کوفته ضماد کند دیگر در ریح البحر مجرب نوشته

اسپیدار اندرم بکوبد و بعسل آمیخته بر موضع که گزدم گزیده باشد بمالد شفا باشد چون پای خشک هم عمل

آمده در فصل چهارم در زهر عنکبوت رتیلا مدتی بگوید و قسم آن کلاه سبت که زهر آن علاج

کم دارد فرا گیرد سوده بمالد و اگر خراطین هم ... کند ... کوفته او ضماد کنند دیگر چون با مل

طلا کند دیگر ... ... سر ... با علاج آن در شکم چون ... برگ ... کند پاره

پاره بود دیگر ... دیگر از ... ... ساییده ... با سهال ... مضرت ساند

حصه ... ... موی سر ... ... حصول صحت ... بکند و حصه خورده با سد

... بود ... دیگر ... ... سم ... با ... قوم ... ... طلا کنند

دیگر ... ... و با ... ... با آن در ... روغن ... آمیخته ... کرده طلا کند

دیگر ... دفع ... ... روغن ... ... مانند ... ... طلا کند

دیگر ... دفع ... زرد ... ... سیاه با سیره ... ... کند

طلا کند دیگر ... دفع ... آب ... کرده و با ... ... کنند طلا کند دیگر ...

دیگر از دفع زهر و بوجه کل مار بو یا بول باد گاو در سرکه حل کنند دیگر از یکی شش درم تخم سپستان

بار سرکه سه درم ضماد کنند دیگر که در دفع زهر جمیع کرم سیج جو اگر پاره با شیر بلکیو له و لا که سنگ بود سیم مو له

بایستی روغن گاو آمیخته بخورد فصل هیجدهم در زهر سنگ دل لوانه عدامه فراآمد اینست که چون با یا خورد دیگر

کوفته بالا عضو بکشند دیگر ریسته مرغ دهند اگر بخورد میمرد سنگ دل لوانه آنست بس باید که چهل روز جراحت

ازاله مال بهند دو چار دلال از بعد از چند این علامت ظاهر بود که نفرت از آب بماند و حما ماند دلیل ان

بود این علاج محمود که بدن که شور زخم باره با شیر اک بر زخم بمالد دیگر مغز سه دانه کوفته سه درم

قند سیاه آمیخته بخورد و مار کرده و زهر خورده را این معتبر است فصل اک چار بجهد و فلفل گرد مقدار عدد

سیج از این بکماشه با آب باشد بخورد دیگر قدر با شیر اک بر جراحت بمالد دیگر محمود کند اگر برگ ... نقدر

نوب که فوت یک سکه برسد و شیر گاو و روغن لال و قند سیاه چهار آمیخته یکی کرده بخورد دیگر ... طلس

سوده یک درم در قند سیاه آمیخته چند روز بخورد دیگر مغز حالکو ... تخم نور ملح فلفل گرد

سیج گلکوره تخم ... شنگرف تو تیر ملح هر یک ۳ درم قند سیاه با نو یا گرمه دوازده درم همه را کوفته

سه غلوله بندد و از روز گزیدن تا سیر دهم و چهار دهم و پانزدهم یک یک غلوله ... بکرم بخورد ... ر

غذا موتک ... بخورد و چهارم روز خشکه ... با شیره بخورد ... روز سوم روز با آ

دوم بار سه غلوله خورد ... چهل روز تا چهل و دوم ... روز ... بخورد ... العلت

کوبت مرغ ... با بورنه و باد ... دو اگر ... فصل سیم در دفع سموم کهما

دیگر علاج ... کوفته ... بخورد دیگر ... در آب ... ل

باز ... دیگر ... گرم کنند ... با الله ... دیگر

اگر ... خورده باشد ... بخورد دیگر ... خورده باشد

مغز خسته انیسون چهار درم در آب بپزند و بنجیده بخورد دیگر اگر بلادر بعد خوردن ازو که بند خارش و حکه و آماس پدید آرد
شیره و آب گشنیز بر بدن بمالند دیگر کنجد با شیر گاو صلایه کرده و در سکه گاو و [illegible] روغن بمالند و قدری بخورد
دیگر جو و حسک سائیده بر بدن بمالند دیگر اگر حب البلادر خورده باشد بیمار [illegible] کاموی کو [illegible] درم در چهار دانگ
شیر گاو بجوشانند تا نصف باند صافکرده بخورد دیگر کسی که اندر رگ خارش و آماس و سرخی پدید آید
ریف تخم و ریگ سفال بریان نموده با سیاه سوده بر آن محل طلا کنند دیگر آرد جو و قند و تبرزد آشامیده کنند
دیگر شیر گاو با آب گرم در روز سه بار بشویند و رنجهای بدن دفع شود دیگر بر روغن [illegible]
شیر دل [illegible] دیگر کسی که سم الفار خورده باشد اول قی کنانند بعده [illegible] دو درم سائیده در آب [illegible]
و بخورانند دیگر فلفل کوبیده از چهار دانگ تا مثقال باشد بروغن گاو که از زرد [illegible] تا چهار درم تا یک مثقال نموده
بخورانند دیگر بجهت دفع بخار و نوره و زرنیخ و [illegible] و دیگر مسک [illegible] با نمک سوده چهار بار
حل کرده تا مرتضی و ظرف کلان کرده آن آب را تنقیه کنند و مکرر آب را اندازند و از باکس
هوا خشک سبک کرده باشد رو به حال خواهد آمد دیگر کسی که افیون خورده باشد هر [illegible] تا یکساله بخورد
بخورد از مجربات صاحب مفتاح باب بیست و دوم در زمان مسهل خوردن و استعمال آن فصل اول
در بیم اسهال دادن هر که در [illegible] یکبار اسهال باید [illegible] کنند از جمله [illegible] و در آن علامت بعد مسهل
دارو خوردن نرو [illegible] کند و چون مسهل خورد خواب نکند که فعل ادویه ضعیف میشود که گویند که
مسهل حرکت دادن اسهال از قوت بدن و چون بسته شود آنکه تخم بخورد و اگر دو مسهل حمل بکند
بالا [illegible] آنکه بخورد و پس از خوردن مسهل حمام بکند و [illegible] بعد از آن در [illegible]
کرم باید [illegible] باید [illegible] بود [illegible] یک [illegible] و [illegible] تا شاید دادن بضرورت که در زمان
زمانی که در [illegible] مسهل [illegible] اسهال [illegible] و اسهال و [illegible] و [illegible]

از هر یک دو نیم مثقال عود خام سه مثقال و نیم طباشیر نارنج و سنبل الطیب کل کل یک ابریشم مقرض

از هر یک سه مثقال زعفران دو مثقال عنبر نیم مثقال ورق الذهب نیم مثقال عسل و قند منا عصفه سه وزن

ادویه انوشدارو دیگر اشتهای طعام بیفزاید و خفقان و ضعف را نافع باشد و ریح [illegible] دور کند

ملکو کرده و بوی دهن [illegible] خوش کند و اشتهای طعام آورد پس از طعام و پیش از طعام توان خورد

مصطکی [illegible] سی درم بعد کوفته بیخته [illegible] فلفل مصطکی [illegible] سنبل الطیب از هر یک

سه درم قاقله صغار و کبار زرنب [illegible] زعفران از هر یک دو درم [illegible] مقشر

یک رطل قند و عسل منا عصفه صد و پنجاه مثقال [illegible] شیر [illegible] یک ساله روز با پس سوده

در سه رطل آب بجوشانند تا [illegible] بیرون کنند با قند و عسل بقوام آورند و دارو

کوفته بیخته با آن بسرشند [illegible] طبع [illegible] بعضی از ادویه [illegible] و منافع هر دو [illegible]

یکدیگر [illegible] الاصغر الکبیر [illegible] نافع [illegible] مختلفه [illegible] و فالج و درد

[illegible] بدن و صفت [illegible] چهار درم [illegible] فلفل از هر یک ده درم عاقر قرحا سه درم حماما [illegible] درم

سلیخه چهار درم زعفران سه درم [illegible] ده درم فرفیون سه درم سنبل الطیب ده درم عسل [illegible]

[illegible] ادویه کوفته بیخته [illegible] با عسل [illegible] سازند [illegible] یک مثقال [illegible] نافع

از [illegible] فالج و [illegible] و لقوه [illegible] ادویه پاک کند [illegible] و عقل زیاده کند

صفت [illegible] سنبل سلیخه [illegible] زعفران [illegible] افیون [illegible] از [illegible] بلسان [illegible]

از هر یک [illegible] بلسان [illegible] از هر یک دو درم مصطکی و [illegible] و [illegible] از

سه درم [illegible] افیون دو درم [illegible] ده درم [illegible] سه رطل

[illegible] رطل [illegible] روز [illegible] چهار [illegible]

از آتش فرو گیرند و آن را که اضافه کرده در وی آب ریزند و تا سه رطل و نیم عسل مصطفی با آتش نرم بجوشانند

تا بقوام آید و ادویه را کوفته بیخته با آن ممزوج سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک درم تا یک مثقال

الفوربای کبیر فالج و لقوه و صرع و نسیان و جمیع امراض بلغمی را نافع باشد و ناقص هضم را قوت دهد و باد

زیاده کند صفت [illegible] شونیز قسط فلفل دارفلفل زنجبیل [illegible] از هر یک [illegible] درم سداب [illegible]

حلتیت زراوند مدحرج حب الغار جندبیدستر مصطکی [illegible] از هر یک یک درم عسل [illegible]

و نیم دارو ها را کوفته بیخته به روغن گاو چرب کنند و با عسل [illegible] و [illegible]

صاف بسرشند و بعد از شش ماه استعمال نمایند شربتی یک مثقال ادرار بول کند و سنگ را بریزاند و ادرار

سده بگشاید و بول براند و سنگ از گرده و مثانه پاک کند و در ابتدای استسقا را نافع بود

صفت زیره کرمانی دوقو عود بلسان سلیخه فودنج [illegible] اذخر کرفس از هر یک نیم درم قسط

فلفل دارفلفل از هر یک نیم درم مر صاف سه درم حب الغار ده عدد و زعفران از هر

یک درم کوفته بیخته با عسل بسرشند شربت مثقال [illegible] نافع بود [illegible]

کبد و طحال و معده و امعا [illegible] و حذر کلیه و مثانه و درد بواسیر را نافع باشد

و بادها بشکند و دردها [illegible] صفت [illegible] و زعفران جندبیدستر [illegible] قسط و دو

[illegible] عاقرقرحا [illegible] کرده [illegible]

دارچینی [illegible] با عسل [illegible] سازند و بعد از شش ماه استعمال نمایند

[illegible] مثقال [illegible] نافع باشد صفت

[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] از هر یک [illegible] مثقال [illegible] سیاه دو مثقال کوفته بیخته با سه چندان عسل بسرشند

بسرشند شربتی چهار مثقال با بعد ست اطریفل کبیر بواسیر را نافع بود و بول را نیکو کند و باه را زیاد کند

معده و امعا و مثانه را قوت دهد و طعام هضم کند صفته الاهلیله سیاه پوست بلیله کابلی املج مقشر

فلفل دارفلفل از هر یک شش درم زنجبیل البابسه بوزیدان شطرج هندی و قاقله و تودری سرخ و زرد

بسباسه اصابع صفر حب الفلفل که بجند مقشر خشخاش سفید بهمن سرخ و سفید از هر یک ده درم کوفته بروغن

بادام یا گاو چرب کنند و بعسل بسرشند و بعد از دو ماه استعمال کنند اطریفل صغیر بواسیر عظیم نافع است

صفته الاهلیله بلیله زرد و املج مقشر پوست بلیله کابلی از هر یک ده درم مقل شش درم مقل را بگدازند

کند با گندنا دو [illegible] صافی کنند و بجوشانند و داروها کوفته بیخته با آن بسرشند ایارج فیقرا

اعضا را او خلط را پاک کند و فضول از دماغ فرود آورد و لقوه و [illegible] زیاد و اسر جای مثانه و معده

و بای اعضا و اوجاع مفاصل و قولنج را نافع است صفته الا سنبل [illegible] عود بلسان سلیخه مصطکی اسارون

زعفران از یکی صبر سقوطری دو وزن الادویه شش درم بعسل [illegible] ایارج لوغاذیا صرع و فالج

و سکته و رعشه و لقوه و تشنج و جذام و داء الفیل و برص و بهق و قوبا و سعفه و صداع و شقیقه

و دوار و صمم و سوء [illegible] و عسر النفس و درد گرده و مثانه و نقرس و مفاصل و عرق النسا و درد [illegible]

و داء الثعلب و داء الحیه و بیماری [illegible] باشد و [illegible] و این مسهل مبارک است و اسهال

[illegible] باشد صفته الا [illegible] حنظل [illegible] غاریقون سقمونیا [illegible] اسطوخودوس

از هر یک چهار درم [illegible] صمغ از یکی سه درم [illegible] غاریقون [illegible]

فراسیون جعده [illegible] فلفل سفید [illegible] طویل [illegible]

افتیمون [illegible] سنبل [illegible] زنجبیل از هر یک [illegible] درم حنظل [illegible] اسطوخودوس از هر یک

همه را کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال [illegible] بعد [illegible] ماه استعمال نمایند ایارج جالینوس

نافع است از بوغاریا سستی القوه و فالج و تشنج و اثرهای مثانه و امراض سودا و بلغم را نافع است
و سلس البول باز دارد و اخلاط غلیظ و فرسه را از میان پاک کند صفت آن تخم حنظل غاریقون
اصل السوس افتیمون ترب سیاه فرفیون بسفایج غاریقون از هر یک ... درم سقمونیا کمادریوس افتیمون
از هر یک ... درم و سکبینج زراوند طویل و بیخ ... فلفل سیاه سفید دار فلفل زنجبیل و جاوشیر
و قطر السالیون از هر یک ... درم کوفته بیخته بعسل سرشته شود شربتی چهار مثقال با طبیخ افتیمون ... بوده
جرب و سبل و ... ضعف باصره را نافع است صفت آن لولو ... و ... و معسول
از هر یک ... درم مروارید ... از هر یک ... درم نبات ... درم حل کرده استعمال نماید بالیده شعار
نسخه ... سیار ... نافع است ساکن کند و قطع خون ... صفت آن فلفل سفید
از هر یک ... مثقال افیون ده مثقال ... مثقال سنبل الطیب ... فرفیون از هر یک مثقال
کوفته بیخته با ... عسل سرشته و بعد ... ماه که در میان جو نهاده باشد استعمال نماید ... بی ... ور
... الطول و ... و مثانه و عسر البول را نافع است صفت آن تخم ... ده درم ... تخم
... تخم کدو بذر البیخ تخم ... و تخم خطمی ... مقشر کثیرا الباسه ... حسنی ... بیعد
... تخم ... از هر یک ده درم ... سازند شربتی سه درم ... حسناش ... بالعوق کند
... جسم ... و ... و بیل ... نافع است صفت آن کف دریا
... از هر یک ده درم ... سنبل ... فلفل دار فلفل سنبل الطیب ...
... فرنفل ... از هر یک ... به ... باملاس سوخته از هر یک ... درم
... مرضی ... از هر یک سه درم پوست بلیله زرد چهار درم کوفته ... استعمال
نماید ... صفت آن ... مرطب ... کوفته بیخته با

باب باران تحلیلها سازد و بدل آن بسند بخاران وادیه بخور که مفتح ... و ریاح بخشد و خفقان و ضعف
حواس را نافع است صفت الاعضا ... شد و سطایس صیدلهند ... لذیر باک یکدرم مسک کافور
لذیر باک یکدرم کوفته سحته الکلاب بسرشند علو الکبار شد الغار رزاوند بخور کنند بخور کری البتی نفع باشد
صفت آن لعبه باله بار الصب الفار مسادی کوفته سحته بعسل بسرشند بعد از طعام سه روز نیمواتی در رد
یکدرم از باث بخور کنند و بعد از آن مباشرت نماید بالعاب زیاد و فاروق و از آن زیاده کنند کو مضرت
کزیدن عقرب و افعی و رتیلا و سگ دیوانه و همه جانوران زهردار را دفع مضرت همه زهرها
کنند بیت احدیلم و فالج و صرع و سکته لقوه و رعشه و مالیخولیا و ضیق النفس و صیاق بود ادرار بلغم و درد گرده
و مثانه را سود دارد و در استسقا و قال سیّد و دوا ر و صداع و قلیع و سنگ گرده و مثانه بر آید
و سده جگر و سپرز را تحلیل دهد و بیضه با زولاه و حب القرح را دفع کند و شهوت ... و قاتل و حمیات
بلغم و سودا را و سمع ... بود ... و بلغم ... نفع بود و درد ... و ... ورد را قو
و باه را ... کند و ... مقدار ... در ... کنند ...
بار ... با بلغم با ... مقدار یک ... رس با ماء العسل دهند و از جهت مار و عقرب و سگ دیوانه و رتیلا
یکبقال ... دهند و ... کرده ... در که دهند و در که ... موضع ... از جهت
دفع مضرت ... مثل افیون و ... و ... مثل ... دهند ...
... بکر ... بس ... دهند و در استسقا ... دهند از جهت ... فالج و لقوه
و ... در ماء الاصول ... دهند و از جهت صداع در ماء الجبن دهند ... حب القرح ... بعد از طعام ...
و با صرع و حمیات بلغم و سودا ... یک رس با ... دهند و در قولنج و لقوه ... صرع ...
و سقوط ... و در ... صورت ... ماء العسل ... دهند و در ضیق النفس

بکیمس عنصل بریان صح و صدای و بعضی باب تمس در انگم و خلاف بعضی زاروند نبات ببرایند
سست و مده وار جهه احساس ملایم علها و طمث و اوجاع جنب و نفع اسهل با مسک طراسیغ
باید ربنفت و ورجع اورالش ابدکی . لدک للکا القوح و سیار الا کمشقال صفته للک اوقیس
عنصال جهلا و دست مثقال اقراص افعی اندرون خون و فلفل سیاه و افیون و دارچینی از هر یک سست
وچهار مثقال ورق کلسیح تخم سلغم بوتریا ایرسا غاریقون ربالسوس روغن بلسان از هر یک
دوازده مثقال مرمکی زعفران زنجبیل الیوس قسط فلوفودیح قطراسالیون قسط فلفل الطو خود وس
دار فلفل مسک طراسیغ فقاح لوخ صمغ الدلم سلیخه سنبل جعده از هر یک شش مثقال انیسون
تخم کرفس سیسالیوس خرف کماذریوس باکوله عصاره لحیة التیس نارمشک سادج مو حبطا بانه ارار
کل مختوم ملح محرق حمامای وح حب بلسان ببوغار یقون صمغ عربی فرد بابا دستبون اقاقیا از هر یک
چهار مثقال جند بیدستر و دوقو نعل الیهود جاوشیر مر الفوند دقوبر اوفدوح سکنیج از هر یک
دو مثقال باید و صمغها و عصاره و افراص را در شراب خوش ماند عاجل کو و عسل بر آن کنند
یکشانه روز بگذارند بعد از آن ادویه کوفته بخته روغن بلسان بوی کنید در یکدیگر نیز سفید بعد از چهار ماه
تا یک سال استعمال کنند و بعضی گفته اند که بیش از سه سال استعمال باید کرد و بعضی گویند
که بعد از دوازده سال استعمال باید که از آن در غایت نیکو بیست و قوی باشد تا سی سال و جوان
از سی سال بگذرد تا شصت سال قوت او باقیست و بعد از شصت سال حکم الفاسد گیرد
معالجه کتابت ادویه السبع لیلیه مذکوره انفع القدیم ... الدبیع سموم کزیدن جانوران تریاق و گل مختوم
کسی را از زهر داده باشد ... قی کند با بدل الاکسیر تا که نیکو شود و بعد از آن بوان در است
که زهر داده باشد لکن زهر داده یا تشخیص او در کار آید... صفته الا کل مختوم و حب الغار ... سا

ابرسا ساوی یا کوفته بیخته ایده شکر کاوزبان و بعض تمر هندی سی بر مثقالدن بر مثقال اربع دفعه مضرت کرمدن
جانورلر ضررلرین دفع کند و باد ها بسکند و قولنج یاتشا و اخلاط حبس ایتمش کند و مسهل و ولادت کند
و جمیع امراض بارده را نافع باشد صفت لک حب الغار و راز یانه و زنجبیل و زراوند طویل هر بری مساوی کوفته بیخته بعسل
ثیرستد معجون سازند و شربتی بر مثقالدر اکم تحته خوش اید و دفع کند ورم معده و جگر و وجع ظهر و مفاصل و قولنج
و لقوه و نسیان و جمیع علتهای کلیه و مثانه نافع باشد و بول را صاف کرداند و مجرب اینجا خوش کند معده و باهی.
قوت معده و حفظ زیاده کند بعسل تناول ایدیلور صفت ذب الکمون در سنه صدو کوفته
تحته فربه سنت من حب فقاع زده درم جوزبویه زعفران مصطکی دارچینی از هر بری بیش درم سلیخه یکدرم
خربوا کلسه زر بابا قرنفل بعد بشاسته از هر بری یکدرم زنجبیل فلفل دارفلفل سنبل الطیب عاقرقرحا از هر
یک درم عسل ده رطل کوبیت را و در آب انگور جوش دهد یا عسل آلوده ادویه کوفته در کیسه بندند و سر کیسه را
زیر بند
محکم بندند و در آن اندازد و مرتبه محلول بدست و یا آلوده و گلاب اضافه نماید و صاف سازند و در رحم
نهند بعد ان کشمش ماه استعمال نماید باب الدال شادر وطوس اوجاع کبد و معده و طحال و کلیه و رحم و نسیان
و باریکی چشم و ابرو و صداع و جذام و برص و صرع و لقوه و رعشه و فالج و جمیع امراض مزمنه و انواع سوء المزاج
بارد و رطب را نافع باشد و قولنج بکشاید و استسقا که از ریاح باشد و ضعف جگر را زایل کند و
اثنای مسمعت و اولاد اسعال بوحشی کند سنگ گرده و مثانه برآرد و حرارت غریزی را قوت
دهد و بیفزاید از اخلاط فاسده پاک کرداند و باد ها را دفع کند و سده جگر و سپرز بکشاید و رنگ روی نکو
کند صفت حب بقوطری یا نوزده درم غار یقون نیست درم زعفران مصطکی و روغن بلسان درم
زنجبیل یکدرم فرفیون عود بلسان مر مکی فلفل سفید دار فلفل خردل و حب بلسان و وج
سورنجان از هر یک دو درم کماذریوس عود قیصوم از هر یک نیم درم اسارون سلیخه نیمه.

از هر یک بیست مثقال سنبل سه درم و نیم این ادویه کوفته بیخته بروغن بلسان چرب کنند و باقیه وزن عسل سرشته سرشت
چهار مثقال و قوت این معجون تا چهار سال باقی باشد باب النجم جوارش بهاران سپرز را بگیرد و معده و قولنج
و عسر البول را نافع باشد صفت آن قرنفل دار چینی سلیخه سنبل الطیب جوز بوا بسباسه مصطکی قاقله
حب بلسان زعفران از هر یک چهار درم و نیم و سقمونیا نیم درم ترید سفید حب النیل از هر یک بیست درم
قند سفید بوزن ادویه کوفته بیخته بعسل بسرشند شربتی چهار مثقال با آب گرم تا هفت مثقال جوارش عود
باد بشکند و خفقان و [illegible] کند صفت آن عود مندلی زرنباد تخم کرفس و [illegible] از هر یک سه درم
بسباسه بادرنجبویه سعد و [illegible] زرنباد از هر یک یک مثقال دارچینی زنجبیل فلفل دار فلفل
مصطکی از هر یک دو درم کافور نیم درم کافور [illegible] مشک [illegible] کوفته بیخته بعسل بسرشند
جوارش جالینوس این جوارش خاصیت بسیار است اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش کند و بادها
بشکند و بسیار بول کند [illegible] را قوت دهد [illegible] و صداع و سعال [illegible]
[illegible] و درد کلیه و مثانه را نافع باشد و بسیار [illegible] حافظه کند و عقل [illegible] هر که
[illegible] جوارش مداومت نماید از امراض مذکوره ایمن باشد و بعضی حکما چهار دوا [illegible] حسب الحال
زیاد کنند صفت آن سنبل قاقله [illegible] خولنجان [illegible] زنجبیل فلفل سیاه دار فلفل قسط بحری عود بلسان
اسارون تخم [illegible] قصب الذریره زعفران از هر یک دو درم مصطکی [illegible] درم قند سفید بوزن
تمام کوفته بیخته با دو چند عسل بسرشند شربتی دو مثقال پیش از طعام [illegible] بخورد باب [illegible] در [illegible]
[illegible] مفاصل و [illegible] بلغمی پاک کند و صرع و سکته و امراض عصبی را نافع باشد صفت آن ایارج [illegible]
ترید سفید از هر یک یکدرم حب النیل غاریقون و سقمونیا از هر یک نیم درم شحم حنظل مکی
[illegible] مکی دانگ و نیم کوفته بیخته با آب [illegible] بندند و حب سازند حب [illegible] جامع مفاصل [illegible]

نقرس و فالج و لقوه را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری یک مثقال تربد سفید یک درم و نیم درم حب النیل غاریقون
از هر یک نیم درم شحم حنظل دانگی کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند حب سنبل درد معده را نافع
بود و قوت باصره بیفزاید و درد ... صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله زرد
و رب السوس مصطکی و تربد سفید از هر یک یک درم سقمونیا نیم درم کوفته بیخته با آب حب سازند شربت یک مثقال
دماغ و ... جواب فرود ... حب ... صداع و درد چشم را نافع بود و ... غلیظ را
فرود آرد صفت آن صبر سقوطری عصاره افسنتین مصطکی از هر یک یک مثقال شحم حنظل و سقمونیا از هر یک
نیم درم کوفته بیخته با آب کرفس حب سازند شربت یک مثقال حب غاریقون ... و استسقا
و ... کبد را نافع باشد صفت آن افتیمون صبر سقوطری از هر یک ... مثقال غاریقون چهار درم
انیسون ... یک درم کوفته بیخته با ... حب سازند شربتی نیم درم حب منتن فالج و لقوه و مفاصل
و نقرس ... و درد ... را نافع باشد و بادهای غلیظ دفع کند و حیض بگشاید صفت آن ...
مقل خردل شحم حنظل صبر سقوطری تربد سفید پوست هلیله زرد و ... مقل ... داروها را کوفته
بیخته با آب ... حب سازند شربتی دو درم حب ... عرق النسا و ... مفاصل و ...
نافع باشد صفت آن پوست هلیله ده درم صبر سقوطری هشت درم فلفل دار فلفل از هر یک یک درم خردل
سه درم ... شحم حنظل ... از هر یک دو درم ... چهار درم با آب گرم حب سازند
شربتی سه درم حب ... دو درم جگر ... صفت آن ... صبر سقوطری پوست هلیله
مساوی کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم حب مقل بواسیر را نافع باشد صفت آن پوست هلیله
پوست هلیله سیاه و پوست بلیله ... مقل از هر یک ... ده درم تربد سفید دو درم سکبینج
خردل دو درم مقل و سکبینج را در آب گندنا بپالایند و داروها را کوفته بیخته با آن سرشته حب سازند

حب صرع ایارج فیقرا نیم مثقال افتیمون اسطوخودوس اسقالیج نمک هندی غاریقون از هر یک نیم دانگ
زنجبیل سفید پوست بلیله زرد شحم حنظل کتیرا سقمونیا از هر یک دانگی کوفته سخته با آب مارزنجوش حب سازند صرع باه حب دیگر جهة
صفرا ایارج فیقرا زنجبیل سفید از هر یک یک درم حب النیل افسنتین از هر یک نیم درم شحم حنظل غاریقون
عاقرقرحا حصه للعلل از هر یک دانگی و نیم محموده کتیرا از هر یک دانگی کوفته سخته با کلاب حب سازند
جهت ... صفرا ان ایارج فیقرا اکتحال زنجبیل سفید یک درم غاریقون لاجورد مغسول
بلیله زرد سورنجان از هر یک نیم درم سقمونیا دانگی و یک طبوخ افسنتین کتیرا از هر یک دانگی کوفته سخته
با کلاب حب سازند حب فالج ایارج فیقرا زنجبیل سفید غاریقون از هر یک یک درم شحم حنظل حب النیل
سکبینج از هر یک دانگ و نیم اسطوخودوس بوزیدان از هر یک نیم درم کتیرا دانگی کوفته سخته با آب حب سازند
حب رعشه ایارج فیقرا عاقرقرحا از هر یک نیم درم جندبیدستر شیطرج هندی بذر البنج از هر یک سه درم
سکبینج شحم حنظل از هر یک چهار درم کوفته سخته با آب حب سازند شربت دو درم و نیم حب ... جاورس
صفرا ان سورنجان یک درم محموده دانگ و نیم کرفس دانگی صبر یک درم با آب ... حب سازند حب النیل سودا
وجع کند و امراض سوداوی ایارج ... صفرا ان لاجورد مغسول قرنفل افسنتین سقمونیا از هر یک
یک درم غاریقون نیم درم افتیمون اسقالیج از هر یک چهار درم ایارج فیقرا بیست درم با کرفس حب سازند
شربتی یک درم در ماء الجبن حب الصدر سرفه کهنه و درد و ضیق النفس و امراض سینه را نافعه بود صفرا
غاریقون زنجبیل سفید از هر یک سه درم رب اصل السوس شحم حنظل ایارج فیقرا ... از هر یک
دو درم با آب ... حب سازند شربت ... با ماء العسل حب ... اخلاط از سینه پاک کند در بول ... السوس
... نافع ... و امراض ... زنانه ... و صفرا دفع کند صفرا ان ... دو درم
زنجبیل ... محموده دانگ و نیم ... السوس یک درم با آب حب سازند حب السعال ... با دام ...

تخم خیارین صمغ عربی نشاسته خشخاش سفید از هر یک یکدرم رب السوس دو درم با قند سه درم به لعاب بزرقطونا
حب سازند حب السعال خارپشت سوخته از زوفا پر سیاوشان تخم کرفس رب السوس مغز بادام مساوی
کوفته بیخته حب سازند حب دیگر که رفع سعال را نافع باشد صفت آن انیسون صمغ عربی رب السوس
تخم خیارین تخم خطمی کثیرا کوفته بیخته بلعاب بهدانه حب سازند صفت لعوق حمیات و رسام و امراض حاره را
نافع است و طبع را نرم کند صفت آن عناب سپستان بنفشه سه بنفشه بکوفته بجوشانند خطمی خشک
اکلیل الملک از هر یک کفی انجیر سفید عدد در سه رطل آب بجوشانند تا به رطل آید پالایند شکر سرخ [illegible] درم
روغن [illegible] روغن بنفشه یا دلم ده درم روغن کنجد ده درم الکامه [illegible] درم اضافه نمایند بهم
حقنه کنند حقنه معتدل ملین برگ چغندر عناب بنفشه سپستان خطمی بابونه اکلیل الملک [illegible]
خشک سپست از هر یک کفی [illegible] ده درم [illegible] ده درم بوره ارمنی
یکدرم نمک [illegible] ده درم روغن [illegible] اضافه کنند و بهم عمل نمایند حقنه دیگر نافع بلغم در [illegible]
و بادها [illegible] نافع باشد صفت آن ملین برگ چغندر [illegible] بابونه خشک بکوفته خطمی از هر یک کفی
انجیر سه عدد عناب سپستان از هر یک سه درم بجوشانند [illegible] حقنه [illegible]
سداب [illegible] از هر یک سه درم [illegible] کوفته بیست درم [illegible]
[illegible] یکدرم نمک [illegible] بوره ارمنی [illegible]
ده درم الکامه بیست درم شکر سرخ اضافه نمایند و استعمال کنند [illegible]
معده و احشا و جگر را نافع باشد [illegible] حقنه [illegible]
ده رطل عسل سه رطل زنجبیل ده درم قاقله [illegible] زعفران از هر یک [illegible] مشک [illegible]
[illegible] درم [illegible] فلفل از هر یک یکدرم ادویه بکوفته کنند [illegible] مشک و زعفران در کیسه کنند و [illegible]

وسربت وعسل بجوشانند وکیسه لعکنند و بر بشت سایه مالند باشراب لعوام اندیس کیسه بدوزند

ومسک و زعفران را در آن حل کنند آنکاه از حصاب موی سیاه کنند صفت آن با در نکرر طل

کتیرا در بوته سیاب لر بک بحدرم نوشادر لاز بک جهادرم نمک اندرانی دو درم مازو

درروغن زیت بجوشانند پس سوده باروغن دیک بکوبند و باب کرم بسرشند و بکذرانند با جهار ساعت

بکذرد و بعد از آن مویرا بشویند و مسک حل و حصاب بدان مالند بعد از بیست ساعت با کرم

بشویند حصاب وسمه جنبلدرم حنا استخدرم کوقیه منجمه بروغن کل حب الآس با نمک بسرشند دیک

قصاح بالکم بشویند اب الذال دولو سنداو دوای الملوک میرکوید لعاح ممه اصل و بول

معزکم حیابا سحدرم معزکم کدو بحدرم معز محم خوره سحدرم تخم خرفه سحدرم حب کاکنج سمدرم حب